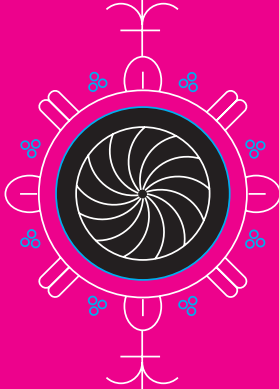




بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ





مسطورا

سطر سطر زندگی با آیه‌ها

۳۰ منبر اختصاصی برای مبلغین





کتاب: مسطورا (۳۰ منبر اختصاصی برای مبلغین)
کاری از: معاونت پژوهش موسسه فرهنگی پژوهشی میم (محتوای یک مربی)
با همکاری: شبکه ملی تولیدکنندگان محتوای تبلیغی (هم‌فلم)
نویسندگان: مرتضی ژاله چین، امیرحسین لواف، محمدجواد ابراهیمی
ویراستار: حسین حبیبی فهیم-صادق غلامی
ناظر علمی و محتوایی: امیر حسین صفاریان
صفحه‌آرا: علی عبادی فرد
نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۹۰،۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۷۲-۸۳-۳

۱۳

فصل اول

ایمان و ائید

۸۹

فصل دوم

توحید و حجرت

۱۷۱

فصل سوم

نبوت و قول

۲۴۹

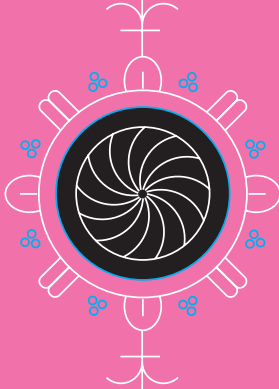
فصل چهارم

ولایت و حجرت

۳۲۵

فصل پنجم

معاد و مقصد



فهرست

فصل اول: ایمان و امید ۱۳

گنج بی پایان ۱۵

اگر چراغها نباشد ۲۹

مثل برفی در چلهٔ تابستان! ۴۱

دستی بالای دستها ۵۳

ایمانِ گاه‌گاهی و دل‌بخواهی! ۶۵

نورِ علی نور ۷۷

فصل دوم: توحید و جهت حرکت ۸۹

آدرس اشتباه! ۹۱

توحیدی فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌ها ۱۰۳

اطاعت از روی حماقت! ۱۱۷

ستاره‌ها در نبود خورشید می‌درخشند ۱۲۹

توهم تفاوت‌ها ۱۴۳

«اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» ۱۵۷

فصل سوم: نبوت و قیام ۱۷۱

حرکت به سمت نور ۱۷۳

شعاری به بلندای تاریخ ۱۸۵

قاعده پیروزی ۱۹۹

دشمن کیست؟ ۲۱۱

انسان‌هایی مانند نهال ۲۲۵

بار رسالت را به دوش می‌کشی ۲۳۷

فصل چهارم: ولایت و هم‌جهگی ۲۴۹

ولایت یعنی...! ۲۵۱

نخ تسبیح، مهم است ۲۶۵

ولایتی به اندازه ولایت الله ۲۷۷

اشک کافی نیست! ۲۸۹

بت‌ها متفاوتند ۳۰۱

مهاجرت برای رقم زدن شرایط بهتر ۳۱۳

فصل پنجم: معاد و مقصد ۳۲۵

ما همه کشاورزیم! ۳۲۷

هر که باشی و ز هر جا برسی، آخرین منزل هستی این است! ۳۳۹

ظرف دنیا برای لذت‌ها کوچک است ۳۵۱

«كَفَى بِالْمُوتِ وَاِعْظَاءً» ۳۶۳

«يَوْمًا عَبُوسًا قَمَطِرِيرًا» ۳۷۵

کوچک‌های بزرگ! ۳۸۷

دیباچه

انسان در طول تاریخ، تمام همتش پاسخ به نیازهایش بوده، چراکه انسان ذاتاً موجودی نیازمند آفریده شده است. خطر مهلکی که در کمین انسان است، از یک سو تشخیص نادرست نیازهایش است و از سوی دیگر تجویز پاسخ‌های نادرست به این نیازها. ارمغان انبیا الهی برای عبور دادن انسان‌ها از این گردنه‌ی پرخطر، چیزی نیست مگر تعالیمی از جنس وحی الهی؛ قرآن کریم آن تحفه‌ی گران‌بهای بی‌نظیر شفابخش هدایت‌کننده‌ای است که بواسطه حضرت محمد ﷺ از طرف خدای متعال برای انسان فرستاده شده است. انسان به سرمنزل آرامش، اطمینان و رضایت‌مندی در این دنیا نمی‌رسد مگر به واسطه استمداد و بهره‌مندی عملی از این کتاب با عظمت.

مهم‌ترین عامل عدم بهره‌مندی انسان‌ها از قرآن، طغیان‌گری آنان است. طغیانی که ریشه در احساس بی‌نیازی انسان از خداوند دارد. آری؛ انسان گمان می‌کند بی‌نیاز است؟! و عقل و توان خودش جهت مدیریت حیات دنیوی و اخروی‌اش کافی است، اما این گمان باطل است و مایه‌ی تباهی و بدبختی‌اش در دنیا و آخرت می‌شود.

تنها، سخن خدای متعال است که می‌تواند قلب انسان سرکش را تسخیر کند و او را نسبت به خداوند و فرامینش متواضع و خاشع نماید و در نهایت او را به بندگی خدای واحد درآورد و از قیدوبند سایر ناخدایانِ خدانما برهاند. قرآن کریم، حقایقی را به انسان تعلیم می‌دهد که انسان قرن بیست و یکم، با وجود تمام پیشرفت‌های مادی بشری که به دست آورده است هیچ‌گاه توان و امکان دانستن آنها را نداشته و ندارد، حقایقی که اگر برای انسان آشکار شود و به آنها عمل کند، سبب قدرتمندی و رستگاری‌اش می‌شود. لذا فقط کسانی می‌توانند از گمراهی آشکار خارج شوند و به سوی تباهی نروند، که مورد تعلیم کتاب خدا قرار گرفته باشند.

قرآن، کتاب حکیم، کتاب کریم و کتاب هدایتی است که هرکسی با آن نشست و برخاست نماید، بینایی او افزوده می‌شود و قلب او به نور هدایت روشن و توانش برای پیمودن راه حق مضاعف می‌شود.

بهره‌مندی از قرآن، فقط با انس و ارتباط مداوم با این چشمه نورانی است که محقق می‌شود. حفظ قرآن شاید جزو بهترین راهکارهای ایجاد انس و ارتباط مداوم با قرآن کریم باشد. حفظ قرآن اگر همراه با فهم و استفاده مکرر آیات در زندگی باشد، می‌تواند بهانه انس بیشتر ما با قرآن کریم شود. باید تلاش شود تا حفظ قرآن کریم مقدمه جاری شدن قرآن در صحنه‌های گوناگون زندگی یکایک انسان‌ها شود.

طرح ملی «مسطورا» با هدف ترویج گفتمان «زندگی با آیه‌ها»، در راستای اقامه جهاد تبیین قرآنی و گفتمان‌سازی و تبدیل مفاهیم منتخب قرآنی به مسلمات فکری و رایج‌ترین افکار مشترک بین همه‌ی قشرهای مردم و حفظ آیات کلیدی کتاب خدا از ماه مبارک امسال آغاز می‌گردد.

این کتاب که پیش‌روی شماست، دفتر اول از مجموعه کتاب‌های مسطورا است که در آن تلاش شده ۳۰ فراز از قرآن کریم تبیین گردد تا به واسطهٔ این تبیین‌گری، اولاً به واجب فوری، قطعی و نیاز حتمی کشور یعنی جهاد تبیین پاسخ داده شود و ثانیاً انگیزه‌ی مضاعفی برای علاقه‌مندان جهت حفظ این آیات فراهم گردد.

در دفتر اول با عنوان «نگاهی نو به زندگی»، پنج مفهوم کلیدی زندگی‌ساز در نظام اندیشهٔ اسلامی با محوریت آیات قرآن تبیین شده‌است. این پنج مفهوم عبارت است از: ایمان، توحید، نبوت، ولایت و معاد. از این مفاهیم حیاتی اولاً باید تصویر صحیحی در ذهن و اندیشهٔ هر فرد و جامعه شکل بگیرد و ثانیاً نباید این مفاهیم، صرفاً ذهنی و بی‌فایده بوده، بلکه باید عامل حرکت و قیام فرد و جامعه باشند.

به‌منظور تبیین دقیق این مفاهیم و بیان امتدادات اجتماعی آنها، کتاب شریف و گران‌سنگ «طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن» که بیانات استاد سید علی خامنه‌ای در رمضان المبارک سال ۱۳۵۳ شمسی در مسجد کرامت مشهد است، پشتیبان و رهنمای کتاب حاضر قرار گرفته است.

این کتاب از سی فراز قرآنی مرتبط با آن پنج مفهوم زندگی‌ساز تشکیل شده‌است که هر فراز نیز در سه قسمت تبیین شده‌است:

در قسمت اول، فراز محوری در بافت و سیاق آیات قبل و بعد خودش، عیناً به‌صورت یک صفحهٔ مرسوم قرآن کریم آورده شده‌است تا زمینه و سیاق آیات به خوانندگان منتقل شود.

در قسمت دوم، ترجمهٔ تدبری آن فراز بیان شده‌است. ترجمه‌ای که اولاً رسا و گویا و ثانیاً بر اساس فهم آیات قبل و بعدش باشد تا معنای دقیق‌تری از آیهٔ مدنظر به خوانندگان منتقل شود.

در قسمت سوم متن منبر، جهت تبیین این مفاهیم زندگی‌ساز تدوین گردیده است. متنی متشکل از اکثر مواد سخن و منبر همراه با قلم تبلیغی، مناسب سخنرانی در جزء خوانی‌ها، جلسات قرآن، منابر مساجد، سخنرانی بین الصلواتین و فضاهای ویژه تبلیغی دیگر برای مخاطب عمومی.

لازم به ذکر است از طریق رمزینده‌های متعددی که در کتاب قرار گرفته، محتواهای چندرسانه‌ای زیادی از جمله موشن‌آبجکت، کلیپ تبیینی توسط اساتید بزرگوار، آموزش حفظ و ... در دسترس شما مبلغین گرامی قرار گرفته است تا مسیر تبیین برای شما هموارتر گردد.

در پایان لازم است از حجج اسلام، آقایان: مصلحی، امیررضا صفاریان، بسیجه، دشتی، ایهامی، شفیعی، عرفان علینژاد، نیکان علینژاد، شمسایی، برخوردار، بنگری، معنوی، اسدنژاد، نیکدارپور، ونایی، حسن پور و خانم‌ها مشکوة الدینی، عباسی، ابراهیم‌زاده، عبدالله‌آبادی، حبیبی، مشایخی، عابدی، جنتی، عرب، فردوسی، آخوندیان، رحمتی، مطیعی، رضایی و موسوی که زحمت تحقیق و پژوهش این اثر را بر عهده داشتند تشکر و قدردانی کنیم.

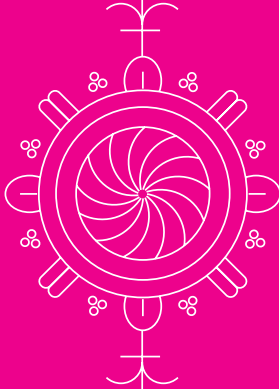
این نوشتار را به حضرت زهرا، صدیقه طاهره تقدیم می‌کنیم و امیدوار گوشه‌چشمی از سوی ایشان هستیم تا ثبات قدم بیشتری جهت نقش‌آفرینی در جهاد عظیم این روزگار، که همان جهاد تبیین است، داشته باشیم.

فصل اول



ایمان و امید

گنج بی پایان
اگر چراغ‌ها نباشد
مثل برفی در چلهٔ تابستان!
دستی بالای دست‌ها
ایمانِ گاه‌گاهی و دل‌بخواهی!
نورِ علی نور



گنج بی پایان

جزء ۱

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

بقره ۲

● قرآن، برنامه‌ای برای تمام شئون زندگی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم ﴿١﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى

لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ

قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُولَئِكَ عَلَى

هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



﴿ذَلِكَ أَلْكِتَابُ﴾ آن کتابی است [که از سمت خدای بزرگ برای شما انسان‌ها فرستاده شده است تا بر اساس آن، زندگی دنیوی و اخروی خودتان را مدیریت کنید]. ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در آن کتاب هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ [زیرا هیچ بشری توان نوشتن و آوردن چنین کتابی را ندارد و تمامش از طرف خدای متعال نازل شده است]. ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [آن کتاب با عظمت،] هدایت‌کنندهٔ انسان‌های باتقوا است که [از گمراهی‌ها و تاریکی‌ها به سمت خوشبختی و نور هدایت می‌کند. آنهایی که اهل سرکشی، طغیان و گناه باشند و احساس بی‌نیازی از هدایت‌های خدا کنند، از هدایت‌های آن کتاب، بی‌بهره خواهند ماند.]



آیه مورد بحث

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾!

در این کتاب [با عظمت] هیچ شکی نیست؛
سراسرش برای پرهیزکاران، هدایت است.

مقدمه

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۵۳ خورشیدی، رهبر انقلاب علیه السلام در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد، در کسوت یک روحانی مبارز جوان سخنرانی می‌کردند. ایشان در ماه مبارک رمضان، سلسله مباحثی را با عنوان «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» مطرح کردند و در این سخنرانی‌ها ضرورت و اهداف اندیشه اسلامی که بر آمده از «قرآن» باشد را توضیح دادند. ممکن است سؤال شود که مگر ممکن است اندیشه اسلامی برآمده از غیرقرآن باشد؟!

در جواب باید عرض کنیم: بله، اندیشه‌های اسلامی برآمده از غیرقرآن هم داریم؛
اندیشه‌هایی برآمده از صرف تاریخ اسلام؛
اندیشه‌هایی برآمده از صرف عرفان اسلامی؛
اندیشه‌هایی برآمده از صرف فلسفه اسلامی؛
و...

علی‌رغم اینکه هرکدام از اینها در جای خود، مهم و لازم هستند، ولی اینکه اندیشه اسلامی فردی ابتدا بر اساس قرآن شکل بگیرد و بعد به دیگر حوزه‌های علوم اسلامی پردازد، تفاوت وجود دارد.

مقام معظم رهبری علیه السلام در آن سال‌ها برای شکل‌دهی به اندیشه اسلامی

مخاطب خود، به سراغ «قرآن» رفتند و بر اساس آیات آن، ذهن و اندیشه‌ای قرآنی برای مخاطب خود شکل می‌دادند.

در جلساتی که در این ماه مبارک در خدمت شما عزیزان هستیم، از سیر مفهومی مباحث رهبری در آن جلسات بهره‌مند می‌شویم تا در این سی روز ماه مبارک رمضان، بحثی منظم و هدفمند خدمت شما عزیزان ارائه نماییم. مباحثی که مقام معظم رهبری در آن جلسات ارائه کرده بودند، امروزه در کتابی با عنوان «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» چاپ شده است که عزیزان می‌توانند آن را تهیه کرده و از آن بهره‌مند شوند.^۱

مجدداً تکرار می‌کنم: بحث ما بر اساس «سیر مفهومی» آن کتاب خدمت شما ارائه می‌شود؛ به این صورت که ۳۰ آیه از قرآن در ۳۰ روز ماه مبارک رمضان بیان می‌شود؛ یعنی در مقابل هر جزئی که هر روز خوانده می‌شود، یک آیه از آیات آن جزء را با محوریت سیر مفهومی کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» بیان می‌کنیم و همه باهم به محضر آیه شریف می‌رسیم.

﴿أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾

﴿الْم ﴿۱﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱﴾﴾

ترجمه آیه

این قرآنی که الآن بر روی این کاغذها چاپ شده و مقابل شماست، همان قرآن بلندمرتبه‌ای است که در آسمانی بودن آن هیچ شک و تردیدی وجود ندارد و این قرآن بلندمرتبه، هادی و راهنمای کسانی است که اهل تقوا باشند. برای فهم بیشتر و تدبیر عمیق‌تر در این آیه، داستانی را برای شما بیان می‌کنم.

۱. نسخه الکترونیکی (PDF) این کتاب در آدرس زیر در دسترس است:



انگیزه‌سازی

نامه پدر به فرزندان

نقل کرده‌اند که مردی، همسر و سه فرزندش را ترک کرده و راهی سرزمینی دور شد. فرزندان او را از صمیم قلب دوست داشتند و به او احترام می‌گذاشتند. پس از مدتی، پدر نامه اولش را برای فرزندان فرستاد؛ اما بچه‌ها آن را باز نکردند تا بخوانند؛ بلکه هرکدام آن را در دست گرفته، بوسیدند و گفتند: این نامه از طرف عزیزترین کس ماست! سپس بدون اینکه پاکت را باز کنند، آن را در پارچه ترمه‌ای قرار دادند و روی طاقچه گذاشتند! هرچند وقت یک‌بار که دلشان برای پدر تنگ می‌شد، نامه را از پارچه درآورده، غبار رویش را پاک می‌کردند و می‌بوسیدند و دوباره در پارچه می‌گذاشتند... تمام مدتی که پدر در سفر بود، اهل منزل با هر نامه‌ای که پدرشان می‌فرستاد، همین کار را می‌کردند.

سال بعد پدر از سفر بازگشت؛ ولی به‌جز یکی از پسرانش کسی در منزل باقی نمانده بود. با تعجب از او پرسید: مادرت کجاست؟! پسر گفت: سخت بیمار شد و چون پولی برای درمانش نداشتیم، حالش وخیم‌تر شد و از دنیا رفت. پدر گفت: چرا؟ مگر نامه‌ای را که اولین بار برایتان فرستادم، باز نکردید؟ برایتان در پاکت نامه پول زیادی قرار داده بودم! پسر گفت: نه. پدر پرسید: برادرت کجاست؟ پسر گفت: بعد از فوت مادر، کسی نبود که او را نصیحت کند و در مشکلات یاورش باشد. او هم شغلی پیدا نکرد و از سرِبی‌کاری با دوستان ناباب آشنا شد و با آنان از خانه رفت و الآن در زندان است. پدر بازم با تعجب پرسید: چرا؟! مگر نامه دوم را که در آن به واسطه دوستم شغلی برای او پیدا کرده بودم، نخواندید؟! پسر گفت: نه. مرد گفت: خواهرت کجاست؟ پسر گفت: با همان پسری که مدت‌ها خواستگارش بود، ازدواج کرد. الآن هم در زندگی با او بدبخت است. پدر با تأثر گفت: او هم نامه مرا نخواند که در آن نوشته بودم این پسر آبرودار و خوش‌نامی نیست و من با این ازدواج مخالفم؟! پسر گفت: نه.



این داستان ساده، مثل رفتار برخی از ما با این کتاب بلندمرتبه است؛ قرآنی که برای ما فرستاده شده تا مشکلات زندگی خود را بر اساس دستورات و رهنمودهای آن حل و فصل کنیم؛ ولی ما آن را در طاقچه‌ها گذاشته‌ایم و در باتلاق مشکلات و گرفتاری‌ها فرومی‌رویم و غرق می‌شویم؛ درحالی‌که در حدیثی از پیامبر ﷺ چنین آمده است: «إِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمُ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ»؛^۱ هنگامی که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه شود، به قرآن روی بیاورید.

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ به وسیله پیامبر ختم‌المرسَلین ﷺ برای من و شما فرستاده شد، اما ما کاری به ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ آن کتاب بلندمرتبه و آسمانی نداریم؛ بلکه با آن زمینی برخورد می‌کنیم و آن را در پارچه ترمه می‌گذاریم و در طاقچه یا کمد قرار می‌دهیم. قرآن فقط برای ما محترم است. نهایت استفاده بعضی از ما از قرآن برای سر سفره عقد و رد کردن مسافر از زیر آن یا خواندن در مجلس ختم و... است و شاید روزها بگذرد و کاری به آن نداشته باشیم. مثل ما نسبت به قرآن، مثل همان نامه‌هایی است که در داستان به آن اشاره شد. بدون هیچ شک و شبهه‌ای جواب همه مشکلات ریز و درشت امروز ما در این قرآن آمده است، اما ما کمتر به آن مراجعه کرده، نسخه زندگی مان را از آن می‌گیریم.

نظر مقام معظم رهبری در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»

رهبر معظم انقلاب ﷺ در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»، با بیان این نکته که اسلام مسلکی اجتماعی است و اصولی منسجم و هماهنگ ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها دارد و این یکی از ضرورت‌های فوری تفکر مذهبی است،^۲

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹.

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، مقدمه کتاب، دسترسی در:



به این رفتار نابخردانه بعضی از ما یا شاید بتوان گفت خیلی از ما با کلام الله مجید انتقاد کرده، می‌فرمایند:

قرآن سند قاطع و تردیدناپذیر اسلام در بیشترین موارد، سهمی در روشنگری و راه‌گشایی نیافته و به جای آن، دقت‌ها و تعمقات شبه‌عقلی یا روایات و منقولات ظنی و گاه با اعتباری بیشتر، میدان‌دار و مسئول شناخته شده‌اند... تدبیر در آیات قرآن، جای خود را به قرائت و تلاوتی سطحی و سرسری و فاقد نتیجه و ثواب دنیوی و یکسره برای پاداش و جزای اخروی داده و کتاب کریم الهی دست‌مایه عوامی‌ها و عوام‌فریبی‌ها شده است.^۱

در واقع، با توجه به فرمایش معظم‌له می‌توان نتیجه گرفت: قرآن کتاب محترم و مقدس ما مسلمانان، فقط کتابی برای خواندن و ثواب‌بردن نیست؛ بلکه کتاب زندگی است. این گنج پنهان، اصول منسجم و یک‌آهنگ، ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها را بیان می‌کند. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾، این کتاب بلندمرتبه و آسمانی ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ است؛ یعنی برای هدایتگری اهل تقوا آمده است.

اقناع اندیشه

چند سؤال اساسی

سؤال اول: اگر قرآن ناظر به زندگی جمعی انسان‌هاست، چرا بر اساس فرمایش خداوند در این آیه («هدایت») فقط برای متقین بیان شده است؟ باید توجه کرد:

کلمه «هدایت» در قرآن، در معانی فراوانی به‌کار رفته است، ولی ریشه و اساس همه آن‌ها به دو معنا بازمی‌گردد:

۱. همان.

اول: «هدایت تکوینی» که در تمام موجودات جهان وجود دارد (منظور از هدایت تکوینی، رهبری موجودات به وسیله پروردگار زیر پوشش نظام آفرینش و قانونمندی‌های جهان هستی است)

دوم: «هدایت تشریحی» که به وسیله پیامبران و کتاب‌های آسمانی انجام می‌گیرد و انسان‌ها با تعلیم و عمل به آن در مسیر تکامل به پیش می‌روند. مسلماً قرآن برای هدایت همهٔ جهانیان نازل شده، ولی چرا در آیهٔ فوق، هدایت قرآن مخصوص پرهیزکاران معرفی گردیده؟ به این علت که تا مرحله‌ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحلهٔ تسلیم در مقابل حق و پذیرش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت است) محال است که انسان از هدایت کتاب‌های آسمانی و دعوت انبیا بهره ببرد.^۱

اینکه در این آیه می‌فرماید: «هدایت برای متقین است»، یعنی هرکس به هر اندازه تقوای خود می‌تواند از قرآن بهره‌مند شود؛ مثلاً همهٔ بزرگوارانی که در اینجا تشریف دارند، این میزان از تقوا را دارند که خدای نکرده وسایل شخص کناری خودشان را سرقت نکنند!

دلیل اینکه ما وسایل هیچ‌کسی را سرقت نمی‌کنیم، یک عامل درونی است؛ یعنی دلیلش این نیست که چون در این مکان دوربین نصب کرده‌اند چنین کاری نمی‌کنیم؛ بلکه حتی اگر دوربین هم نباشد و کسی هم اصلاً نبیند، باز ما وسایل شخص دیگری را بر نمی‌داریم. این برنداشتن وسایل دیگران از یک بازدارندهٔ درونی سرچشمه می‌گیرد. این می‌شود یک مرحله‌ای از تقوا. حالا اگر این عامل بازدارنده تقویت بشود و در بقیهٔ حوزه‌ها هم اجرا شود، تقوای انسان توسعه پیدا می‌کند.

پس قرآن به میزان تقوایی که ما در زندگی داریم، برای ما هدایت می‌آورد.

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۸.



سؤال دوم: این کتابی که اساس هدایت است، آیا تمام اموری را که ما در زندگی به آن احتیاج داریم، در نظر گرفته؟
پاسخ این سؤال در بیان مبارک امام صادق علیه السلام آمده است.

قسم امام صادق علیه السلام

اهل بیت علیهم السلام خیلی به ندرت قسم می خوردند، اما وقتی قسم می خوردند، حتماً می خواستند موضوع مهمی را گوشزد کنند:

«عَنْ مُرَّازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تَبْيَانًا كُلِّ شَيْءٍ»؛ امام صادق علیه السلام در حدیثی نورانی می فرماید: خدای تبارک و تعالی قرآن را بیانگر و روشنگر هر چیزی قرار داده است.

«حَتَّى وَاللَّهِ مَا تَرَكَ اللَّهُ شَيْئاً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْعِبَادُ»؛ تا آنجا که - به خدا سوگند - چیزی از احتیاجات بندگان را فروگذار نکرده.

«حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كَانَ هَذَا أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلَّا وَقَدْ أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِيهِ»؛ تا شخصی نتواند بگوید کاش این موضوع هم در قرآن آمده بود. هر چه لازم بوده را خدا در قرآن بیان فرموده است.^۱

امام صادق علیه السلام قسم جلاله خورده اند که چیزی از احتیاجات زندگی بشری وجود ندارد، مگر آنکه خداوند تمام آن امور را در قرآن قرار داده است.

نوع نگاه امام خمینی رحمه الله به جامعیت قرآن کریم، این بیان امام صادق علیه السلام را ملموس می کند. ایشان قرآن را کتابی جامع می داند که دو جهت ظاهری و باطنی دارد و معتقد است که قرآن از جهت ظاهری دربردارنده همه دستورها و احکامی است که برای سعادت و کمال بشر لازم است و تبیان بودن قرآن درباره همه چیز در آیه **﴿تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾** را به روشنگر بودن در همه چیز تفسیر می کند.^۲

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۷، کتاب فضل العلم، باب الرد إلى الكتاب و السنة، حدیث ۱.

۲. امام خمینی رحمه الله، ولایت فقیه، ص ۲۹، دسترسی در:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ که ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ است، قطعاً همه آنچه برای هدایت و سعادت مخلوق لازم است را در بر دارد.

علامه طباطبائی رحمته الله در تفسیر «المیزان»، در ذیل آیه ۸۹ سوره نحل در بیان معنای ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ بودن قرآن می‌فرماید:

در روایات آمده که قرآن تبیان هر چیزی است و علم ماکان و مایکون و ماهوکائن یعنی آنچه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود، همه در قرآن هست و اگر این روایات صحیح باشد، لازمه اش این می‌شود که مراد از تبیان اعم از بیان به طریق دلالت لفظی باشد و هیچ بعدی هم ندارد که در قرآن کریم اشارات و اموری باشد که آن اشارات از اسرار و نهفته‌هایی کشف کند که فهم عادی و متعارف نتواند آن را درک نماید.

این گنج پنهان، کتاب زندگی است که به بیان امام خمینی رحمته الله حتی فقط عمل به ظواهر آن، برای سعادت و هدایت بشر کفایت می‌کند. قرآن حتی در ریزترین و حساس‌ترین مسائل زندگی انسان راه‌گشاست.

رفتارسازی

سه شرط برای استفاده از هدایت قرآن

اکنون سؤال اساسی این است که ما چگونه می‌توانیم شامل این هدایت قرآن در آیه ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ باشیم؟

برای اینکه این هدایت شامل حال ما بشود، سه شرط وجود دارد و سه کار را باید انجام دهیم:

اولین شرطی که باعث می‌شود انسان شامل این هدایت شود، تقواست. تقوا به زبان ساده یعنی جانب خدا را نگه داشتن. یعنی عمل به دستورات و وظایف دینی در سطوح مختلف فردی، خانوادگی و اجتماعی. یعنی انجام



واجبات و ترک محرمات. هرچه انسان باتقواتر باشد، بیشتر از هدایت قرآن بهره می‌برد و می‌تواند به مراتب بالاتری از هدایت و فهم و استفاده از قرآن برسد. در این ماه مبارک رمضان که سر سفرهٔ بابرکت قرآن مهمانیم، فرصت خوبی است برای انجام واجبات و ترک محرمات، و اینکه بیشتر در اعمالمان دقت کنیم؛ چنان‌که در آیه ۱۸۳ سوره بقره، یکی از فلسفه‌های روزه چنین بیان شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾

روزه برای این واجب شده است تا بتوانیم تمرین تقوا و خویش‌داری داشته باشیم.

شرط دوم، انس با قرآن و شرط سوم، تدبر در آن است. بعد از تقوا که اولین و مهم‌ترین شرط استفاده از هدایت قرآن است، در مرحلهٔ دوم باید با قرآن مأنوس باشیم؛ قرآن را بخوانیم و در آن تدبر کنیم تا بتوانیم هم از نور این کتاب بهره ببریم و هم قوانین آن را سرلوحهٔ کار خود قرار دهیم.

برای اینکه انس با قرآن مقداری برای ما ملموس شود، مثالی می‌زنم: برخی از افراد با تلفن همراه خودشان و فضای مجازی و پیام‌رسان‌ها چنان انس و وابستگی دارند که تا چند ثانیه یا چند دقیقه وقت خالی پیدا می‌کنند، سریع گوشی را برمی‌دارند و به شبکه‌های اجتماعی سر می‌زنند.

حال اگر کسی با قرآن و آیاتی که از یک سوره یا یک جزء خوانده، مأنوس باشد، همین‌طور می‌شود؛ یعنی تا فرصت کوتاهی پیدا می‌کند، سراغ قرآن می‌رود و برخی از آیاتی که از قبل علامت زده را با تأمل و تدبر مجدداً قرائت می‌کند. او در هر فرصتی، به اولین چیزی که مراجعه می‌کند، قرآن است، نه شبکه‌های مجازی و ...

تمثیلی زیبا

هرچه بیشتر با قرآن مأنوس باشیم و بیشتر در آن تدبر کنیم، بیشتر از هدایت آن بهره می‌بریم. برخی وقتی به کنار دریا می‌روند، فقط در ساحل راه می‌روند و به دریا نگاه می‌کنند. دسته دوم کسانی هستند که بیشتر از دریا لذت می‌برند و دستی به آب می‌زنند. دسته سوم به دریا می‌روند و در آن شنا می‌کنند. دسته چهارم کسانی هستند که لباس غواصی می‌پوشند و به اعماق دریا می‌روند و عجایب و زیبایی‌هایی از دریا می‌بینند که هیچ‌وقت گروه‌های قبلی این لذت‌ها را درک نمی‌کنند.

مواجهه ما با قرآن نیز همین‌گونه است: دسته اول فقط قرآن را روی طاقچه و کمد گذاشته‌اند و همانند یک شیء مقدس به آن نگاه می‌کنند. دسته دوم مانند افرادی که دستی به آب می‌زنند، قرآن را تلاوت می‌کنند. دسته سوم که در دریا شنا می‌کردند، افرادی هستند که علاوه بر تلاوت قرآن، در آیه‌های آن تدبر کرده، قرآن را در زندگی اجرا می‌کنند. اما دسته چهارم مانند آن‌ها که در اعماق دریا غواصی می‌کنند، عالمانی هستند که چنان در قرآن غرق شده‌اند و چنان محو قرآن هستند که سه گروه قبلی درکی از آن ندارند. به هر حال، هرکس باید به اندازه ظرف خود از این گنج بی‌پایان، اما پنهان استفاده کند.

بزرگواران! بیایید در همین اولین روز ماه مبارک، با خدای خود عهد ببندیم که قرآن را بعد از ماه مبارک هم تلاوت کنیم و با تدبر در آن، قرآن را زندگی کنیم و از این گنج بی‌پایان بهره ببریم.

مشکلاتی که امروز در جامعه با آن مواجهیم، به وسیله این قرآن حل می‌شود. بسیاری از این طلاق‌ها برای این است که ما نامه خداوند را نخوانده‌ایم تا درمان اختلافات خانوادگی را در آن بیابیم و به آن عمل کنیم.



اگر ما نامه خداوند را می‌خواندیم و به آن عمل می‌کردیم، بسیاری از این فقرها و گرفتاری‌ها از زندگی برداشته می‌شد.

اگر ما نامه خداوند را می‌خواندیم و به آن عمل می‌کردیم، از زندان بسیاری از این شهوات آزاد می‌شدیم و در آن غرق نمی‌شدیم.

یادمان نرود: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾

اگر چراغها نباشد

جزء ۲

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

بقره ۲۱۸

● ایمان و تعهدات عملی



كَتَبَ عَلَيكُمْ الْقِتَالَ وَهُوَ كُزُّهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا
 وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
 وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ
 قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ
 الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ
 الْقِتَالِ وَلَا يُزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ
 اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ
 فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ
 أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ إِنْ الَّذِينَ ءَامَنُوا
 وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ
 رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢١٨﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ
 وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا
 أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ
 كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ قطعاً آن کسانی که ایمان آوردند؛ [یعنی ایمان قلبی و باطنی آوردند و به خدا در هر شرایطی اعتماد کرده و باورشان را حفظ کردند] ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا﴾ و آن کسانی که هجرت کردند؛ [یعنی ایمانشان صرفاً یک اعتقاد قلبی نبود، بلکه به عمل تبدیل شد] ﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ﴾ [و در یک کلام،] آن مؤمنانی که اهل مبارزهٔ خستگی‌ناپذیر در راه خدا باشند؛ ﴿أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ آن مؤمنان، باید انتظار رحمت ازسوی خدای متعال را داشته باشند؛ همان خدایی که بسیار آمرزنده و مهربان است. [رحمت خدا نصیب کسانی می‌شود که علاوه بر ادعای ایمان قلبی، اهل عمل بر اساس ایمانشان هم باشند].



آیه مورد بحث

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

قطعاً آن کسانی که ایمان آوردند؛ [یعنی ایمان قلبی آوردند و به خدا در هر شرایطی اعتماد کرده و باورشان را حفظ کردند] و آن کسانی که هجرت کردند؛ [یعنی ایمانشان صرفاً یک اعتقاد قلبی نبود؛ بلکه به عمل تبدیل شد] [و در یک کلام] آن مؤمنانی که اهل مبارزهٔ خستگی‌ناپذیر در راه خدا باشند؛ آن مؤمنان، باید انتظار رحمت از سوی خدای متعال را داشته باشند؛ همان خدایی که بسیار آمرزنده و مهربان است. [بر این اساس رحمت خدا نصیب کسانی می‌شود که علاوه بر ادعای ایمان قلبی، اهل عمل بر اساس ایمانشان باشند.] (سوره بقره، آیه ۲۱۸)

مقدمه

با توجه به فرمایش رهبر معظم انقلاب علیه السلام در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» که اسلام مسلکی اجتماعی دارد و اصولی منسجم، هماهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها ارایه می‌دهد و با عنایت به آنچه در تبیین آیهٔ دوم سورهٔ بقره در جلسه گذشته بیان شد که قرآن کتاب زندگی است و همه آنچه برای هدایت مادی و معنوی بشر نیاز است را در بردارد، در نظر داریم در کل ماه مبارک رمضان به استناد کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»، در ذیل تبیین آیات قرآن کریم به اندیشه‌های ناب اسلامی نزدیک‌تر شویم.

برای رسیدن به این هدف مهم، کلّ مباحثی که ان‌شاءالله در ذیل آیات مطرح خواهد شد، در پنج فصل بیان می‌شود: ایمان، توحید، نبوت، ولایت و معاد. آیهٔ مورد بحث امروز، آیه ۲۱۸ سورهٔ مبارکهٔ بقره است که خداوند می‌فرماید:



﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ
وَاللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾

یقیناً کسانی که ایمان آورده و آنان که هجرت کرده و در راه خدا به جهاد برخاستند، به رحمت خدا امید دارند؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. برای تبیین این آیه مبارکه، نکاتی را عرض می‌کنم.

انگیزه‌سازی

فرقه ملعونه

تمام پیامبران الهی، به‌ویژه پیامبر عظیم‌الشان اسلام ﷺ آینه تمام‌نمای رحمانیت و رحیمیت پروردگار بی‌همتای عالم‌اند و در آیات و روایات، بسیار کم دیده می‌شود که این بزرگواران درباره فرد یا افرادی با ادبیات لعن و نفرین سخن بگویند؛ حتی کسانی که این بزرگواران را مورد ظلم و نافرمانی قرار داده‌اند.

این امر درباره اهل بیت ﷺ نیز صادق است. در زندگی حضرات آل‌الله ﷺ بسیار نادر است که کسی مورد لعن یا نفرین قرار گیرد.

اما در یک دسته از روایات، گروهی دیده می‌شوند که انبیا و اولیای الهی ﷺ آن‌ها را با الفاظی عجیب، لعن و نفرین می‌کنند. آن هم به خاطر اشتباه بزرگی است که آن فرقه انجام می‌دادند. با تأثر و تأسف بسیار باید بگوییم که برخی از ما شیعیان هم در زندگی دچار این اشتباه شده‌ایم!

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «لُعِنَتِ الْمُزْجِئَةُ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا، الَّذِينَ يَقُولُونَ: الْإِيمَانُ قَوْلٌ بِلا عَمَلٍ!»^۱؛ مرجئه، همانان که می‌گویند: ایمان، گفتار بی‌کردار است، از زبان هفتاد پیامبر لعنت شده‌اند.

((مرجئه)) چه کسانی هستند که از زبان هفتاد پیامبر مورد لعن قرار گرفته‌اند؟ یا در روایتی دیگر امام صادق ﷺ این فرقه را شدیدتر از فرقه‌های دیگر لعن کرده، می‌فرماید:

۱. منقی هندی، کنز العمال، ص ۶۳۷.



«لَعَنَ اللَّهُ الْقَدْرِيَّةَ لَعَنَ اللَّهُ الْخَوَارِجَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُزَجِّجَةَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُزَجِّجَةَ قَالَ: قُلْتُ لَعَنْتَ هَؤُلَاءِ مَرَّةً مَرَّةً وَلَعَنْتَ هَؤُلَاءِ مَرَّتَيْنِ!»^۱ خدا لعنت کند قدریه^۲ را، خدا لعنت کند خوارج را، خدا لعنت کند مرجه را، خوارج را، خدا لعنت کند مرجه را، خوارج را هرکدام یک بار لعنت کردید، و مرجه را دوبار! مگر این فرقه ملعونه چه اشتباه فاحشی کرده اند که این بیان از زبان مبارک امام معصوم باید درباره آن ها صادر شود؟! واقعاً مرجه چه گروهی هستید که امام معتقد است دامنشان تا روز قیامت به خون اهل بیت علیهم السلام آلوده است؟! حضرت در ادامه روایت، تعبیری به کار می برند که انسان متحیر می ماند:

«قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ إِنَّ قَتَلْتَنَا مُؤْمِنُونَ فِدْمَاؤُنَا مُتَلَطِّحَةٌ بِيْتَابِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۳ اینها می گویند: کسانی که ما اهل بیت را به شهادت می رسانند، مؤمن اند؛ پس دامنشان تا روز قیامت به خون ما آلوده است.

آن ها اعتقادی عجیب داشتند. معتقد بودند که ایمان به تنهایی کافی است و اگر انسان هیچ عملی هم نداشته باشد، باز هم رستگار می شود! یعنی اگر کسی ایمان داشته باشد (اقرار زبانی) و گناهان کبیره مانند کشتن بستگان خود، زنا، دزدی، قتل نفس محترمه، آتش زدن قرآن و کعبه را مرتکب شود، ضرری به ایمان او نمی رسد و ایمانش مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است!^۳ به اعتقاد این فرقه ملعونه، عملی که از من سر می زند، حتی اگر کشتن امام

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۱۳۳، حدیث ۱.

۲. مقصود از «قدریه» گروهی است که کارهای اختیاری انسان (به ویژه گناهان او) را از قلمرو مشیت و قدرت الهی خارج نموده، می گویند: همه چیز به قضا و قدر الهی صورت می گیرد، مگر گناهان انسان. هدف آنان از طرح این نظریه دفاع از عدل الهی و منزه دانستن ساحت خداوند از ظلم و کارهای ناروا بود؛ زیرا بر این باور بودند که هرگاه کارهای انسان متعلق اراده و قدرت خدا باشد، اولاً: انسان مجبور است و تکلیف انسان بدون اختیار، عادلانه نیست؛ ثانیاً: انسان مرتکب کارهای ناروا می شود و اگر کارهای او متعلق قدرت الهی باشد، لازمه آن انتساب قیامح به خداست.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۷۰ و ج ۶۵، ص ۲۹۷؛ شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۶۲؛ ازدی نیشابوری، الايضاح، ص ۴۵.

زمانم باشد، مهم نیست. فقط همین که به زبان بگویم به خدا ایمان دارم، کافی است و رستگار می‌شوم!

اقتناع اندیشه

ایمان همراه عمل

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای علیه السلام در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» این فاصله انداختن بین ایمان و عمل را به چالش کشیده، در تبیین آیه ۲۱۸ سوره بقره که در ابتدای جلسه تلاوت شد، می‌فرماید: مسئله این است که ایمان بر طبق فرهنگ غیر قابل تردید قرآن، صرفاً یک امر قلبی نیست. درست است که ایمان یعنی باور، و باور مربوط است به دل، اما قرآن هر باوری را، هر ایمان و قبول و پذیرشی را به رسمیت نمی‌شناسد. ایمان مجرد، ایمان قلبی خشک و خالی، ایمانی که در جوارح و اعضای مؤمن شعاعش مشهود نیست، این ایمان از نظر اسلام ارزشمند نیست. اول مؤمن به خدا، شیطان است. ابلیس پیش از آنکه بندگان پرمدعای پروردگار و فرزندان پُرناز و افاده آدم به این سرزمین خاکی بیایند، سالیانی خدای متعال را عبادت می‌کرد و دلش کانون معرفت خدا بود؛ اما در آن بزنگاه، در آنجایی که ایمان‌ها همه آنجا به کار می‌آیند، یعنی در هنگام انتخاب، در هنگام تعیین راه نهایی، این ایمان به کار ابلیس نیامد. این ایمان در همان دل ماند.^۱

در طول سالیان دراز، از صدر اسلام تا به امروز، یک تلقی نادرستی از مسئله ایمان در بین بعضی فِرَق و حتی برخی از مسلمانان شکل گرفته که نیاز به اصلاح دارد. آن تلقی نادرست، این است که ایمان را صرفاً به اعتقاد و تصدیق

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه چهارم، دسترسی در:



و باور قلبی تقلیل داده، به تعهدات عملی ناشی از ایمان اهمیت لازم را نمی‌دهند و یک ایمان خشک و خالی و عقیم و بدون آثار و نتایج را برای خود تعریف کرده‌اند؛ ایمانی که در مقام عمل، بروزی از خود نشان نمی‌دهد و صرفاً امری درونی و معنوی است.

اما با مراجعه به آیات قرآن کریم که دستور و راهنمای زندگی بشر برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی است و همچنین روایات مأثور از حضرات معصومین علیهم‌السلام آشکارا می‌بینیم که ایمان را همواره همراه با عمل مطرح نموده و ایمان بدون تعهد عملی را مردود و نافرجام معرفی کرده‌اند؛ همان‌گونه که خداوند در آیه ۲۱۸ سوره بقره می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ﴾

اگر دقت کنیم، خداوند متعال وقتی از ایمان و مؤمنان (کسانی که ایمان آوردند) سخن می‌گوید، بلافاصله در آیه دو صفت برای افراد باایمان می‌آورد: ﴿هَاجَرُوا﴾ و ﴿جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ یعنی اهل هجرت و جهاد در راه خدا هستند. این دو صفت جدا از معنایشان دو رفتار و عمل است و نشان می‌دهد که خدا کسانی را مؤمن می‌داند که اهل عمل هستند. با توجه به این آیه، کسانی به رحمت خدا امید دارند که ایمانشان در اعضا و جوارحشان مشهود باشد و اهل هجرت و جهاد باشند.

ایمان در قرآن همراه عمل

اگر آیات دیگر قرآن را نگاه کنیم هر جا که صحبت از اهل ایمان است، بلافاصله خدای عالم اهل ایمان را با صفتی از اعمال معرفی می‌کند که به چند نمونه از این آیات اشاره می‌کنم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا أَحْسَنَ...﴾^۱
 ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
 الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...﴾^۲

یا اینکه به طور کلی خدا در بسیاری از آیات، ایمان را با عمل صالح آورده است:
 ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۳؛ خداوند
 کسانی را که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده‌اند، وعده داده که آن‌ها را
 آمرزش و پاداشی بزرگ است.

ایمان و عمل در روایات

حال اگر به روایات اهل بیت علیهم‌السلام نگاه کنیم، مسئله خیلی جدی‌تر می‌شود، تا
 جایی که در روایات، به این نتیجه می‌رسیم که ایمان بدون عمل اصلاً مقبول
 درگاه الهی نیست؛ آنجا که امام علی علیه‌السلام در روایت می‌فرماید:
 «الْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ أَخَوَانِ تَوَاقُمَانِ وَرَفِيقَانِ لَا يَفْتَرِقَانِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ أَحَدَهُمَا إِلَّا
 بِصَاحِبِهِ»^۴؛ ایمان و عمل دو برادر همزاد و دو رفیق جدانشدنی‌اند که خدا
 هیچ‌یک را بدون دیگری قبول نمی‌کند.

مثالی زیبا

درواقع، ایمان به برق می‌ماند و عمل صالح، به چراغ. هرکدام نباشند، ما به
 روشنایی نمی‌رسیم. اگر هزاران چراغ داشته باشیم، بدون برق فایده‌ای ندارد
 و اگر برق باشد، ولی چراغ نباشد، باز هم فایده‌ای ندارد. اگر چراغ‌ها نباشد، برق
 به تنهایی اثر ندارد و روشنایی حاصل نمی‌شود.
 به بیان آیه ۲۱۸ سوره بقره، ایمان آن‌گاه اثر می‌گذارد و ما را به رحمت خدا
 امیدوار می‌کند که در کنار آن ﴿هَاجِرُوا﴾ و ﴿جَاهِدُوا﴾ باشد.

۳. مانند، آیه ۹.

۲. توبه، آیه ۷۱.

۱. حج، آیه ۷۷.

۴. غررالحکم، ج ۱، ص ۱۱۹.



پرورش احساس

ایمان بدون عمل، با ریشه‌ای نفسانی

درواقع، ریشه‌ی اصلی این بحث که برخی ایمان را از عمل جدا می‌کنند و ایمان به تنهایی را کافی می‌دانند، این نکته است که آن‌ها می‌خواهند کارهای پست خود را توجیه کنند تا آزادانه بتوانند به هر گناه و کار ناپسندی دست بزنند. شهید مطهری در کتاب «ده گفتار» داستان جالبی را نقل می‌کند.

مناظره شیعه با مرجئه

احمد امین مصری در کتاب «ضحی‌الاسلام» از «آغانی» ابوالفرج اصفهانی نقل می‌کند:

یک نفر شیعی و یک نفر مرجئی با همدیگر درباره عقیده شیعه و عقیده ارجاء بحث می‌کردند. این می‌گفت اصول مرجئه صحیح‌تر است و آن یکی می‌گفت اصول شیعی. مرجئی می‌گفت: عمل هیچ است و اساس فقط ایمان است. شیعی می‌گفت: عمل لازم است. در این بین، مطربی پیدا شد (چون آغانی ذکر کرده، روی آن قرینه می‌گویم مطرب بوده). گفتند از همین می‌پرسیم. البته این هم یک آدم فهیمی بود، نه اینکه آدم بی‌خبری باشد. گفتند از این می‌پرسیم که آیا حق با شیعه است یا با مرجئی؟ گفتند آقا! عقیده تو چیست؟ آیا حق با شیعه است یا با مرجئی؟ حرف خوبی زد؛ گفت: «اعلائی شیعی و اسفلی مرجئی»؛ بالاتنه‌ام شیعه است، ولی پایین‌تنه‌ام مرجئی! یعنی در فکر و عقیده، شیعه‌ام، اما پایین‌تنه‌ام مرجئی است؛ یعنی در عمل، مرجئی‌ام!



رفتارسازی

این جمله را قطعاً همه ما در طول زندگی مان شنیده ایم که: «مهم این است دلت پاک باشد». این باور ما را شبیه این مطرب می‌کند که گفت: «اعلائی شیعی و اسفلی مرجئی». یعنی در فکر و عقیده و ایمان شیعه هستیم، ولی در عمل مرجئه ایم و برای عمل ارزشی قائل نبوده، ایمان را کافی می‌دانیم. از این نکته غافلیم که ایمان بدون عمل درواقع همان برق بدون چراغ است. فراموش می‌کنیم که اگر چراغ‌ها نباشند، روشنایی و نور حاصل نمی‌شود.

ما ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ﴾ را زندگی نکرده ایم. توقع داریم بدون سختی عمل و جهاد و هجرت و فقط با ایمان خالی به رحمت خدا امیدوار باشیم؛ اما این‌گونه نخواهد شد. اگر چراغ‌ها نباشند، روشنایی حاصل نمی‌شود. «دلت پاک باشه، ظاهر مهم نیست!» غلط است.

همه ما امروزه شاهدیم که بعضی مادران، خواهران، همسران و دختران ما با دلایل مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و... در جامعه با پوشش‌های زننده رفت و آمد می‌کنند؛ به طوری که حتی نگاه‌های زنان دیگر نیز به سمت آن‌ها خیره می‌شود. وقتی با آنها به صحبت می‌نشینیم، غالباً و شاید بتوان گفت همه آن‌ها اعتقاد و ایمان به ذات باری تعالی و مباحث دینی دارند؛ ولی گمان می‌کنند همین که دلشان پاک باشد، کفایت می‌کند و عملی که باید از ایمان و قلب پاک بروز کند، مهم نیست. این مسئله، اهمیت بحث ما در ذیل این آیه مبارکه را نشان می‌دهد.

ما امروز در جامعه خود مبتلا به این نکته مهم هستیم. این آیه را باید زندگی کنیم وزن و مرد و پیر و جوان فریاد بزنیم که با دل پاک و ایمان خالی و بدون عمل به ملزومات ایمان، جزء ﴿أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ﴾ نخواهیم شد. کسانی



امید به رحمت خدا دارند که علاوه بر ﴿ءَامِنُوا﴾، ﴿هَاجِرُوا وَجَهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ داشته باشند.

حجاب، نمونه عملی ایمان

اتفاقاً آیه مخصوص به حجاب خطاب به زنان باایمان است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّسَاءُ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۱ ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: «جلباب‌ها [روسری‌های بلند] خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای اینکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است؛ (و اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده، توبه کنند)؛ خداوند همواره آمرزنده رحیم است.

علاوه بر زنان و دختران پیامبر ﷺ، زنان مؤمن نیز مورد خطاب آیه قرار گرفته‌اند. خداوند می‌فرماید: آن زنانی که در قلب پاکشان ایمان به من موج می‌زند، این ایمان را در عمل نشان بدهند و حجاب کنند. مرحوم آیت‌الله ناصری می‌فرمود:

کسی نیست که بگوید من خدا را دوست ندارم؛ همه دوست دارند؛ اما شرط دوست داشتن، تبعیت است.^۲

بنابراین وقتی برخی می‌گویند ما در دل و قلب خود ایمان به خدا داریم و عاشق خدا هستیم، اما ضرورتی برای حجاب نمی‌بینیم، در جواب باید گفت: اتفاقاً پروردگار مهربان خواسته است شما زنان باایمان را باحجاب ببیند. در آیه مورد بحث ایمان در کنار جهاد قرار گرفته است. مطمئن باشید که حجاب در این زمان یکی از مصادیق بارز جهاد فی سبیل‌الله است.

۱. احزاب، آیه ۵۹.

2. <https://karevansadeghiye.ir/52893>

مثل برفی در چله تابستان!

جزء ۳

ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ۚ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ
بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ ۚ وَكُتُبِهِ ۚ وَرُسُلِهِ ۚ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ
رُّسُلِهِ ۚ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۗ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

بقره ۲۸۵

● ایمان از روی آگاهی



وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنَ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ
 أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ
 وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ
 بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ
 تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفَوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ
 لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾
 ءَأَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَأَمِنَ بِاللَّهِ
 وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَانْفِرُقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ
 وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ
 ﴿٢٨٥﴾ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ
 وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا
 رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا أَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ
 قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا
 وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ رسول الله [خود نیز به عنوان رهبر،] به آنچه بر او از سوی پروردگارش نازل شده، ایمان و اعتماد کامل دارد. ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾ و مؤمنان هم، مانند رسول الله ایمان دارند، همهٔ مؤمنان به خدا و ملائکه اش و کتاب هایش و پیامبرانش ایمان دارند. ﴿لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾ [و براساس ایمان استوارشان گفتند:] میان هیچ یک از پیامبرانش فرق نمی گذاریم، [همهٔ پیامبران در یک مسیرند و اتفاقاً سخن ما به پیروان دیگر پیامبران این است که از مسیر پیامبر خودتان منحرف شده اید؛ بیاوید با هم، مسیر صحیح پیامبران را ادامه دهیم.] ﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ و مؤمنان گفتند: به گوش جان شنیدیم و آگاهانه فهمیدیم و اطاعت کردیم؛ ﴿غُفْرَانَكَ رَبَّنَا﴾ پروردگارا، آموزش تو را خواستاریم ﴿وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ و سرانجام همه، به سوی توست.



بینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ - وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَكِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ - لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ - وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾

پیامبر خدا [خود نیز به‌عنوان رهبر] به آنچه بر او از سوی پروردگارش نازل شده، ایمان و اعتماد کامل دارد. و مؤمنان هم، مانند رسول‌الله ایمان دارند. همه مؤمنان به خدا و ملائکه‌اش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان دارند. [و براساس ایمان استوارشان گفتند:] میان هیچ‌یک از پیامبرانش فرق نمی‌گذاریم، [همهٔ پیامبران در یک مسیرند و اتفاقاً سخن ما به پیروان دیگر پیامبران این است که از مسیر پیامبر خودتان منحرف شده‌اید؛ بیایید با هم، مسیر صحیح پیامبران را ادامه دهیم.] و مؤمنان گفتند به‌گوش جان شنیدیم و آگاهانه فهمیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا، آمرزش تو را خواستاریم و سرانجام همه، به سوی توست. (سوره بقره، آیه ۲۸۵)

مقدمه

در دو جلسه گذشته، در توضیح و تبیین دو آیهٔ مورد بحث از جزء اول و دوم قرآن کریم، محضر مبارک شما بزرگواران عرض کردم که اولاً قرآن کتاب زندگی است و با توجه به لزوم فراگیری آموزه‌های قرآن کریم برای تمام مباحث مورد نیاز زندگی دنیوی و اخروی انسان، باید قرآن را زندگی کنیم، و عرض کردم که در زندگی مؤمنانه، یکی از مباحث مهمی که از آیات قرآن کریم برداشت می‌شود، این است که ایمان منهای عمل، ما را به منزل مقصود نمی‌رساند. ایمان و عمل به برق و چراغ می‌مانند؛ هرکدام که نباشند، ما به روشنایی دست نمی‌یابیم. اگر چراغ‌ها نباشند، هر قدر هم برق داشته باشیم، نور حاصل نمی‌شود. هر قدر ایمان قوی داشته باشیم، تا عمل به ملزومات ایمان نباشد، فایده‌ای ندارد.

ان شاء الله امروز با عنایت به آیه ۲۸۵ سوره بقره که محضر مبارک شما عزیزان تلاوت شد و با توجه به کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی (ع) در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»، نکته مهم دیگری را در چگونگی ایمان خلق به خالق مباحثه می‌کنیم.

انگیزه‌سازی

ایمان پیرزن‌ها!

معروف است که روزی پیامبر اکرم (ص) با تعدادی از اصحاب از کنار پیرزنی عبور می‌کردند که مشغول نخ‌ریسی بود و در همان حال خدا را شکر می‌کرد و الحمد لله می‌گفت. رسول خدا (ص) به او فرمودند: خدا را چگونه شناختی که این‌گونه او را ستایش می‌کنی؟ برای خداشناسی خود دلیل و برهانی داری؟ پیرزن در پاسخ به پیامبر (ص) به چرخ نخ‌ریسی خود اشاره کرد و گفت: «همان‌طور که این چرخ، بدون کمک دست من نمی‌چرخد، چرخ این عالم نیز بدون اراده خدا نخواهد چرخید». رسول خدا (ص) رو به اصحاب فرمودند: «عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ»^۱ شما را به دین پیرزن‌ها توصیه می‌کنم.

مراد حضرت از این کلام این است که وقتی رابطه ایمانی بین مؤمن و خداوند متعال برقرار می‌شود، او باید در حد خود برای این ایمان به پروردگار دلیل و برهان داشته باشد.

هر کس که خود را در خیمه ایمانی ذات مقدس باری تعالی قرار می‌دهد، باید این سؤال را از خود بپرسد:

آیا دلیلی برای خداآوری خود داری؟

در آیه مورد بحث امروز، به این نکته مهم اشاره شده است.

۱. فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۵، ص ۱۳۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۳۶؛ نجفی خمینی، تفسیر آسان، ج ۱، ص ۵۹.



مقام معظم رهبری علیه السلام در تبیین این آیه در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» و در توضیح فراز «**وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ**» می‌فرمایند: مؤمنان و گرویدگان و پیوستگان به او (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) ... می‌گویند: ما با تمام وجود فهمیدیم آنچه را که خدا برای ما معین کرده و فرستاده بود. «و اطعنا» و اطاعت کردیم. یعنی چه؟ یعنی اطاعت ما کورکورانه نبود؛ اطاعت ما از روی روشنی و آگاهی و سمع بود.^۱

افناع اندیشه

انواع ایمان

ایشان در ادامه بحث این‌گونه می‌فرمایند:

ایمان دو جور است: یک جور ایمان مقلدانه یا متعصبانه، و یک جور هم ایمان آگاهانه. از نوع مردم اگر پرسی: آقا، از کجا گفתי که پیغمبر اسلام حق است؟ هیچ نمی‌دانند. هیچ نمی‌دانند! چون پدرها گفتند، چون معلم توی مدرسه گفته، چون مردم کوچه بازار معمولاً می‌گویند پیغمبر حق است، این هم می‌گوید پیغمبر حق است! مثل همین ایمان مقلدانه، ایمان متعصبانه است که العیاذ بالله، بعضی‌ها حاضرند به پیغمبرهای دیگر بی‌احترامی کنند، برای خاطر دلخوشی پیغمبر ما! خیال می‌کنند در ملکوت اعلا هم میان پیغمبران تناقض هست! این ایمان متکی به دلیل نیست؛ فقط از روی تعصب است و تعصب می‌داند یعنی جانبداری بدون دلیل؛ جانبداری از روی احساس، نه از روی منطق.^۲

ایمان اگر آگاهانه نباشد، از نظر اسلام ارزشمند نیست و عمل از روی این نوع ایمان نیز ارزشی ندارد.

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه سوم، دسترسی در: <https://manviate.ir/iman3>
 ۲. همان.

سؤال مهم

سؤال مهم این است که پیامدهای ایمان مقلدانه یا متعصبانه چیست؟ اگر ایمان و عمل شخصی از روی آگاهی نباشد، چه پیامدهایی برای او خواهد داشت؟

درجازدن؛ اولین پیامد ایمان مقلدانه یا متعصبانه

در ابتدای روایتی طولانی از امیرالمؤمنین علیه السلام بیانی آمده است که یکی از پاسخ‌های سؤال ماست. ایشان می‌فرمایند: «الْمُتَّعِدُّ عَلَىٰ غَيْرِ فِقْهِ كَجِمَارِ الظَّاهُونَ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ»؛ عبادت‌کننده و عمل‌کننده بدون علم و آگاهی مثل الاغ آسیاب است که دور می‌زند و از جای خود حرکت نمی‌کند.

اگر هفتاد سال هم دور بزند، درجا می‌زند. وقتی چشمش را باز کرد، می‌بیند در همان نقطه اول است. باید با ایمان حرکت کند و به کمال برسد، اما متوقف است. گمان می‌کند در مسیر مؤمنانه حرکت می‌کند، اما فقط دور خودش می‌چرخد.

از دست دادن ایمان؛ دومین پیامد ایمان مقلدانه یا متعصبانه

قدیمی‌ها همیشه می‌گویند: «باد آورده را باد می‌برد». وقتی کسی برای به دست آوردن ایمان هیچ تلاشی نکرده و هرچه در دایره ذهنی خود از مباحث ایمانی دارد، همان است که مقلدانه از پدر و مادر یا معلمان و مربیان مدرسه و مسجد محل در کودکی به دست آورده، چنین کسی با کوچک‌ترین اتفاق ایمانش مثل برفی در چله تابستان آب می‌شود.^۲

۱. شیخ مفید، الإختصاص، ج ۱، ص ۲۴۵. ادامه روایت چنین است:

«...وَرَكْعَتَانِ مِنَ عَالِمٍ خَيْرٌ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً مِنْ جَاهِلٍ لِأَنَّ الْعَالِمَ تَأْتِيهِ الْفِتْنَةُ فَيَخْرُجُ مِنْهَا بِعِلْمِهِ وَتَأْتِي الْجَاهِلُ فَيَنْشُكُّهُ نَشْطًا وَقَلِيلُ الْعَمَلِ مَعَ كَثِيرِ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعَمَلِ مَعَ قَلِيلِ الْعِلْمِ وَالشُّكُّ وَالشَّبْهَةُ؛ و دو رکعت نماز از عالم، بهتر از هفتاد رکعت از جاهل است؛ زیرا فتنه به عالم روی می‌آورد و به وسیله علمش از آن خارج می‌شود و به جاهل روی می‌آورد و او را از جای کنده، خرد می‌کند و کسی که کم‌عمل و پرعلم است، بهتر از کسی است که پرعمل و کم‌علم است و شک و شبهه دارد!

۲. مضمون مثال‌های رهبر معظم انقلاب اسلامی علیه السلام در کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن.



این خطر در جامعه امروز ما بسیار به چشم می‌خورد. وقتی ایمان آگاهانه نباشد، عملکرد افراد به ظاهر مؤمن، ایمان زن و مرد و پیر و جوان را نابود می‌کند. اختلاس‌های ریزودرشت در مناصب دولتی و غیردولتی، تصمیم‌گیری‌های غلط و عملکرد ضعیف بعضی از مسئولان حکومتی، دروغ‌های به اشتباه مصلحتی و... ایمان اینگونه افراد را متزلزل می‌کند.

ایمان بعضی افراد، حتی آن‌ها که زمانی سنگ مکتب و مذهب و اسلام و قرآن را به سینه می‌زدند، مثل برفی در چله تابستان آب شده! چرا؟ چون فلان مسئول در فلان وزارتخانه و فلان اداره دولتی فلان اشتباه را کرده. عجب! پس ایمان چه شد؟ آب شد! وقتی به او می‌گویی: چرا خواندن نماز را رها کردی، می‌گوید: مگر اختلاس چای دیش را نشنیده‌ای؟! ما بر سر مسئول بی‌کفایتی که از مسئولیت، برای رسیدن به قدرت و ثروت بیشتر استفاده می‌کند، فریاد می‌زنیم، اما غلط دیگران نباید ایمان ما را به مسیر غلط و بی‌راهه ببرد.

ایمان اگر آگاهانه باشد، حتی زمانی که همه مدعیان ایمان منحرف شوند، ذره‌ای در ایمان من اثر ندارد؛ اما اگر مقلدانه باشد، ریا، تزویر، اشتباه، اختلاس و بی‌اخلاقی‌های حتی یک نفر، ممکن است ایمان مرا به نابودی بکشاند و مثل برفی در چله تابستان آب کند.

فساد، سومین پیامد ایمان مقلدانه یا متعصبانه

وقتی ایمان انسان آگاهانه نباشد، اگر کاری هم بخواهد انجام دهد، فساد آن کار بیشتر از اصلاح آن است. صادق اهل بیت علیهم‌السلام در روایتی با واسطه از پدران خود از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می‌فرمایند:

«مَنْ عَمِلَ عَلَيَّ غَيْرِ عِلْمٍ كَانَتْ مَأْتِئُفْسِدُهُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ»؛ کسی که عمل بدون علم انجام دهد، افسادش بیشتر از اصلاحش است و آنچه فاسد می‌کند،

بیشتر از چیزی است که اصلاح می‌کند.^۱
این پیامد سوم، گاهی باعث فسادهای بزرگ‌تر می‌شود که یک کشور یا یک جهان را درگیر خود می‌کند، مانند داعش.

داعش، مصداق بارز ایمان مقلدانه و متعصبانه

داعشی‌ها مصداق بارز این نوع ایمان هستند؛ ایمانی که ذره‌ای تفکر و معرفت در آن نیست.

مؤسسه «مصاف» فیلمی را منتشر کرد که قسمتی از بازجویی‌های یک داعشی بود. آن داعشی می‌گفت: هدف ما این بود که به ایران برسیم. بازجو یا مصاحبه‌گر پرسید: مگر ایرانی‌ها مسلمان نیستند؟ مگر شهادتین را نمی‌گویند؟ داعشی در جواب گفت: ایرانی‌ها رافضی هستند و از دین خارج شدند و توبه آن‌ها قبول نیست. اگر شهادتین هم بگویند، باز هم کافر و یهودی هستند. بازجو پرسید: مگر اسرائیلی‌ها یهودی نیستند؟ چرا با آن‌ها نمی‌جنگید؟ خیلی جالب بود. داعشی پاسخی نداشت و گفت که نمی‌دانم. در آموزش‌های ما چیزی درباره این موضوع به ما نگفتند! در پایان وقتی از او پرسیدند اگر یک ایرانی را ببینی، چه کار می‌کنی؟ داعشی گفت: سر او را می‌برم! همین داعشی با ایمان مقلدانه و متعصبانه که به فرموده امام صادق علیه السلام

افسادش از اصلاحش بیشتر است، جهادش می‌شود عملیات انتحاری در کرمان و کشتن زنان و بچه‌های بی‌گناهی که زائر حاج قاسم علیه السلام بودند. درحالی‌که اگر داعشی‌ها در همین آیه ۲۸۵ سوره بقره که خداوند فرمود: ﴿ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ تأمل می‌کردند

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴.



و فقط **﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾** را زندگی می‌کردند، اطاعتشان از روی آگاهی و شنیدن و فهم بود، نه اطاعتی کورکوانه و متعصبانه.

همان‌طور که علامه طباطبائی رحمته الله هم در تفسیر «المیزان» می‌فرماید: جمله **﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾** انشاست، نه اخبار. نمی‌خواهند خبر دهند که ما شنیدیم و اطاعت کردیم؛ بلکه می‌خواهند به تعبیر فارسی بگویند «به چشم، اطاعت» و این تعبیر کنایه است از اینکه دعوت تو را اجابت کردیم؛ هم با ایمان قلبی و هم با عمل بدنی؛ چون کلمه «سمع» در لغت کنایه گرفته می‌شود از قبول و اذعان به قلب و کلمه اطاعت استعمال می‌شود در رام بودن در عمل. پس با مجموع دو کلمه «سمع و طاعت» امر ایمان تمام و کامل می‌گردد.^۱

رفتارسازی

ایمان ارزشمند از منظر قرآن کریم، ایمان آگاهانه است. **﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾**؛ گفتند: شنیدیم (فهمیدیم) و اطاعت کردیم. این ایمان به دلیل ریشه‌های عمیق فکری در لغزشگاه‌ها استوار خواهد ماند و بر اثر شبهه‌ها و رهن‌های فکری از بین نمی‌رود.

وظیفه ما

امروز دشمن از همین مسئله مهم سوء استفاده کرده و با بهره‌گیری از بستر فضای مجازی و جذابیت‌های رسانه‌ای، ایمان‌های تقلیدی زن، مرد، پیر و جوان این کشور قرآن و امام زمان عج را هدف قرار داده است. متأسفانه باید بگوییم در این جنگ تمام‌عیار، ایمان بعضی به مقدسات اسلامی و انقلابی ما مثل برفی در چله تابستان آب شده است.

۱. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه موسوی همدانی، ج ۲، ص ۶۸۲.

ما که قرارمان در این ماه مبارک رمضان بین خود و خدایمان به گونه ای شکل گرفته است که قرآن را زندگی کنیم، وسط این میدان جنگ دو وظیفه داریم:

وظیفه اول: کسب معرفت و آگاهی

ما باید اعتقاد و ایمانمان به مقدسات اسلامی و انقلابی آگاهانه باشد، نه مقلدانه. مطالعه کنیم و اگر سؤال یا شبهه ای برایمان ایجاد می شود، از اهل معرفت و آگاهی بپرسیم.

امروزه اعتقاد و ایمان ما به نظام اسلامی مورد هدف قرار گرفته است. جمهوری اسلامی با همه مشکلات ریز و درشتی که دارد و باید حل شود، به بیان سردار شهید حاج قاسم سلیمانی علیه السلام حرم است و «این حرم اگر ماند، دیگر حرم ها می مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی ماند؛ نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی صلی الله علیه و آله و سلم»^۱.

امروز به ایمان آگاهانه، نه مقلدانه و متعصبانه، در دفاع از این قرارگاه حسین بن علی نیاز داریم. مراقب باشیم ایمانمان به آرمان های ارزشمند نظام اسلامی مثل برفی در چله تابستان آب نشود.

کتابی را معرفی می کنم که حتما آن را بخوانید. خیلی در رفع شبهات درباره نظام اسلامی به ما کمک می کند. کتاب «صعود چهل ساله» نوشته استاد سید محمد حسین راجی در مشهد مقدس است. در این کتاب به تمام پیشرفت های ایران از زبان خود غربی ها اشاره می کند.

البته جلد دوم این کتاب هم اگر چاپ شده، حتماً بخرید و مطالعه کنید. در جلد دوم، با استفاده از آمارهای جهانی این حرف مقام معظم رهبری علیه السلام را که فرمودند «به قله نزدیک هستیم»، اثبات کرده است.

۱. فرازی از وصیت نامه شهید قاسم سلیمانی علیه السلام.



وظیفه دوم: جهاد تبیین

به خاطر اهمیت ایمان آگاهانه است که مقام معظم رهبری این قدر بر «جهاد تبیین» تأکید می‌کنند.

ایشان در فرازی از سخنانشان می‌فرمایند:

تبیین، اساس کار ماست. ما با ذهن‌ها مواجهیم؛ با دل‌ها مواجهیم؛ باید دل‌ها قانع بشود. اگر دل‌ها قانع نشد، بدن‌ها به راه نمی‌افتد؛ جسم‌ها به کار نمی‌افتد. این فرق بین تفکر اسلامی و تفکرات غیراسلامی است.^۱

شاید برخی از دوستان بگویند که ما توان جهاد تبیین را نداریم. شاید شما توان این را نداشته باشید که به شبهات پاسخ دهید، ولی می‌توانید با همین گوشی همراهتان، وارد کانال‌های خوب مانند کانال استاد راجی و مؤسسه سعدا که مورد تأیید هم هست، بشوید و پاسخ تقریباً تمام شبهات جهاد تبیین را بیابید و این پاسخ‌ها را برای گروه‌ها و دوستانتان بفرستید. این کمترین کاری است که می‌توانید انجام دهید.

اگر بخواهیم قرآن را زندگی کنیم، جهاد تبیین راه پیش روی ماست تا ایمان‌های آگاهانه در دل‌ها جای ایمان‌های مقلدانه یا متعصبانه را بگیرد.



۱. بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان، ۱۳۹۵/۴/۱۲، دسترسی در:

دستی بالای دستها

جزء ۴

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

آل عمران ۱۳۹

● نویدهای ایمان



* وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
 السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ فِي
 السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ
 النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا
 فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ
 وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَنْ يَسِرَّ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ
 يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ
 ﴿١٣٦﴾ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ
 كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿١٣٧﴾ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ
 لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ
 مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ إِنْ يَمَسَّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ
 مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ
 ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٠﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا» نه درباره آینده نگران و ناامید باشید و نه برای گذشته حسرت زده و ناراحت، «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» چراکه شما همیشه برتر و پیروزید؛ به شرطی که مؤمن واقعی باشید. [چون سنت قطعی این است که اگر به خدا اعتماد داشته باشید و طبق دستورات او عمل کنید، هیچ کس نمی تواند شما را شکست دهد و خدا نیز این اعتمادتان را ضایع نمی کند. اما اگر سست شوید یا ایمانتان ضعیف شود، لزوماً برتر نخواهید بود و با شکست خوردن، ناراحتی و ناامیدی تان بیشتر می شود. پس در هیچ حالتی نمی توان به دلیل سستی و خستگی و به امید راحتی مقطعی بیشتر، دست از استقامت در مسیر خدا برداشت.]



آیه مورد بحث

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

نه درباره آینده نگران و ناامید باشید و نه برای گذشته حسرت زده و ناراحت؛ چراکه شما همیشه برتر و پیروزید؛ به شرطی که مؤمن واقعی باشید. [چون سنت قطعی این است که اگر به خدا اعتماد داشته باشید و طبق دستورات او عمل کنید، هیچ کس نمی تواند شما را شکست دهد و خدا نیز این اعتمادتان را ضایع نمی کند.] (سوره آل عمران، آیه ۱۳۹)

مقدمه

یکی از نکاتی که در جلسات قبل به آن توجه داشتیم، این بود که می بایست قرآنی زندگی کنیم تا از نور هدایت قرآن بهره مند شویم. امروز در محضر آیه ۱۳۹ سوره آل عمران از جزء چهارم قرآن هستیم. برای توضیح و تبیین آیه، از خاطره یکی از شهدای دفاع مقدس استفاده می کنیم.



انگیزه سازی

قدرت خدا

خود من وقتی اولین بار این خاطره را در کتاب «خاک های نرم کوشک» نوشته آقای «سعید عاکف» خواندم، باور نمی کردم و با خودم می گفتم چنین چیزی غیرممکن است. اما با دیدن توصیه و تأکید رهبر معظم انقلاب علیه السلام بر مطالعه این کتاب و مستند کردن این اتفاق به کسانی که در آن عملیات حاضر بودند و این خاطره را روایت کردند، پذیرفتم.

خاک های نرم کوشک

دشمن تانک های T۷۲ را تازه وارد جنگ کرده بود و می خواست عملیات سنگینی انجام دهد. سه گردان مأمور شدند تا قبل از عملیات

دشمن، عملیات ایدایی^۱ انجام دهند. فرمانده^۱ یکی شان «عبدالحسین برونسی» بود. عراقی‌ها روی این خط، دژ قرص و محکمی درست کرده بودند. دو تا گردان دیگر راه به جایی نبردند و عقب‌نشینی کردند. حالا چشم امید همه به گردان ما بود. سی چهل متر مانده بود برسیم به موانع. یک دفعه دشمن منور زد. تاریکی دشت به هم ریخت و آن‌ها انگار نوک ستون را دیدند. پشت‌بندش صدای شلیک پی‌درپی گلوله‌ها، آرامش و سکوت منطقه را برهم زد. همه خیز رفته بودیم روی زمین. عوضش عبدالحسین دستور داده بود که ما حتی یک گلوله هم شلیک نکنیم. اوضاع را درست و دقیق سنجیده بود. رفته‌رفته آتش قطع شد. می‌دانستم که با این وضع، عملیات غیرممکن است و یک جور خودکشی به حساب می‌آید. به حاجی عبدالحسین گفتم: می‌خواهی چه کار کنی حاج آقا؟ باید برگردیم. دقیقاً یادم هست همان‌جا صورتش را گذاشت روی خاک‌های نرم و رملی کوشک و شروع به گریه کرد؛ آن قدر که خاک نرم کوشک گل شد. یک دفعه سرش را بلند کرد و گفت: سیدکاظم! خوب گوش کن ببین چی می‌گم. سر ستون که رسیدی، بیست و پنج قدم به سمت راست می‌شماری. همون‌جا یک علامت بگذار، بعدش برگرد و بچه‌ها رو پشت سر خودت ببر اون‌جا. این دفعه رو به عمق دشمن، چهل متر برو جلو. اون‌جا دیگه خودم می‌گویم که بچه‌ها چه کار کنند. خیلی تعجب کردم؛ اما دقیق همان کارها را انجام دادم و گردان را همان‌جا بردم. خودش هم به همراه سید و چهار، پنج تا آرپی‌جی‌زن دیگر آمد. به سید و دیگر آرپی‌جی‌زن‌ها گفت: به مجردی که من گفتم الله اکبر، شما رد انگشت من رو می‌گیری

۱. «ایدایی» در جنگ به عملیات و حرکاتی گفته می‌شود که مبنای آن، فریب دشمن و کشاندن نیروهای آن‌ها از نقاط مهم و استراتژیک به محلی دیگر و اجرای عملیات واقعی و اصلی در جای دیگر می‌باشد.



و شلیک می‌کنی به همون طرف. رو کرد به من و ادامه داد: شما هم با بقیهٔ بچه‌ها بلافاصله حمله رو شروع می‌کنید. طوری گفت «الله اکبر» که گویی خواب همهٔ زمین را می‌خواست بریزد به هم. پشت بندش سید فریاد زد: «یا حسین» و شلیک کرد. گلوله‌اش خورد به یک نفربر که منفجر شد و روشنایی‌اش منطقه را گرفت. بلافاصله چهار، پنج تا گلوله دیگر هم زدند و پشت بندش، با صدای تکبیر بچه‌ها، حمله شروع شد. دشمن قبل از اینکه به خودش بیاید، تارومار شد. آن شب، دو گردان زرهی دشمن را کاملاً منهدم کردیم.

فردا صبح رفتیم منطقهٔ عملیات را ببینیم. درست بیست و پنج قدم آن طرف‌تر، مابین انبوه سیم خاردارها، می‌رسیدی به یک معبر. فهمیدم این معبر، درواقع کار عراقی‌ها بوده برای رفت و آمد خودشان. چهل، پنجاه قدم آن طرف‌تر، موانع تمام می‌شد و درست می‌رسیدی به چند متری یک سنگر. نفربری که دیشب سید به آتش کشیده بود، نفربر فرماندهی و آن سنگر هم سنگر فرماندهی بود که بچه‌ها با چند تا گلوله آربی‌جی، اول حمله، منهدم‌ش کرده بودند. بعداً فهمیدیم هشت، نه تا از فرماندهان دشمن همان‌جا و داخل همان سنگر به درک واصل شده بودند!

واقعاً هم حال طبیعی نداشتم. عبدالحسین چطوری این چیزها رو فهمیده؟! همین که رسیدیم پشت دژ خودمان، یک راست رفتیم سراغش. از او جریان را پرسیدم. طفره رفت. قرص و محکم گفتیم: تا نگی، از جام تکون نمی‌خورم. یک دفعه چشم‌هاش خیس اشک شد. به ناله گفت: باشه، برات می‌گم. وقتی دیشب عملیات گره خورد، توی همان حال وهوا، صورتم را گذاشتم روی خاک و متوسل شدم به وجود مقدس خانم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام. در همان اوضاع، یک دفعه

صدای حضرت زهرا علیها السلام به گوشم رسید؛ چیزهایی را که دیشب به تو گفتم که برو سمت راست و برو کجا، همه‌اش از طرف همان خانم بود.^۱

اقتناع اندیشه

این نصرت الهی که به واسطهٔ توسل به حضرت زهرا علیها السلام برای شهید (عبدالحسین برونسی) اتفاق افتاد، بیان پروردگار در آیهٔ ۱۳۹ سورهٔ آل عمران است که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ ای بندگان من! سستی نکنید و ناراحت نباشید. شما برتر هستید، اگر اهل ایمان باشید. رهبر معظم انقلاب علیه السلام در کتاب «طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن» در تبیین این آیه می‌فرمایند:

و عده و نوید الهی، برتر بودن مؤمنین نسبت به دشمنان حق است. تحقق این وعدهٔ الهی، مشروط به ایمانی است که قرآن معرفی می‌کند؛ یعنی ایمان همراه با عمل به تعهدات آن ایمان، نه ایمان به معنای یک امر قلبی.^۲

قرآن تمام آن چیزهایی که عناصر و عوامل سازندهٔ سعادت و خوشبختی محسوب می‌شوند، این‌ها و ده‌ها چیز غیر از این‌ها را به آدم‌های باایمان نوید می‌دهد... اینکه در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا برخوردار گردد، این هم یک شرط دیگر سعادت، خوشبختی و کامیابی است.^۳

۱. سعید عاکف، خاک‌های نرم کوشک، ص ۱۲۱.

۲. برگرفته از: طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن، جلسه هفتم، دسترسی در:

<https://manviate.ir/iman7>

۳. همان، جلسه ششم، دسترسی در:

<https://manviate.ir/iman6>



وقتی ایمان همراه با عمل به تعهدات آن ایمان، نه ایمان به معنای صرفاً یک امر قلبی، برای مؤمن شکل می‌گیرد؛ وقتی ایمان او یک ایمان آگاهانه است، نه مقلدانه یا متعصبانه؛ به دیگر سخن: وقتی شرط **﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾** حاصل می‌شود، اینجا مؤمن **﴿وَلَا تَحْزَنُوا﴾** را حس می‌کند؛ در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها از نصرت و مدد خدا برخوردار می‌گردد و **﴿وَلَا تَحْزَنُوا﴾** می‌شود و می‌بیند دستی بالای همه دست‌هاست.

شبهه همین آیه در سوره مبارکه محمد ﷺ آمده است، آنجا که خداوند می‌فرماید: **﴿فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالِكُمْ﴾**؛ مبادا در مقابل کافران سستی کنید و به جای جهاد و مبارزه به دنبال مذاکره و صلح و کوتاه آمدن در مقابل آنها باشید، درحالی که شما برترید **﴿وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالِكُمْ﴾** کسی که خدا با اوست، همه عوامل پیروزی را در اختیار دارد و هرگز احساس تنهایی نمی‌کند و ضعف و سستی به خود راه نمی‌دهد. شاید سؤال شود: چرا این وعده و نوید الهی در آیه مورد بحث و هم‌چنین در سوره محمد ﷺ که پروردگار می‌فرماید: **﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾** بعضی اوقات در زندگی ما دیده نمی‌شود؟ آیا ما مورد خطاب آیه نیستیم؟ یا خدای دیگران با خدای ما متفاوت است؟

باید عرض کنیم: نه عزیز من! تفاوت در خود ماست، نه خدای ما. اگر دقیق‌تر به آیه توجه کنیم و به فرارمان عمل کنیم و قرآن را زندگی کنیم، پر واضح است که اگر بخواهیم این وعده و نوید الهی برای ما تحقق یابد و دستی بالای همه دست‌ها را در پیروزی‌ها مشاهده کنیم، شرط دارد. اولین شرطش **﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾** (ایمان) است که از اول ماه مبارک تا امروز داریم درباره آن صحبت می‌کنیم. شرط دیگر آن، که موضوع بحث ماست، **﴿وَلَا تَهِنُوا﴾** است. اگر کسی

ایمان مشروط به آگاهی و عمل را که در جلسات گذشته مطرح کردیم، برای خود فراهم کرد و طبق فرمایش خداوند بزرگ در این آیه، در انجام فرمان‌های حق و در جهاد با دشمن سستی نکرد، این جاست که نصرت الهی را خواهد داشت و وعده و نوید الهی، در برتر بودن مؤمنان در برابر دشمنان تحقق می‌یابد.

بعضی از ما نه **﴿إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾** را زندگی کرده‌ایم، نه **﴿وَلَا تَهِنُوا﴾** را؛ آن وقت توقع داریم **﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾** باشیم! این طور نمی‌شود. خیلی از ما به قدرت پول و پارتی بیشتر از قدرت خداوند مقتدر ایمان داریم. قطعاً در چنین اوضاعی، دست یاری خداوند را نخواهیم دید؛ چون برای پیروزی به سمت کسی یا چیزی غیر از او دست دراز کرده‌ایم.

شهادت این آیه قرآن کریم را زندگی کردند و مانند شهید برونسی این نصرت حتمی الهی را دیدند. این نصرت الهی در جنگ تحمیلی، در حالی که بیش از هشتاد کشور^۱ به صورت رسمی و غیررسمی رژیم بعثی را یاری می‌دادند، بارها و بارها مشاهده شده است.

مصادق‌هایی از نصرت الهی و پیروزی مؤمنان، در مبارزات جبهه مقاومت اسلامی و مجاهدت‌های شهدای این عرصه نیز دیده شده است.

پرورش احساس

نمونه‌ای دیگر از این سنت الهی

مرحوم آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی در جلسه درس اخلاق ویژه ماه مبارک رمضان در دفتر مقام معظم رهبری علیه السلام در قم، درباره جنگ ۳۳ روزه بین رژیم غاصب صهیونیستی و حزب‌الله لبنان فرمودند:

در جنگ ۳۳ روزه اتفاقاتی افتاد که جز به صورت امداد غیبی قابل تفسیر نیست. من از شخص سید حسن نصرالله شنیدم که گفت: اسرائیلی‌ها

۱. سایت مرکز اسناد جمهوری اسلامی، ۳۱ شهریور ۱۳۹۴، کد خبر ۹۹.



به نیروهای حزب الله حمله می‌کردند، ولی پس از عقب نشینی نیروهای حزب الله، نیروهای اسرائیلی پیشروی نمی‌کردند. دلیل را که از سربازان اسرائیلی جویا شدند، آن‌ها گفتند که مردانی با لباس‌های سفید، با شمشیر با ما می‌جنگند... سربازان اسرائیلی قضیه جنگیدن مردانی با لباس‌های سفید به همراه شمشیر را در مصاحبه با شبکه‌های اسرائیلی گفتند و در جنگ ۳۳ روزه داستان‌های عجیبی اتفاق افتاد که مصادیق امداد غیبی زنده شد.^۱

در شرایط کنونی، سخن ما با مردم جهان این است که اگر همین یک آیه از قرآن را زندگی کنید و به پروردگار بی‌همتا ایمان داشته، به همه ملزومات ایمان پایبند باشید، به شرط اینکه سستی نکنید و با تلاش به کار خود ادامه دهید، مطمئناً کمک و نصرت الهی را خواهید دید و در نهایت، به پیروزی می‌رسید. مانند مردم مظلوم فلسطین و غزه که با تلاش و تحمل سختی‌های جنگ و با کمک مقاومت اسلامی که فقط چند گروه کوچک از نظر تعداد و تجهیزات هستند، توانستند در مقابل ارتش اسرائیلی مقاومت کنند که خود را جزو برترین و بزرگترین قدرت‌های نظامی جهان می‌دانست.

رفتارسازی

آیه مورد بحث ما غیر از اوضاع سخت جنگی، در اوضاع عادی زندگی هم کاربردی است. ما در بسیاری از مراحل زندگی نیاز داریم که کسی همین حرف خداوند در این آیه را در گوشمان تکرار کند و بگوید «تلاشت را بکن! ناراحت نباش؛ تو پیروز می‌شوی».

مثلاً وقتی به جوانی که زمان ازدواجش فرا رسیده، یا به پدر و مادری که جوان دم بخت دارند، می‌گوییم: چرا مقدمات ازدواج را فراهم نمی‌کنید،

۱. خبرگزاری انتخاب، ۲۴ تیر ماه ۱۳۹۲، کد خبر: ۱۱۶۹۹۶.

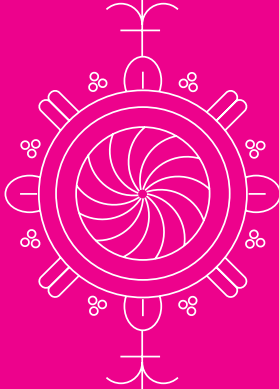
می‌گویند: حاج‌آقا! شما در این کشور زندگی نمی‌کنی؟! از قیمت خوراک و پوشاک و مسکن خبر نداری؟! با این قیمت‌ها مگر می‌شود ازدواج کرد؟! اینجا باید همین آیه را برایشان بخوانی و به او بگویی: بیا با هم قرآن را زندگی کنیم. چرا می‌ترسی؟! خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾. تو تلاشت را بکن و سستی نکن؛ در چنین حالتی اگر به رزاقیت خداوند ایمان داری، خداوند تو را پیروز می‌کند.

می‌گویند: حاج‌آقا! بی‌خیال! با دلار ۵۰ تا ۶۰ هزار تومانی رزاقیت خدا یعنی چی؟! یک بار به جوانی گفتم: اگر رئیس بانک مرکزی به شما بگوید: اگر ازدواج کنی، به شما یک وام دو میلیارد تومانی بلاعوض می‌دهم، قبول می‌کنی ازدواج کنی؟ گفت: حاج‌آقا! شما نصف این وام بلاعوض را هم برای من جور کنی، من قول می‌دهم همین امروز ازدواج کنم. به او گفتم: یعنی خداوندی را که مدیریت همهٔ این عالم در دست اوست، به اندازهٔ رئیس بانک مرکزی قبول نداری؟! او در قرآن خطاب به من و تو فرموده است:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَّتَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ﴾؛ مردان و زنان بی‌همسر و غلامان و کنیزان صالح و درستکار خود را همسر دهید؛ اگر فقیر و تنگ‌دست باشند خداوند از فضل خود، آنان را بی‌نیاز می‌سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است.^۱ خدای دلارهای ۳۰۰۰ تومانی چهارده پانزده سال پیش، همان خدای دلار ۵۰ تا ۶۰ هزار تومانی الآن است. البته این صحبت ما از وظیفهٔ مسئولان در فراهم کردن اوضاع بهتر اقتصادی برای عموم مردم ذره‌ای کم نمی‌کند؛ بلکه عرض ما این است که در این ماه مبارک رمضان یاد بگیریم قرآن را زندگی کنیم. پروردگار می‌فرماید: ﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾؛ ای بندگان من! سستی نکنید و ناراحت نباشید. شما برترید، اگر اهل ایمان باشید.

۱. نور، آیهٔ ۳۲.





ایمانِ گاه‌گاهی و دل‌بخواهی!

جزء ۵

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

نساء ۶۵

○ ایمان و پایبندی دائمی به تعهدات



با توجه به دشوار بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

* لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ
 سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾ إِنْ بُدِّ وَآخِرًا أَوْ تُحْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ
 اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾ إِنْ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
 وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ
 بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ
 سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا
 مُهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ
 مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ طَوْعًا وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
 ﴿١٥٢﴾ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ
 سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا ارِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ
 الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ
 الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَإِنَّا مُوسَىٰ سُلْطٰنًا مُبِينًا ﴿١٥٣﴾
 وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
 وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ همانا کسانی که [منافقند و] به خدا و پیامبران‌ش کفر می‌ورزند، [هرچند در ظاهر ادعای ایمان دارند اما واقعاً مؤمن نیستند] ﴿وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ و می‌خواهند بین خدا و پیامبران‌ش دوگانگی ایجاد کنند و [به همین خاطر می‌گویند: بعضی از دستورات پیامبر، از سوی خدا نیست؛ تا بتوانند از بعضی دستورات دین اطاعت نکنند] ﴿وَيَقُولُونَ نُوْمَنُ بِبَعْضِ وَنَكْفُرُ بِبَعْضِ﴾ [و در نتیجه] می‌گویند به بعضی [از دستورات دین] ایمان می‌آوریم و به بعضی کفر می‌ورزیم. [هرجا دین به مذاقشان خوش نیاید آن را کنار می‌زنند!] ﴿وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ و [به این صورت] می‌خواهند بین ایمان و کفر، مسیری برای خودشان دست و پا کنند؛ ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا﴾ اینان حقیقتاً کافرنند [و مسیرشان کاملاً مسیر کفر است نه چیزی میان ایمان و کفر] ﴿وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ و برای کافران، عذابی ذلیل‌کننده آماده کرده‌ایم [که چون اینها هم کافرنند، شاملشان می‌شود. چیزی میان ایمان و کفر، با دین سفارشی نداریم. یا باید بنده خدا باشیم و دین را در هر حالی اطاعت کنیم و یا کافریم.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾

[مؤمن بودن به ادعا نیست؛] نه، به پروردگارت قسم! این‌ها مؤمن محسوب نمی‌شوند، مگر اینکه در هر اختلاف و مشاجره‌ای که بینشان رخ دهد، تو را به عنوان پیغمبر، در مقام داوری قبول کنند. این پذیرش هم از صمیم قلب و با آغوش باز باشد و هیچ کدورتی در قلبشان نسبت به حکم تو ایجاد نشود ولو به ضررشان باشد. و کاملاً تسلیم حکم خدا و رسولش باشند. (سوره نساء، آیه ۶۵)

شان نزول

یکی از صحابه اثرگذار در تاریخ صدر اسلام چه در زمان حیات رسول الله ﷺ و چه بعد از شهادت ایشان، «زبیر بن عوام» است که از مهاجران^۱ بود و با پیامبر ﷺ نسبت فامیلی داشت. مادر او «صفیّه» دختر عبدالمطلب بود. لذا او پسر عمهٔ پیامبر ﷺ محسوب می‌شد. می‌گویند روزی زبیر بن عوام با یکی از انصار (مسلمانان مدینه) بر سر آبیاری نخلستان‌های خود که در کنار هم قرار داشتند، اختلافی پیدا کرده بود. هر دو برای حل اختلاف، خدمت پیامبر ﷺ رسیدند. از آنجا که باغستان زبیر در قسمت بالای نهر و باغستان انصاری در قسمت پایین نهر قرار داشت، پیامبر ﷺ به زبیر دستور داد: اوّل او باغ‌هایش را آبیاری کند و بعد مسلمان انصاری (و این مطابق همان سنتی بود که در باغ‌های مجاور هم جریان داشت). اما مرد انصاری به ظاهر مسلمان از داوری عادلانهٔ پیامبر ﷺ ناراحت شده و گفت: آیا این قضاوت به خاطر آن بود که زبیر عمه‌زادهٔ توست؟! پیامبر ﷺ از این سخن بسیار ناراحت شدند، به حدّی که رنگ

۱. مسلمانانی که از مکه به مدینه هجرت کرده بودند.

رخسار مبارکشان دگرگون شد. در این موقع آیه ۶۵ سوره نساء نازل شد.^۱

خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾

به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن حقیقی نخواهند بود، مگر آنکه تو را در آنچه میان خود نزاع و اختلاف دارند، به داوری بپذیرند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای، در وجودشان هیچ دل‌تنگی و ناخشنودی احساس نکنند، و به طور کامل تسلیم شوند.

بر این اساس اشخاص، زمانی در زمرة ﴿يُؤْمِنُونَ﴾ خواهند بود که در مقابل هر حکمی که از پیامبر خدا ﷺ می‌شنوند، حتی اگر به مذاقشان خوش نیاید، ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ باشند.

انگیزه‌سازی

اقتناع‌اندیشه

ایمان‌گزینشی نیست

نمی‌توانی خود را در دایرة ایمان به خدا قرار دهی و مدعی باشی ایمان آگاهانه به همراه عمل داری، اما فقط در بعضی زمان‌ها و بعضی مکان‌ها سر تسلیم فرود آوری. آنجا که ایمان برای تو منفعت دارد، مؤمن باشی؛ اما آنجا که به ظاهر نفعی از ایمانش نمی‌بری و ایمان دست‌وپای تو را برای به‌دست آوردن خواسته‌های نفسانی‌ات می‌بندد، ایمان را نادیده بگیری.

در چگونگی شکل گرفتن ایمان به خداوند متّان و چگونگی ادامه دادن زندگی ایمانی مؤمنان، ایمان گاه‌به‌گاه و دل‌بخواهی معنا ندارد. مؤمن

۱. مجلسی، بحارلنوار، ج ۲۲، ص ۱۹؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ طبری، تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۰۰، ذیل آیه مورد بحث.



است، هیئتی است؛ اما در نماز جماعت مدرسه شرکت نمی‌کند! دختر محبیه باحیای خانواده است، اما وقت ورود به مدرسه، چادرش را برمی‌دارد؛ چرا؟! چون بچه‌های کلاس او را دست می‌اندازند! ایمانش را وقت ورود به مدرسه پشت درب حیاط می‌گذارد و هنگام برگشتن به خانه دوباره برمی‌دارد. ایمان او گاه‌به‌گاه و دل‌بخواهی است.

می‌بینی فردی خود را مؤمن به انقلاب و آرمان‌های امام خمینی علیه السلام و شهدای جلیل‌القدر نشان می‌دهد، اما فقط تا جایی که ایمانش منافع او را به خطر نیندازد. آنجا که باید از آبرویش برای دفاع از نظام هزینه کند، خبری از آرمان‌های انقلابی‌اش نیست. آنجا که دفاع از نظام اسلامی و آرمان‌های آن، میز کارش را تهدید می‌کند، همه‌ایمانش را فراموش می‌کند. می‌بیند اگر خود را مؤمن به ارزش‌های مذهبی نشان دهد، در محل کار جایگاهی ندارد. آنجا که باید از مال و کار و آبرو و... برای ایمانش خرج کند، دیگر خود را مؤمن نمی‌داند. چنین ایمانی در فرهنگ قرآن یک ریال ارزش ندارد.

تعهدات مؤمن، بر اساس منفعت‌طلبی نیست. مؤمنی که می‌خواهد قرآن را زندگی کند و بر اساس ملاک و معیار قرآن مؤمن بماند و از نتایج ایمانش بهره‌برد، در مقابل همه‌احکام خدا و در همه‌جا احساس تعهد می‌کند. به عبارت دیگر: تعهد مؤمن، همگانی، همه‌جایی و همیشگی است.

پسر و حکیم دانا

به این نکته در داستانی اشاره شده است. می‌گویند:

حکیمی فرزندی پرخور داشت و پیوسته او را از بسیار خوردن نهی کرد و نصیحت نمود که سیری زیاد شخص را رنجور می‌کند. فرزند گفت: ای پدر! نشنیده‌ای که خداوند در قرآنش چنین دستور فرموده: **«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا»**؛ بخورید و بیاشامید؟ گرسنگی مرد را می‌کشد. اهل دقت و ظرافت گفته‌اند: به

سیری مردن، به که گرسنگی بردن. (یعنی انسان از سیری بمیرد، بهتر است از اینکه گرسنگی بکشد). پدر گفت: ای فرزند! اندازه نگه دار و آیه کریمه را به طور کامل تلاوت کن که فرمود: ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾^۱.
 («کُلُوا و اشربوا») حلقه گوش کرد («و لا تسرفوا») را فراموش کرد^۲

پرورش احساس

از این ایمان گاه به گاه و دل بخواهی در روایات اهل بیت علیهم السلام بسیار نهی شده است. روایتی را از امام صادق علیه السلام در ذیل همین آیه مورد بحث دیدم؛ حقیقتاً ترس همه وجود مرا دربرگرفت. حضرت می فرمایند:

«وَاللَّهِ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَحَدَّهُ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ ثُمَّ لَمْ يُسَلِّمُوا لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ»؛ به خدا سوگند، اگر به خدای یکتا ایمان بیاورند و نماز به پا دارند و زکات دهند، اما در برابر خداوند تسلیم نشوند، به خاطر این عمل خود، مشرک خواهند بود.

«ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ...»^۳ سپس همین آیه ۶۵ سوره نساء را تلاوت کردند.

امام معصوم علیه السلام قسم جلاله یاد می کند که عده ای نماز می خوانند، زکات می دهند، اما مشرک خواهند بود؛ چرا؟! چون در برابر خدا تسلیم نیستند
 ﴿وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ را ندارند. ایمان گاه به گاه و دل بخواهی دارند.

ترس این روایت در این جاست که اگر نگوییم خیلی، باید بگوییم بعضی از ما که سالیان طولانی مدعی ایمان به پروردگار هستیم، ایمانمان این گونه شکل گرفته است. شخص اهل نماز است، به فقرا کمک می کند؛ اما شب عروسی خودش یا اقوامش برای خدا شریک قائل می شود و دنبال هوای نفس خود

۱. اعراف، آیه ۳۱. ۲. برگرفته از گلستان سعدی، باب سوم در فضیلت قناعت، حکایت ۷.
 ۳. برازش و همکاران، تفسیر اهل بیت علیهم السلام، ج ۳، ص ۲۷۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۰۰؛ صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۵۲۱.



می‌رود: ﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا﴾.^۱ آیا دیدی آن کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده است؟! برخی افراد خدای در مسجد را می‌بینند ولی خدای در منزل را نمی‌بینند! نماز جماعت اول وقتش در مسجد ترک نمی‌شود؛ به انجام مستحبات مقید است؛ غالب روزهای ماه رجب و شعبان را روزه گرفته، اما بد اخلاق است؛ زبانش بسیار به فحش و ناسزا می‌چرخد؛ همسر و فرزندانش از اخلاق بد او در عذاب‌اند. ادعای ایمان دارد؛ به امر خدا و پیغمبر خدا ﷺ با دل و جان گوش می‌دهد؛ اما چند سال است سر مسئلهٔ ارثیهٔ پدری با برادر کوچک‌تر قطع رحم کرده است. عجب! شما مگر مؤمن نبودید؟! مگر پیامبر خدا ﷺ نفرمودند: «لَا تَقْطَعُ رَحِمَكَ وَإِنْ قَطَعْتِكَ»؛^۲ رابطهٔ خود را با محارم و خویشانت قطع نکن؛ حتی اگر آنان با تو قطع ارتباط کرده باشند.

«إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَاتُنزِلُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعٌ رَحِمٍ»؛^۳ ملائکهٔ الهی در میان مردمی که در میان آنها قطع‌کنندهٔ رابطه با خویشاوندان وجود داشته باشد، نازل نخواهند شد.

پس ایمانت به رسول خدا ﷺ کجا رفت؟! چنین فردی که ایمان گاه‌به‌گاه و دل‌بخواهی دارد، به تعبیر امام صادق علیه السلام مشرک خواهد بود. او قرآن را زندگی نکرده و مصداق بارز «لَا يُؤْمِنُونَ» در آیهٔ مورد بحث است؛ چون ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ ندارد.

رفتارسازی

جدا نبودن دین و سیاست از یکدیگر در اسلام

بزرگواران! یکی از مصداق‌های بزرگ و خطرناک ایمان گاه‌به‌گاه و دل‌بخواهی یا ایمان گزینشی که از دیرباز تاکنون محل بحث بیشتر محافل شیعه بوده و

۱. فرقان، آیه ۴۳. ۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۴۷. ۳. متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۳۶۷.

خواهد بود، بحث «جدایی دین از سیاست» است. خیلی‌ها می‌خواهند بخش سیاسی و اجتماعی اسلام را از این برنامه و سبک زندگی دقیق الهی جدا کنند و دین را به مباحث عبادی و فردی تقلیل دهند.^۱ عده‌ای اسلام را فقط مسئله فردی دانستند و سیاست را از اسلام گرفتند. این، همان چیزی است که امروزه در بسیاری از جوامع اسلامی و در معارف دنیای مهاجم مستکبر مستعمر غربی ترویج می‌شود که: «اسلام از سیاست جداست!»

دین مانند یک مجموعه چرخ‌دنده‌های به‌هم‌پیوسته است. اگر برخی از این چرخ‌دنده‌ها را برداشتی یا عوض کردی، به درستی کار نمی‌کند. سیاست و اقتصاد و خانواده و عبادت و... همه باید دینی باشد تا در لایه فردی و جمعی به توفیق برسیم. خیلی از مشکلات امروز ما به علت همین انتخابگری ماست. مثلاً اقتصادمان از فلان مکتب غربی است، ولی در هیئت و مسجد و نماز جمعه برای برکت و رزق دعا می‌کنیم! اینها التقاط است و جواب نمی‌دهد.

اسلام و قرآن برای تمام مراحل و جنبه‌های زندگی انسان برنامه دقیق دارد. دین اسلام سبک زندگی کاملی است که حتی برای ریزترین آداب مانند لباس پوشیدن و مهمانی رفتن و... برنامه دارد. این کامل‌ترین دین، هم برای جنبه‌های بندگی و هم مباحث حکومتی و اداره جامعه برنامه دارد. بسیاری از آیات قرآن به مباحث حکومت‌داری و سیاسی اشاره کرده است. حال اگر بخواهیم آن قسم از اسلام و قرآن را که برای عبودیت است، قبول کنیم و قسمت سیاست و حکومت‌داری را قبول نکنیم، مصداق ایمان گزینشی می‌شود که از رسیدن به سعادت جلوگیری می‌کند.

چطور می‌شود اسلام را از سیاست جدا کرد؟! چطور می‌شود سیاست را با دست هدایتی غیر از دست هدایت اسلام، معنا و تفسیر کرد و شکل داد؟!

۱. برگرفته از سخنان مقام معظم رهبری در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن».



﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْفِرْعَانَ عِضِينَ﴾^۱ بعضی قرآن را تکه پاره می‌کنند. ﴿تُؤْمِنُ بَعْضٌ وَنَكَفُرُ بَعْضٌ﴾^۲ به عبادت قرآن ایمان می‌آورند؛ اما به سیاست قرآن ایمان نمی‌آورند! در واقع اگر کسی بخواهد قرآن را زندگی کند، با توجه به آیات قرآن کریم و همین آیه مورد بحث امروز ما، نمی‌تواند دین را از سیاست جدا بداند. این نظریه مصداق بارز نداشتن ایمان به آیات کلام الله مجید است.

مقام معظم رهبری ضمن بیاناتی می‌فرمایند:

قسط یعنی استقرار عدالت اجتماعی در جامعه. چه کسی می‌تواند این کار را انجام دهد؟ تشکیل یک جامعه همراه با عدالت و قسط، یک کار سیاسی است؛ کار مدیران یک کشور است. این، هدف انبیاست. نه فقط پیغمبر ما صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بلکه عیسی و موسی و ابراهیم و همه پیغمبران الهی الْبَشَرِ برای سیاست و برای تشکیل نظام اسلامی آمدند. آن وقت عده‌ای از روی مقدس‌مآبی عبایشان را جمع کنند و بگویند: ما به سیاست کاری نداریم! مگر دین از سیاست جداست؟!^۳

دشمن، مروج نگاه جدایی دین از سیاست

نکته مهم این است که جدایی دین از سیاست، هدف اصلی دشمن است و ترویج این نگاه در جامعه از جانب ایشان صورت می‌گیرد؛ چون از حکومت ظلم‌ستیز اسلامی می‌ترسد. یکی از عزیزان جریانی را برای من نقل کرد که

۱. حجر، آیه ۹۱؛ همان‌ها که قرآن را تقسیم کردند (آنچه را به سودشان بود پذیرفتند و آنچه را بر خلاف هوس‌هایشان بود، رها نمودند).

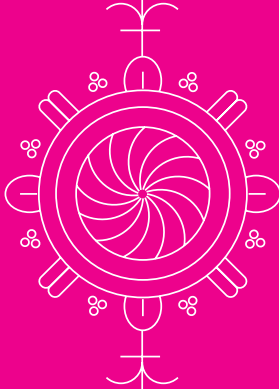
۲. نساء، آیه ۱۵۰: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِمْ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكَفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾؛ کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می‌کنند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند و می‌گویند: به بعضی ایمان می‌آوریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند.

۳. بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۸۵/۵/۳۱، دسترسی در:

مضمون آن قطعاً درست است. ایشان می‌گفت: به سفیر انگلیس گفتند که کنار سفارت انگلیس مجلس روضه می‌گیرند. او در جواب گفت: اگر از این مجالسی است که مسائل سیاسی را می‌گویند، با دسیسه‌ای جلوی برگزاری آن را بگیرید، اما اگر به سیاست کاری ندارند، بگذارید تا صبح گریه کنند؛ چون برای ما خطری ندارند!

اگر بخواهیم به قرآمان عمل کنیم و قرآن را زندگی کنیم و ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ در آیه ۶۵ سوره نساء را عمل کنیم، نمی‌توانیم دین را از سیاست جدا بدانیم.





نورٌ علی نور

جزء ٦

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا

نساء ١٧٤

● ایمان واقعی؛ نوری در ظلمات



يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ
 إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ
 أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً
 انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ
 لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا
 ﴿١٧١﴾ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا
 الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ
 فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا
 الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
 وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
 قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾
 فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَعَتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ
 فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ ای مردم! ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ دلیل قاطعی، [یعنی قرآن، برای اتمام حجت و هدایت شدنتان] از سوی پروردگارتان آمد. [این قرآن اتمام حجت می‌کند و بهانه‌ای برای هدایت نشدن باقی نمی‌گذارد] ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا﴾ و برای شما، نور مورد نیاز برای روشن ساختن مسیر زندگی‌تان نازل کردیم [که این نور، همان قرآن است]، ﴿مُهِينًا﴾ نوری واضح و روشن‌کننده. [هدایت قرآن مثل نور است و برای کسانی مفید خواهد بود که ایمان واقعی داشته باشند. نور ایمان به قرآن، در هر نقطه‌ای از مسیر، ادامه مسیر را روشن می‌کند و نیازی نیست - جز به اجمال در تعیین هدف و نوید آرمان‌ها - همه جزئیات مسیر را از اول نشان دهد].



آیه مورد بحث

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأُنزِلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾

ای مردم! دلیل قاطعی، [یعنی قرآن، برای اتمام حجت و هدایت شدنتان] از سوی پروردگارتان آمد. [این قرآن اتمام حجت می‌کند و بهانه‌ای برای هدایت نشدن باقی نمی‌گذارد] و برای شما، نور مورد نیاز برای روشن ساختن مسیر زندگی‌تان نازل کردیم [که این نور، همان قرآن است]. نوری واضح و روشن‌کننده. (سوره نساء، آیه ۱۷۴)

مقدمه

امشب ششمین شب از ماه مبارک رمضان است و بر سر سفره قرآن کریم هستیم و قصد داریم با استفاده از کلام رهبر معظم انقلاب اسلامی علیه السلام در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»، آخرین بحث مربوط به ایمان را مطرح کنیم. ان شاء الله از فردا بحث توحید را شروع خواهیم کرد.

در شب‌های گذشته، گفتیم که ایمان باید آگاهانه و از روی دلیل و همراه با عمل باشد و همین ایمان اگر گاه به گاه و دل‌بخواهی باشد، هیچ فایده‌ای ندارد. یکی از نویدهای چنین ایمانی نصرت الهی و پیروزی برای مؤمنان است.

انگیزه‌سازی

چمران به روایت همسرش (محبتی که با نقاشی یک شمع شروع شد)

برای ورود به بحث امروز، داستانی را از چگونگی شروع زندگی عاطفی شهید دکتر مصطفی چمران با همسرش خانم (غاده جابر) برایتان نقل می‌کنم. همسر شهید چمران می‌گوید:

روزی امام موسی صدر از من برای همکاری در مدرسه صنعتی «جبل‌العامل» در شهر صور دعوت به همکاری کرد. من گفتم هیچ ارتباط و علاقه‌ای به

جنگ ندارم و از این جنگ و خون و کشتار بیزارم؛ ولی آقای صدر گفت: نزد دکتر چمران بروید و از نزدیک با مدرسه و کارهای آن آشنا شوید.

من ذهنیتی جز خشونت و جنگ از دکتر چمران نداشتم و از رفتن به آن مدرسه و دیدار با دکتر چمران سر باز زدم. مدتی گذشت. یکی از دوستان خانوادگی، تقویمی را که سازمان «أمل»^۱ منتشر کرده بود، به من هدیه کرد. شب هنگام تقویم را نگاه کردم. در هر صفحه، نقاشی زیبایی کشیده شده بود. در یکی از این صفحات نقش شمع کوچکی در تاریکی رسم شده بود که توجهم را به خود جلب کرد. نور کوچکی از آن شمع می‌تابید و در زیر آن با خطی زیبا نوشته شده بود:

«من ممکن است نتوانم این تاریکی را از بین ببرم، ولی با همین روشنایی اندک، فرق ظلمت و نور حق و باطل را نشان می‌دهم، و کسی که به دنبال نور است، این نور هر چقدر کوچک باشد، در قلب او بزرگ خواهد بود».

این تصویر بر من تأثیر بسیار گذاشت و بسیار گریستم؛ تا اینکه روزی برای نخستین بار به آنجا رفتم. وقتی دکتر چمران را دیدم، لبخندی بر لب داشت و آرامش و پاکی در چشمانش موج می‌زد؛ در حالی که تصویر ذهنی‌ام از او به خشونت و جنگ آمیخته بود. او چنان با تواضع و تبسم با ما سخن می‌گفت که گویا مدت‌هاست ما را می‌شناسد. وقتی متوجه شدم آن نقاشی شمع در تاریکی را دکتر چمران کشیده است، برایم عجیب بود. چمرانی که در جنگ و خون شناور است، چگونه توانسته این اثر هنری را به وجود آورد؟! یک جاذبه‌ خدایی در دکتر چمران بود که همه را به سوی خود جذب می‌کرد و من هم شروع به همکاری کردم.

۱. مخفف «أفواج المقاومة اللبنانية»، جنبش «أمل» از تشکل‌های سیاسی شیعی در لبنان است که در اوایل دهه ۱۹۷۰م، امام موسی صدر برای دفاع از شیعیان لبنان و مقابله نظامی با اسرائیل شکل داد.



من حجاب درست و حسابی نداشتم. یادم هست روزی در حالی که در یک روستا درون خودرویی نشسته بودیم، دکتر چمران هدیه‌ای به من داد و آن هدیه یک روسری گلدار بود. چمران لبخند زیبایی زد و به من گفت: بچه‌ها دوست دارند شما را با روسری ببینند. من از همان جا روسری را روی سرم گذاشتم. پس از گذشت نُه ماه از آشنایی‌ام با دکتر چمران، ایشان به من پیشنهاد ازدواج داد.^۱

اینکه نقاشی یک شمع در تاریکی و یک دست‌نوشته، جریان زندگی یک دختر لبنانی را تغییر می‌دهد و نور هرچند اندک آن شمع، او را تحت تأثیر قرار داده، سمت و سوی زندگی‌اش را به سمتی می‌کشاند که همسر یک شهید شود و با مصطفی چمران زندگی عارفانه و عاشقانه الهی را تجربه کند، بسیار جالب و فوق‌العاده است.

اقناع اندیشه

اگر خالق هستی بخواهد نوری را در تاریکی دنیا مانند نقاشی شمع در تاریکی شهید چمران برای مخلوق خود قرار دهد، تا جریان زندگی بندگان تغییر کند، آن نور چیست؟

کدام نور از جانب پروردگار برای ما قرار داده شده تا ما را در تاریکی‌ها تحت تأثیر قرار دهد و مسیر ادامه زندگی‌مان را به سمت دیگری بکشاند؟

خدا اگر بخواهد نوری در تاریکی نقاشی کند، آن نور چیست؟

آن نور در نظام تحت فرمان خداوند، قرآن است؛ لذا فرمود:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾؛ و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما

نازل کردیم.

۱. رک: ابراهیم بزدی، یادنامه شهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران.

علامه طباطبائی^{ره} در تفسیر آیه فوق در «المیزان» می‌نویسد:

مراد از نور، چیزی به جز قرآن نمی‌تواند باشد؛ چون درباره‌اش فرموده
﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا﴾. ممکن هم هست مراد از برهان نیز قرآن باشد
و این دو جمله بنا بر این مؤکد یکدیگرند. این احتمال هم هست که مراد
از کلمه «برهان» رسول خدا ﷺ باشد.^۱

در خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه حضرت امیر^{علیه السلام} در بیان ویژگی‌های قرآن می‌فرماید:
«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تُظْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَ سِرَاجًا لَا يُخْبَوُ تَوْقُودُهُ»؛ سپس قرآن
را بر او نازل فرمود؛ قرآن نوری است که خاموشی ندارد و چراغی است که
درخشندگی آن زوال نپذیرد.

در داستان مشهور و یقینی «کربلایی کاظم ساروقی» که در قبرستان آشیش
عبدالکریم قم (یا همان قبرستان نو) دفن هستند، این مطلب آمده که این
پیرمرد کشاورز بی‌سواد فقط می‌توانست متن قرآن را بخواند و هر متن عربی
دیگری جلوی ایشان می‌گذاشتند، نمی‌توانست بخواند. پرسیدند چرا؟ جواب
داده بود: چون متن قرآن نور دارد، ولی متن‌های عربی دیگر نور ندارد!

حتی در مصاحبه‌ای که فرزند ایشان با یکی از خبرنگارهای داشت، نقل
می‌کند که یک کتاب ادبیات عرب به نام «مغنی اللیب» را به ایشان نشان
می‌دهند و می‌گویند این قرآن است. ایشان می‌گوید: خیر، این‌گونه نیست و
من کلمات قرآن را به صورت نور می‌بینم. چند صفحه کتاب را ورق می‌زند و به
یک آیه قرآن برمی‌خورد و می‌گوید: این آیه قرآن است. می‌گفت: دیگر کلمات
تاریک است و این نورانی است و آیه قرآن همین است. مؤلف کتاب آن آیه قرآن
را شاهد مثال برای بحث ادبیاتی‌اش آورده بود و نوشته بود که این شاهد مثال
در این آیه فلان است و یک کلمه به آیه اضافه کرده بود. کربلایی کاظم گفته

۱. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۴۸.



بود: این «ثمّ» که اینجا آورده شده، آیه قرآن نیست، و مابقی کلمات آیه قرآن است! به کربلایی کاظم می‌گویند: نویسنده این کتاب فرد بزرگی بوده است. کربلایی کاظم می‌گوید: هر که می‌خواهد باشد؛ این کتاب قرآن نیست!^۱ در آن صحنه‌ای هم که ایشان در آن امامزاده، در یک لحظه حافظ کل قرآن می‌شود، قرآن را به صورت نور مشاهده می‌کند و حافظ آن می‌شود.

قرآن، نوری در تاریکی‌های زندگی ما

آنجا که به واسطه القائات دوست و دشمن، برخی از ما از آینده زندگی خود در کشور ناامید می‌شویم و به خیال باطل، خود را در بیابان تاریک بی‌آب و علف فرض می‌کنیم، به‌گونه‌ای که گمان می‌کنیم مشکلات کشور به هیچ‌وجه حل‌شدنی نیست و کشور مثل کشتی در گل فرو رفته و از حرکت ایستاده است، اینجا قرآن مانند نور عمل می‌کند و مسیر را روشن می‌گرداند؛ چون خودباختگی و ناامیدی در مبانی قرآنی جایی ندارد.

آنکه قرآن را زندگی کرده و این نور مبین را در زندگی‌اش جریان داده است، ناامید و مأیوس نمی‌شود. می‌بیند در کشورش مشکل اقتصادی هست؛ مشکل اجتماعی هست؛ مشکل سیاسی و فرهنگی هست؛ می‌بیند فقر و بی‌کاری بعضی‌را؛ می‌بیند عده‌ای به نان شب محتاج‌اند و عده‌ای از سر شکم‌سیری فریاد مستی می‌زنند و بر سر کیفیت غذای سگ و گربه خانگی‌شان چانه می‌زنند. می‌بیند همه این‌ها را؛ اما نه خود مأیوس و ناامید می‌شود و نه دیگران را از آینده کشور ناامید می‌کند؛ بلکه می‌جنگد؛ تلاش می‌کند و از مسئولان ذی‌ربط مطالبه‌گری می‌کند.



واقعی یا جعلی؟

فرض کنید یک واحد آپارتمان را بنابر علتی به فردی فروخته‌اید و کل قیمت فروش این واحد را در قالب اسکناس‌های صد دلاری در یک کیف دریافت کرده، سند آپارتمان را به نام خریدار زده‌اید. چند وقتی که می‌گذرد و برای تبدیل دلارهای تان به ریال، به صرافی مراجعه می‌کنید، تازه متوجه می‌شوید تمام آن صد دلاری‌ها جعلی است. اعمال عبادی، سیاسی، اجتماعی و در یک کلام، همه آنچه در حیطة رفتار از ما سر می‌زند، مانند آن اسکناس‌های صد دلاری است و میزان و عرصه حساب و کتاب خداوند، مانند آن صرافی.

همان‌طور که صراف هنگام تبدیل کردن دلار به ریال، اعتبار اسکناس‌های ما را می‌سنجد تا از واقعی بودن آن اطمینان حاصل کند، در دادگاه عدل الهی نیز تمام آنچه از اعتقادات، احساسات، عبادات و... با خود به عرصه قیامت آورده‌ایم، سنجیده می‌شود تا معلوم شود که واقعی بوده است.

عاقل کسی است که هنگام تحویل گرفتن دلارها و قبل از رفتن به صرافی، بسنجد و ببیند دلارهایش واقعی است یا جعلی. درباره همه آنچه در میزان الهی سنجیده می‌شود نیز همین‌گونه است. عاقل کسی است که قبل از حاضر شدن در محضر الهی، بسنجد و ببیند آنچه از اعتقادات، احساسات، عبادات و... می‌خواهد از این دنیا به همراه خود ببرد، واقعی و خالص است یا جعلی و پوچ. قرآن آن نوری است که ملاک سنجش واقعی بودن یا نبودن داشته‌های ما در دنیا است. نور قرآن نه فقط در مسائل اجتماعی، بلکه در همه ابعاد زندگی ما جریان دارد؛ حتی در سنجش اعمال و رفتار و افکار و احساساتمان قبل از رسیدن زمان سنجش در دادگاه عدل الهی. بانکی‌ها وقتی بخواهند بفهمند که اسکناسی جعلی است یا اصلی، حرف هیچ کس را گوش نمی‌دهند؛ بلکه آن را در برابر نور ماورای بنفش قرار می‌دهند و هر چه نور نشان بدهد، همان را



قبول می‌کنند. ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا﴾ یعنی همین. هر چه دارید به قرآن عرضه کنید که حقیقت‌ها را برای شما روشن می‌کند.

پرورش احساس

نور قرآن علاوه بر ملاک سنجش اعمال، عامل نجات انسان‌ها هم هست. قرآن، نوری در تاریکی‌های زندگی ماست. آن‌که در باتلاق گناه فرو رفته، نور ایمان در سرزمین وجودش خاموش شده است.

گواه روشن در پیش چشم ما برای ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾ و این حقیقت که قرآن، نور می‌شود تا انسان را در تاریکی‌ها نجات دهد، مصاحبه‌ای است که در برنامه «ماه غسل» در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۴ با «محمد عرب» پخش شد و خبرگزاری‌های متعدد کشور آن را منتشر کردند. شاید یادتان رفته باشد یا کوچک‌ترهای حاضر در جلسه اصلاً ماجرای زندگی او را نشنیده باشند. می‌گفت: خانواده ما اصلاً مذهبی نبودند و در ۱۴ سالگی به آمریکا مهاجرت کردیم. سبک زندگی خانواده‌ام طوری بود که خیلی زود با فرهنگ آنجا عجین شدیم. شده بودم یک ملحد و انسانی که ذره‌ای شریعت و دیانت در وجودش یافت نمی‌شد. بعد از دانشگاه وارد بازار کار شدم. وضع مالی‌ام خیلی خوب شده بود و با یک جیب پریپول و وقت کافی شروع کردم به خوش‌گذرانی؛ خوشگذرانی‌هایی که از به زبان آوردنشان شرمسارم و تنم به لرزه می‌افتد. همه این سال‌ها من غرق در منجلاب گناه بودم. ۲۶ ساله که بودم، قصد داشتم یک مسافرت به کشور برزیل بروم. شنیده بودم که یک کارناوال در برزیل برگزار می‌شود که در دنیا معروف است. موقع خداحافظی از خواهرم، کتابی آورد و مرا از زیر آن رد کرد. گفتم: «این چه کاری است؟» جواب داد: «این قرآن است؛

برای اینکه به سلامت بروی و بازگردی، از زیر آن ردت کردم». پاسخ این کار خواهرم را با قهقهه دادم و گفتم: «از تو بعید است که این قدر خرافاتی باشی. تو فکر می‌کنی این کتاب می‌تواند مرا در مقابل حوادث و خطرات ایمن نگه دارد؟! این‌ها همه خرافات محض هستند». بعد از این اظهارنظرهای روشن فکرمآبانه، در آخر، کتاب قرآن را با خودم به مسافرت بردم؛ به این خاطر که بنشینم آن را مطالعه کنم و از آن عیب و ایراد بگیرم!

عازم برزیل شدم. در هتل کتاب (قرآن) را برداشتم تا فقط برای خسته کردن چشمانم کمی بخوانمش. کتاب با ترجمه فارسی بود. از سوره بقره شروع کردم تا اینکه به آیه‌های ۲۳ و ۲۴ رسیدم؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: «اگر کسی به حقانیت این کتاب شک دارد، پس آیه‌ای مانند آن بیاورد» و در ادامه خطاب به انسان‌ها می‌فرماید: «از حالا تا قیامت فرصت دارید که یک آیه مانند این کتاب بیاورید».

این آیه سخت مرا در فکر فرو برد. با خودم گفتم: یعنی بعد از گذشت چهارده قرن هیچ بشری نتوانسته آیه‌ای مانند این کتاب بیاورد؟! این فکر تنم را به لرزه انداخت. با کنجکاوی بیشتری آیه‌ها را دنبال کردم. آن شب نه توانستم بخوابم و نه به کارناوال رفتم! فردای آن روز ساکم را بستم و هتل را ترک کردم. می‌خواستم در یک جای پرامش و در سکوت مطلق بنشینم و قرآن را بخوانم.^۱

بزرگواران! روح و قلب این آقا در منجلاب گناه گیر کرده بود و این نوری که او را از این تاریکی خارج کرد و قلب او را روشن نمود، همان نوری است که خدا در این آیه ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ برای او نازل کرد.

۱. مصاحبه افکار نیوز با آقای «محمد عرب»، ۳۱ خرداد ۹۴.



نور علی نور

نکته درخور تأمل در انتهای بحث این است:

آن کسی که این قرآن نور مبین را زندگی می‌کند و از این منبع عظیم، ایمان همراه با عمل به ملزومات ایمان را به دست می‌آورد، ایمان آگاهانه، نه مقلدانه یا متعصبانه را برای خود درست کرده است، ایمان او گاه‌به‌گاه و دل‌بخواهی نیست؛ بلکه همیشگی است. چنین فردی مورد حمایت و نصرت الهی قرار می‌گیرد و به پیروزی قطعی می‌رسد. این جاست که نور قرآن و نور ایمان برای مؤمن نور علی نور می‌شود. هرچه بهتر و بیشتر قرآن را زندگی کنیم و در سایه تعالیم قرآن بر ایمانمان بیفزاییم، بیشتر این نور علی نور را حس می‌کنیم. قرآن خودش نور است؛ عامل سنجش اعتقادات، احساسات، عبادات و همه آنچه در حیطه رفتارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، خانوادگی و... از ما در دنیا سر می‌زند، همین نور قرآن است. عامل هدایت بسیاری از گمراهان و تغییر در مسیر زندگی‌شان همین نور قرآن است. حال اگر همین نور قرآن در کنار نور ایمان قرار بگیرد، چه می‌شود؟ نور علی نور می‌شود.

فصل دوم

توحید و جدیگریت



آدرس اشتباه!

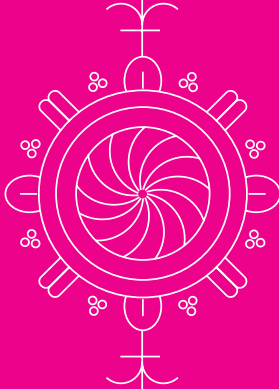
توحیدی فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌ها

اطاعت از روی حماقت!

ستاره‌ها در نبود خورشید می‌درخشند

توهم تفاوت‌ها

«اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»



آدرس اشتباه!

جزء ۷

ذَالِكُمْ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَلِقُ كُلَّ
شَيْءٍ فَاَعْبُدُوْهُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ

أنعام ۱۰۳

● توحید در جهان بینی اسلام



ذَالِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ
 وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾ لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ
 الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ
 فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ
 ﴿١٠٤﴾ وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ
 يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾ اتَّبِعْ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ
 عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ
 يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا
 لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ
 لَيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا
 جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾ وَنَقَلِبْ أَفْعَادَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ
 يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾ خدا [یی با این عظمت که نشانه‌های عظمتش در آیات پیشین بیان شده،] پروردگار شماست [و با این عظمت، دیگر جایی برای دل بستن به دیگران و شریک‌گرفتن در عبادت باقی نمی‌گذارد. ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ غیر از خدای متعال، هیچ‌کس دیگری این شأنیت را ندارد که حیران و خاضع در برابر او شوید. ﴿خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ﴾ اوست که همه چیز را آفریده [و بقیه مخلوق او هستند،] پس باید او را پرستید. [لذا هیچ انسانی نمی‌تواند خودش را در مخلوق بودن، بالاتر از دیگر انسان‌ها بداند تا به واسطه آن برتری، پرستیده شود. ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ و او عهده‌دار همه چیز است. [همه می‌توانند بدون ترس از وجود معارض یا شریک، با خیال راحت به او تکیه کنند.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلِقُ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾
 خدا [یی با این عظمت که نشانه‌های عظمتش در کل هستی قابل مشاهده است، پروردگار شماست و با این عظمت، دیگر جای دل بستن به دیگران و شریک گرفتن در عبادت باقی نمی‌ماند]. غیر از خدای متعال، هیچ‌کس دیگری این شأنیت را ندارد که حیران و خاضع در برابر او شوید. اوست که همه چیز را آفریده [و بقیه مخلوق او هستند، پس باید او را پرستید. لذا هیچ انسانی نمی‌تواند خودش را در مخلوق بودن، بالاتر از دیگر انسان‌ها بداند تا به واسطه آن برتری، پرستیده شود.] و او عهده‌دار همه چیز است. [همه می‌توانند بدون ترس از وجود معارض یا شریک، با خیال راحت به او تکیه کنند]. (سوره انعام، آیه ۱۰۲)

انگیزه‌سازی

به جزء جزء فرازهای این آیه نگاه کنید:

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ﴾؛ این است خدا.

﴿رَبُّكُمْ﴾؛ پروردگار شما.

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾؛ جز او معبودی نیست.

﴿خَلِقُ كُلَّ شَيْءٍ﴾؛ آفریننده همه چیز است.

﴿فَأَعْبُدُوهُ﴾؛ پس تنها او را پرستید.

﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾؛ و او کارساز هر چیز است.

چرا در این آیه این قدر بر معرفی خداوند و توحید اصرار شده است؟

چرا مهم است که بندگان خدا بدانند که او پروردگارشان است و معبودی

جز او نیست؟

چه اهمیتی دارد که بدانیم خالق همه چیز در این عالم، خداست یا غیرخدا؟

هرکه می‌خواهد باشد؛ به من و شما چه ارتباطی دارد؟

فهم، پذیرش و باور این جملات چه تاثیری در زندگی فردی و اجتماعی ما دارد؟
آیا گره‌ای از مشکلات ما باز می‌کند؟
برای پاسخ به این سؤالات به یکی از داستان‌های قرآنی که در سوره مبارکه یوسف آمده، اشاره می‌کنم.

خداوند تبارک و تعالی در بخشی از آیات این سوره به داستان زندانی شدن حضرت یوسف علیه السلام اشاره می‌کند و می‌فرماید:

وقتی حضرت یوسف علیه السلام به زندان افتاد، همراه او دو جوان دیگر از کاخ پادشاه مصر هم به زندان افتادند. آنها متوجه مقام و جایگاه حضرت یوسف علیه السلام شده و فهمیده بودند که ایشان انسان خاصی است؛ به همین دلیل برای تعبیر خوابی که دیده بودند، نزد ایشان آمدند و خواب خود را نقل کردند تا ایشان آن دو خواب را تعبیر کند.

حضرت یوسف علیه السلام قبل از اینکه خواب آنها را تعبیر کند، مقداری آنها و بقیه اهل زندان را نصیحت می‌کند و علت گرفتار شدن آنها در زندان را تبیین می‌کند. درست است که حضرت یوسف علیه السلام در زندان هم سلولی آنهاست، ولی علت زندانی شدن آنها با یکدیگر فرق دارد. حضرت یوسف علیه السلام با میل و رغبت خود و برای فرار از گناه، زندان را انتخاب کرده بود: **﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾**^۱ ولی علت زندانی شدن دیگران مشکلات دیگری بود که حضرت یوسف علیه السلام به آن اشاره می‌نماید.

در این بخش از آیات، حضرت یوسف علیه السلام برای این مسئله تصریح دارند که هرچند من هم مثل شما در زندان هستم، ولی من فردی موحدم و خودم و پدرانم از شرک به دور بوده‌ایم:

﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُنْشِرَكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۚ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا﴾^۲ من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی

۲. یوسف، آیه ۳۸.

۱. یوسف، آیه ۳۳.



کردم. برای ما شایسته نبود چیزی را همتای خدا قرار دهیم؛ این از فضل خدا بر ماست.^۱

در آیه بعد تصریح می‌کند: درست است که شما یاران زندانی من هستید، ولی مشکل شما در این بلا و گرفتاری («شُرک») و داشتن اربابان متفرق است.^۲ در حقیقت حضرت یوسف علیه السلام آنها را در زندان متوجه این مسئله می‌کند که شما می‌توانید آزادی خود را از زندان ببینید، ولی شرک و کفر شما سبب شده تا طاغوت‌های زمان بر شما مسلط شوند و به زنجیر و زندان بکشند. شما زیر پرچم توحید جمع نمی‌شوید و به دامن پرستش («اللّه واحد قهار») پناه نمی‌برید تا بتوانید این خودکامه‌گان ستمگر را به زیر بکشید و از چنگال آنها آزاد شوید. این معبودهایی که غیر از خدا برای خود ساخته‌اید، چیزی جز یک مشت اسم‌های بی‌مسما که شما و پدران‌تان آنها را درست کرده‌اید، نیستند: **﴿مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ ءَابَاؤُكُمْ﴾**. اینها اموری است که خداوند دلیل و مدرکی برای آن نازل نفرموده؛ بلکه ساخته و پرداخته مغزهای ناتوان شماست: **﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾**. بدانید حکومت جز برای خدا نیست و به همین دلیل شما نباید در برابر این بت‌ها و طاغوت‌ها و فراعنه سر تعظیم فرود آورید: **﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾**. و باز برای تأکید بیشتر می‌افزاید: خداوند فرمان داده تا جز او را نپرستید: **﴿أَمَرَ آلًا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾**. این است آیین و دین پابرجا و مستقیم که هیچ‌گونه انحرافی در آن راه ندارد: **﴿ذَلِكَ أَلَدِينُ الْقَائِمِ﴾**. ولی چه می‌توان کرد که بیشتر مردم آگاهی ندارند و به خاطر این ناآگاهی، در بیراهه‌های شرک سرگردان می‌شوند و به حکومت غیر («اللّه») تن درمی‌دهند و چه زجرها و زندان‌ها و بدبختی‌ها که از این رهگذر دامانشان را می‌گیرد: **﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾**^۳

۲. یوسف، آیه ۳۹ و ۴۰.

۱. ترجمه مکارم شیرازی.

۳. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۴۱۱.

پس نگرش‌های توحیدی زیربنای رهایی انسان‌ها و جوامع بشری از یوغ اسارت طاغوت‌هاست و این حرف بسیار اشتباهی است که گمان کنیم نگرش‌های توحیدی برای ما نان و آب نمی‌شود! اتفاقاً نان و آب در همین نگرش‌های توحیدی و مبارزه با شرک و کفر طاغوت‌هاست. آنکه خالق، مؤسس، مدیر، مدبر و همه‌کارهٔ این جهان با عظمت است، «الله» جلّ جلاله و عظیم الشان است و دیگران کارگران او هستند.

اگر این نکتهٔ مهم را درست متوجه نشویم و اشتباه کنیم، توقعمان به غلط از دیگران بالا می‌رود. سررشتهٔ کار و امور زندگی‌مان را به غلط به دیگری می‌سپاریم و را به غلط پیروی می‌کنیم؛ لذا گاهی می‌بینیم که فردی در محیط کار دائماً اطراف مدیرعامل می‌گردد و چاپلوسی می‌کند. وقتی به او دربارهٔ این عمل زشتش اعتراض می‌کنی، می‌گوید: فلانی! انکار حواست نیست! او مدیرعامل است. اما باید به او بگویی: نه عزیز من! آدرس اشتباهی به تو داده‌اند؛ مدیرعامل عالم، خداست.

مهم است که من و شما چه کسی را مؤسس و مدیر عالم بدانیم و به چه کسی به خاطر این منصب، احترام بگذاریم و از او پیروی کنیم و سررشتهٔ امور زندگی‌مان را به او بسپاریم.

به همین جهت مهم، خداوند این نکات اثرگذار در سبک زندگی را یک‌به‌یک گوشزد می‌کند و در آیهٔ مورد بحث امروز که آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ انعام است، می‌فرماید:

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾؛

این است خدا، پروردگار شما؛ جز او معبودی نیست؛ آفرینندهٔ همه چیز است؛ پس تنها او را بپرستید و او کارساز هر چیز است.



جهان بینی توحیدی

همان طور که مقام معظم رهبری علیه السلام در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» به این موضوع اشاره می‌کنند و می‌فرمایند:

در جهان بینی اسلامی و توحیدی اسلام معتقد است این مجموعه که نامش جهان است، از بالا تا پایین، از موجودات ریز تا بزرگ و... همه و همه آفریده و وابسته یک قدرت عظیم است؛ یک قدرتی که ماورای همه از ظواهر است که ما برای این قدرت عظیم اسمی می‌نهیم که آن اسمش خداست، اسمش الله است.^۱

ایشان در تبیین آیه مورد بحث چنین بیان می‌کنند:

در قسمتی از آیه خدا می‌فرماید: **«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»**؛ خدا کیست؟ آن موجودی که **«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»**؛ هیچ معبودی به جز او نیست. «اله» را معبود معنا کنید. «اله» یعنی هر آن موجودی که انسان در مقابل او به صورت تقدیس، به صورت تعظیم و تکریم، خضوع می‌کند؛ اختیار خودش را از دست می‌دهد؛ سررشته زندگی‌اش را به او می‌سپارد. آن کسانی که هوای نفس را سررشته‌دار زندگی خود می‌کنند، الهشان هوای نفسشان است. آن کسانی که یک انسان سرکش و متجاوز را در امور زندگی خود، دستش را باز می‌گذارند، الهشان همان شیطان است. آن کسانی که به سنت‌ها و عقیده‌های پوچ به‌طور بی‌قید و شرط تسلیم می‌شوند، الهشان همان سنت و عقیده پوچ است. **«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»**؛ هیچ معبودی به جز او نیست. یعنی چه نیست؟

۱. همان طور که مقام معظم رهبری علیه السلام در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» هم تذکر دادند که بحث ما الان اثبات توحید و خدا نیست؛ بلکه فقط بیان توحید و جهان بینی توحیدی و اسلامی است. ایشان کتابی را معرفی می‌کنند که درباره اثبات توحید است. اگر کسی دوست دارد، می‌تواند آن را مطالعه کند: «اثبات وجود خدا»، نوشته جان کلور.

یعنی در دنیا نیست؟ هزاران معبود بود در دنیا! سیصدوشصت تا در خود کعبه آویزان و قرار داده شده بود، سیصدوشصت عروسک! همین قدر هم عروسک‌های جاندار در دنیا داشتند فرمانروایی می‌کردند. چطور الهی نیست؟! یعنی اله واقعی نیست؛ اله قانونی نیست؛ اله حقیقی نیست؛ یعنی اگر دیگر را غیر از الله به الوهیت، به آن معنایی که گفتیم، به معبودیت پذیرفتید، گناه کردید؛ برخلاف حق، عملی انجام دادید.

همه در مقابل او بندگان و بردگانند. همه در مقابل او اسیر قدرند. همه باید فرمان او را ببرند. هیچ‌کس حق ندارد سرش را به پای دیگری بگذارد؛ همچنانی که هیچ‌کس حق ندارد پایش را روی سر دیگری بگذارد!

آن کسی که قرآن را زندگی می‌کند و آدرس اشتباهی نمی‌رود و می‌داند آن موجودی که باید در برابر آن خضوع کند و رشتۀ کار را به او بسپارد، طبق فرمودۀ آیه، الله است، چنین کسی **﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾** را می‌بیند. این نگاه توحیدی که همهٔ امور در اختیار ذات مقدس اله است و همه باید در مقابل او خضوع کنند و سررشتۀ امور زندگی‌شان را به او بسپارند، اغلب در زندگی ما فراموش می‌شود.

پرورش احساس

اهالی روستایی به دلیل بی‌آبی تصمیم گرفتند برای نزول باران، نماز استسقا بخوانند. نزد روحانی روستا رفتند و از او خواستند تا زمانی برای نماز باران مشخص نماید. روحانی به آن‌ها گفت: فلان روز و فلان ساعت، همهٔ اهالی با پای برهنه در فلان نقطهٔ بیرون از آبادی حاضر شوند تا نماز باران بخوانیم.

۱. طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن، جلسه هشتم، دسترسی در:



وقتی روز معین فرا رسید و تمام اهالی آبادی برای دعا و نماز در ساعت و محل مقرر جمع شدند، روحانی روستا نگاهی به جمعیت کرد و توجه او به یک پسر بچه جلب شد که با چتر آمده بود. جمعیت را رها کرد و به طرف خانه بازگشت. مردم متعجب دور او حلقه زدند که پرسیدند: پس چرا نماز باران نمی‌خوانی؟! او به مردم گفت: «چون در میان شما فقط این پسر بچه اعتقاد واقعی به خدا دارد و با توکل به او، به اینجا آمده» و به پسر بچه‌ای که با چتر آمده بود، اشاره نمود.^۱

این واقعیت زندگی خیلی از ماست. ما کمیت اعتقادمان به باری تعالی به عنوان مدیر، مدبر و مربی عالم هستی لنگ می‌زند.

رفتار سازی

وقتی به برخی از زوج‌های جوان می‌گوییم: چندین سال از زمان ازدواج شما می‌گذرد؛ اگر مشکلی از نظر مسائل پزشکی ندارید، چرا فرزند نمی‌آورید؟ می‌گویند: حاج‌آقا! با این گرانی و مشکلات اقتصادی بچه را کجای دلمان بگذاریم؟! مثل اینکه از قیمت پوشک و شیرخشک خبر ندارید! مگر با این گرانی می‌شود بچه‌دار شد؟!

آدرس اشتباهی به شما داده‌اند دوست من! دو دو تا چهارتای ما با دو دو تا چهارتای خدا فرق می‌کند. قرار نیست تو روزی مخلوق پروردگار را تأمین کنی که داری چرتکه می‌اندازی و حساب و کتاب پول شیرخشک و پوشک و... می‌کنی؟ مگر خوراک و پوشاک و مسکن خودت و همسرت را تو مهیا می‌کنی که الآن برای هزینه‌های فرزندت به فکر فرو می‌روی؟

بله، پس آن کسی که از صبح تا غروب مشغول کار است تا یک لقمه نان حلال به دست آورد، کیست؟ منم.

۱. داستان‌ها و حکایت‌ها، ص ۱۴۰.

دیدی آدرس اشتباهی به تو داده‌اند.

مرد حسابی! تو حتی اگر در عالم هستی وجود نداشتی، آن یک بشقاب پلو و خورشفت امروز سحر که همسرت در خانه تو میل کرد، از طریق دیگری برای او تأمین می‌شد. من و تو چه کاره عالمیم در رزاقیت مخلوقات خدا؟!

بکرین صالح می‌گویید:

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّ اجْتَنَبْتُ طَلَبَ الْوَلَدِ مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَهْلِي كَرِهَتْ ذَلِكَ وَ قَالَتْ إِنَّهُ يَشْتَدُّ عَلَيَّ تَرْبِيَّتُهُمْ لِقَلَّةِ الشَّيْءِ فَمَا تَرَى فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ أَطْلُبُ الْوَلَدَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَزُوقُهُمْ»؛ در نامه‌ای به امام کاظم علیه السلام نوشتم پنج سال است که از بچه‌دار شدن خودداری می‌کنم و همسرم بچه‌دار شدن را ناپسند می‌شمارد و می‌گوید: تربیت او به سبب فقر، دشوار است. نظر شما چیست؟ امام علیه السلام برای من نوشت: فرزند بیاورید که روزی او با خداوند است.^۱

چه بسا رزاق عالم، وسعت رزق من و شما را در تولد فرزندان قرار داده است که ما از ترس روزی آن‌ها و مخارجشان، نمی‌توانیم وجودشان را حتی در ذهن خودمان تصور کنیم.

اما می‌خواهم بگویم: بزرگواران! این اشکالات به ایمان و توکل ما به خدا بازمی‌گردد و اینکه خدا را اله خود قرار نداده‌ایم؛ زیرا یکی از مواضعی که خداوند عالم در قرآن تضمین کرده که رزق بنده را می‌دهد، فرزندآوری است. این ترس بی‌مورد و این آدرس اشتباه و در نظر نگرفتن تنها رزاق عالم هستی، جامعه را گرفتار گناه قتل عمد می‌کند.

امروزه متأسفانه آمار سقط جنین در جامعه ما روبه‌افزایش است. بر اساس مطالعات کشوری، به‌طور میانگین سالانه بین ۳۵۰ تا ۵۳۰ هزار سقط در کشور

۱. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۳.



انجام می‌شود و تقریباً یک سوم تولدها در کشور از دست می‌رود. از این تعداد، تنها حدود ۱۰ تا ۱۲ هزار سقط با مجوز قانونی و از سوی پزشکی قانونی انجام می‌شود! و یکی از دلایل اصلی این قتل ناجوانمردانه همین بحث امروز ماست.

اگر قرآن را زندگی کنیم

خداوند در آیه ۱۵۱ سوره انعام می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾؛ فرزندانان را از بیم فقر

نکشید، ما شما و آن‌ها را روزی می‌دهیم.

قرآن کتاب بیان نشانی‌های درست زندگی ماست.

﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلِقُ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾؛

این است خدا، پروردگار شما، جز او معبودی نیست، آفریننده همه چیز است؛

پس تنها او را بپرستید و او کارساز هر چیز است.



توحیدی فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌ها

جزء ۸

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

أنعام ۱۶۳

● توحید و ایدئولوژی اسلامی



هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ
 آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
 ءَامِنْتَ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا أَنَا مُنْتَظِرُونَ
 ﴿١٥٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا
 أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١٥٩﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
 فَلَهُ عَشْرُ مَثَالٍهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ
 لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ قُلْ إِنِّي هَدَىٰ رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا
 مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَ
 نُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لِأَشْرِكُ لَهُ وَيُذَلِّكَ
 أُمْرٌ وَإِنَّا أَوْلَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ قُلْ أَعِزَّ اللَّهُ أَبْعَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ
 وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ
 رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾ وَهُوَ الَّذِي
 جَعَلَ لَكُمْ خَلْقَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ
 لِيَبْلُوكُمْ فِي مَاءِ اتِّكُمُ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٥﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿قُلْ﴾ [ای پیامبر] بگو: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [حال که خدا پروردگار همهٔ جهانیان است و همهٔ نیازهایشان را پاسخ می‌دهد،] من نیز تمام نمازم و عبادت‌ها و مناسکم و زندگی و مرگم فقط بخاطر پروردگار جهانیان است؛ [به عبارت دیگر همهٔ افعال فردی و اجتماعی‌ام را فقط به خاطر خدا و در جهت او انجام می‌دهم.] ﴿لَا شَرِيكَ لَهِ﴾ بدون اینکه هیچ کس دیگری را در نیت و هدفم شریک او کنم ﴿وَيَذَلِكْ أَمْرٌ﴾ و به این کار امر شده‌ام. [رهبر الهی چیزی بیش از مأمور از سمت خدا نیست و هرچه امر شده است، انجام می‌دهد.] ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ و اصلاً خود من پیامبر-بیش از بقیه باید تسلیم دستورات خدا باشم [و همچنین تمام امورم براساس دستور خدا و برای او باشد].



آیه مورد بحث

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾

[ای پیامبر] بگو: [حال که خدا پروردگار همهٔ جهانیان است و همهٔ نیازهایشان را پاسخ می‌دهد] من نیز تمام نمازم و عبادت‌ها و مناسکم و زندگی و مرگم فقط بخاطر پروردگار جهانیان است؛ [بعبارت دیگر همهٔ افعال فردی و اجتماعی‌ام را فقط به خاطر خدا انجام می‌دهم]. بدون اینکه هیچ‌کس دیگری را در نیت و هدفم شریک او کنم. و به این کار امر شده‌ام. [رهبر الهی چیزی بیش از مأمور از سمت خدا نیست و هرچه امر شده است، انجام می‌دهد.] و اصلاً خود من - پیامبر - بیش از بقیه باید تسلیم دستورات خدا باشم [و همچنین تمام امورم براساس دستور خدا و برای او باشد]. (سوره انعام، آیه ۱۶۲ و ۱۶۳)

انگیزه‌سازی

کتاب «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» (به معنای: کتاب کسی که فقیه در نزدش حاضر نیست) دومین کتاب از کتب اربعه^۱ امامیه، اثر شیخ صدوق علیه السلام است. این کتاب که مجموعه‌ای حدیثی است، در پاسخ به درخواست یکی از شیعیان در بلخ^۲ و با هدف گردآوری احادیث صحیح و موثق تألیف شده است تا پاسخگوی نیازهای شرعی کسانی باشد که به فقیه دسترسی ندارند.

روایتی را در این کتاب ارزشمند دربارهٔ مباحث تربیتی دیدم که هم جالب

۱. «کُتُبُ أَرْبَعَةٍ» یا اصول اربعه، چهار کتاب حدیثی است که شیعیان آنها را معتبرترین منابع حدیثی خود می‌دانند. کتب اربعه عبارتند از: الکافی، مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، تهذیب الأحکام و الإستبصار. کتاب «کافی» نوشته گلبینی و «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» تألیف شیخ صدوق است. «تهذیب الأحکام» و «إستبصار» را هم شیخ طوسی نگاشته است.

۲. فرهنگ فارسی معین: در قدیم ایالت معروف و بزرگی بوده در خراسان، بر سر راه خراسان به ماوراءالنهر. اکنون شهری کوچک واقع در شمال افغانستان است و قسمتی از آن ایالت جزو خاک افغانستان و قسمت دیگر جزو ترکمنستان است و آن را «باختر» یا «باختریش» نیز می‌نامیدند.

بود و هم کاربردی. از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل شده است که فرمودند:
 «إِذَا بَلَغَ الْعَلَامُ ثَلَاثَ سِنِينَ فَقُلْ لَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ چون کودک سه
 ساله شود، هفت بار به او بگو: بخوان ((لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ)).

«ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى تَتِمَّ لَهُ ثَلَاثُ سِنِينَ وَ سَبْعَةُ أَشْهُرٍ وَ عِشْرُونَ يَوْمًا»؛ بعد واگذارش
 تا به سه سال و هفت ماه و بیست روز برسد.

«ثُمَّ يُقَالُ لَهُ فَقُلْ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ يُتْرَكُ حَتَّى تَتِمَّ
 لَهُ أَرْبَعُ سِنِينَ»؛ سپس هفت بار به او بگویند: بگو ((مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ))، و دیگر
 تا چهار سالگی او را واگذار.

«ثُمَّ يُقَالُ لَهُ قُلْ سَبْعَ مَرَّاتٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى تَتِمَّ لَهُ
 حَمْسُ سِنِينَ»؛ و چون چهار سالش تمام شد، هفت بار بگوید: ((صَلَّى اللَّهُ عَلَى
 مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ)) و رهایش کنید تا پنج سالگی.

«ثُمَّ يُقَالُ لَهُ أَيُّهُمَا يَمِينُكَ وَ أَيُّهُمَا شِمَالُكَ»؛ به او گفته شود، دست راست و
 چپ کدام است؟

«فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ حَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى الْقِبْلَةِ وَ يُقَالُ لَهُ أَسْجُدْ ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى تَتِمَّ لَهُ سِتُّ
 سِنِينَ»؛ وقتی فهمید، رو به قبله واداشته شود و سجده کند و باز واگذاریدش
 تا شش سالگی.

«فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ سِتُّ سِنِينَ قِيلَ لَهُ صَلِّ وَ عَلِّمِ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ حَتَّى تَتِمَّ لَهُ سَبْعُ
 سِنِينَ»؛ چون شش ساله شد، به او گفته شود که نماز بخوان و رکوع و سجود
 آموزد تا هفت ساله شود.

«فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ سِتُّ سِنِينَ قِيلَ لَهُ صَلِّ وَ عَلِّمِ الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ حَتَّى تَتِمَّ لَهُ سَبْعُ
 سِنِينَ»؛ در این سن دستور دهند تا دست و صورت را بشوید وضو بگیرد، بعد
 به نمازش وادارند.^۱

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۸۶۳؛ همو، الأمالی، ص ۴۷۵، ح ۶۴۰.



و ادامهٔ روایت که از محل بحث ما خارج است. به نظر شما، آنچه از تأمل در این روایت برای جهت‌دهی به مسیر زندگی انسان به دست می‌آید، چیست؟

اینکه دقیقاً چه زمانی و در چه سنی و به چه شکلی فرزند خود را با مباحث اعتقادی آشنا کنیم، خیلی مهم است. بی‌توجهی به این نکتهٔ تربیتی، اشتباه خیلی از قشرهای مذهبی و مکتبی در قبال فرزندانشان است.

بعضی واقعاً نمی‌دانند از چه زمانی باید وضو گرفتن و نماز خواندن را به فرزندانشان بیاموزند و مقدمات این آموزش مهم دینی چیست. این روایت به‌طور مختصر به بعضی از این سؤالات پاسخ داده است.

اقناع اندیشه

آنچه تأمل در این‌گونه روایات بیشتر ذهن را درگیر می‌کند، اهمیت آشنایی کودکان از سنین پایین زندگی‌شان با ادبیات توحیدی و دینی است. در جلسه قبل، اندکی درباره اهمیت بحث توحید در ذیل آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ انعام گفت‌وگو کردیم.

مسئلهٔ مهم در اینجا میزان اثرگذاری این مباحث در زندگی فردی و اجتماعی ماست. هدف امام معصوم علیه السلام از اینکه اصرار دارد کودک از سه سالگی با جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آشنا شود، چیست؟

کودک وقتی می‌خواهد راه رفتن بیاموزد، ابتدا خود را روی زمین می‌کشد و کشان‌کشان به نقطهٔ مدنظر، خود را می‌رساند. بعد شروع به چهاردست‌وپا راه رفتن می‌کند. در مرحلهٔ بعد، کم‌کم توانایی ایستادن پیدا می‌کند و در انتها، می‌تواند چند قدم به سمت پدر و مادر حرکت کند. همهٔ این مراحل طی می‌شود و هرکدام در جای خود اهمیت دارد تا کودک بتواند راه برود و بدود. یعنی مراحل ابتدایی فقط برای رسیدن به هدف نهایی اهمیت دارد.

هدف امام از بیان چگونگی آشنایی کودکان با الفاظ اعتقادی صرفاً آشنایی



ذهنی با واژه «توحید» است، اما فقط به عنوان مقدمه. از سه سالگی، ذهن کودک ما توحیدی بشود و با الفاظ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» آشنا بشود و اثر وضعی این الفاظ بر وجود او حاصل شود؛ که چه اتفاقی بیفتد؟ اینکه کودکی به همراه آشنایی ذهنی با «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» رشد کند، چه تغییری در مسیر زندگی او پدید می‌آورد؟ دایرهٔ فراگیری مباحث توحیدی که باید از کودکی در ذهن‌ها شکل بگیرد، تا کجاست؟ این مهم است. در زندگی فردی و نظام اجتماعی هر انسانی، این توحید، این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» چه تغییری ایجاد می‌کند؟

البته باید به این توجه داشت که فهم کودکان در آن دوران صرفاً عینی است و مباحث توحید، انتزاعی و تجربیدی است و اگر بخواهید آن را برای کودکان توضیح دهید، اساساً آنها توانایی درک مباحث توحیدی را ندارند. به همین علت آنچه در روایت به آن توجه داده شده، این است که صرفاً الفاظ توحیدی را به کودکان آموزش دهیم و برای جذاب شدن این آموزش، جوایز عینی برای بچه‌ها تهیه کنیم و به آنها هدیه دهیم؛ مثلاً بابت اینکه سوره توحید را حفظ کرده، یک اسباب‌بازی برای او می‌خریم. بچه وقتی اسباب‌بازی را می‌بیند، دیگر از ما نمی‌پرسد که فلسفه اینکه من باید آیت‌الکرسی را حفظ کنم چیست؛ زیرا در آن سن، ذهنش به این امور نمی‌رسد؛ به همین دلیل ما هم باید حواسمان باشد که در آموزش ادبیات دینی به کودکان، دچار افراط و تفریط نشویم. ما می‌توانیم مهارت ادبیات توحیدی را در ایام کودکی و نوجوانی به آنها آموزش دهیم و در آینده که سن آنها بیشتر شد، به آن ادبیات، عمق معنایی بیشتری ببخشیم تا صرفاً ظاهری نباشد و آنها را طوطی‌وار حفظ نکنند؛ چون توحید از آن‌گونه مسائلی نیست که بخواهد فقط در حیطةٔ ذهن و اندیشهٔ انسان باقی بماند. توحید اسلامی فراتر از پاسخ به یک سؤال ذهنی و خشک اعتقادی است.



یعنی اگر کسی تمام آیه‌ای را که در جلسه گذشته باهم مباحثه کردیم، حفظ کند و خداوند عالم را خالق، مدیر، مدبر و همه‌کاره عالم بداند و سررشته زندگی‌اش را در عالم صرفاً فکر و ذهن به او بسپارد، اما چنین توحیدی در حیطه عملی زندگی فردی و اجتماعی آن اثرگذار نباشد، فایده‌ای ندارد. خدا باید در همه زندگی ما جریان داشته باشد، نه فقط در اندیشه ما. این معنای **﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾** است؛ یعنی توحید نه تنها باید در عبادت و مسائل فردی موحد، مانند نماز جریان داشته باشد، بلکه باید مسئولیت، مدیریت، حاکمیت و همه مسائل اجتماعی انسان را تغییر جهت دهد. این یعنی **﴿وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾**.
 برای بهتر روشن شدن بحث، مثالی می‌زنم:

تمثیلی زیبا

فرض کنید با دوستان در ماشین هستید و به سمت شمال کشور حرکت می‌کنید. با دیدن زمین‌های اطراف مسیر، شما می‌گویید که این زمین‌ها شوره‌زار است و دوستان معتقد است که اتفاقاً کاملاً آماده کشت و حاصلخیز است. کم‌کم بحث بالا می‌گیرد. شما استدلال می‌آورید و او هم استدلال می‌آورد. این بحث چقدر اهمیت دارد؟ شما دارید با سرعت بالا از کنار آن زمین‌ها عبور می‌کنید و چند دقیقه دیگر هم از آنجا رد می‌شوید. نه می‌خواهید آن زمین را بخرید و نه می‌خواهید روی آن کشاورزی کنید. پس این بحث هیچ اثری در حرکت شما ندارد. هرکدام هم که حرفش را اثبات کند، باز هم اثری در حرکت شما ندارد.

این یک‌جور بحث است؛ اما یک وقت شما در همین مسیر با دوست خود بحث می‌کنید که آیا این مسیری که ما در آن حرکت می‌کنیم، درست است یا

مسیر را اشتباه می‌رویم؟ اگر هر یک از شما یا دوستتان حرفش را اثبات کند، در حرکت شما اثر دارد و باید مسیر را عوض کنید یا به مسیر خود ادامه دهید. بحث توحید هم دقیقاً همین‌گونه است. وقتی بحث می‌کنیم خدا وجود دارد یا ندارد، یکی است یا دوتا، عالم فقط در حیطة قدرت اوست یا دیگری در این قدرت با او شریک است، جواب این‌گونه سوالات هرچه باشد و با وجود اینکه مهم است که چه باشد، زمانی ارزش دارد که بعد از پاسخ دقیق ذهنی بپرسیم: حالا چه کار کنیم؟ توحید من و جامعه من در زندگی چه تأثیری دارد؟ در نظام اجتماعی چه اثری می‌گذارد؟

مباحث توحیدی اگر فقط در ذهن و جایگاه اندیشه باقی بماند، مانند بحث حاصل خیز بودن یا نبودن این زمین فایده‌ای ندارند.

پرورش احساس

رفتارهای توحیدی گاهی در حیطة عبادت‌های فردی است، مثل اینکه انسان عبادتی را برای خدا انجام دهد؛ مثلاً برای خدا نماز بخواند یا برای خدا مسجد و مدرسه بسازد.

مسجد بهلول

داستان معروفی است درباره بهلول که مرد عاقلی بود، ولی خودش را به دیوانگی زده بود و در همان عالم دیوانگی سربه‌سر بزرگان می‌گذاشت و حقایق را در قالب شوخی و طنز به آن‌ها می‌گفت (گفته‌اند که قوم و خویش و پسرعموی هارون هم بوده است). نزد هارون می‌رفت و در همان عالم دیوانگی حرف‌هایی می‌زد که هیچ عاقلی جرئت نمی‌کرد بگوید. یک وقتی از جایی می‌گذشت، دید که دارند مسجدی می‌سازند. رفت و به بانیان مسجد گفت: چه کار می‌کنید؟ گفتند: مسجد می‌سازیم.



گفت: مسجد برای چه می‌سازید؟ گفتند: مسجد را برای خدا می‌سازیم. پنهانی رفت و دستور داد تا تابلویی را روی سنگی درست کردند که روی آن نوشته شده بود «مسجد بهلول» و نیمه شب بدون این‌که کسی بفهمد آن را بر سردر مسجد نصب کرد. صبح فردا که مردم آمدند، دیدند بر سردر مسجد تازه‌ساز نوشته شده: مسجد بهلول. خود صاحب‌کارها آمدند و دیدند و ناراحت و عصبانی شدند و تابلو را برداشتند و شکستند. بعد بهلول را گرفتند و کتکش زدند و گفتند: این چه کاری بود که کردی؟! چرا نوشتی مسجد بهلول؟! گفت: چه عیبی داشت؟ گفتند: این همه پول خرج کردیم که مسجد به نام تو باشد؟! گفت: برای کی خرج کردید؟ برای خدا خرج کردید یا برای مردم؟ اگر برای خدا خرج کردید که خدا اشتباه نمی‌کند. اگر من نوشتم «مسجد بهلول» آیا خدا در حسنات من می‌نویسد؟ اما اگر برای مردم خرج کردید، پس چرا می‌گویید که ما برای خدا مسجد ساخته‌ایم؟! پس بر خودتان مطلب را مشتبه نکنید.^۱ گاهی توحید در حیطه عبادت‌های اجتماعی و سیاسی است؛ مثل این آیه که می‌فرماید: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ این ناظر به تمام عرصه‌های زندگی بشر است؛ یعنی جاری شدن توحید در عرصه زندگی فردی و در عرصه زندگی اجتماعی و سیاسی.

اگر نماز می‌خوانم ﴿لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ فقط برای خداست.

اگر مسجد می‌سازم ﴿لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ فقط برای خداست.

در عرصه سیاسی و اجتماعی هم باید تمام کنشگری‌های ما ﴿لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ باشد.

برای توضیح این بخش، به بیانی از حضرت آقا تمسک می‌کنم. رهبر معظم انقلاب علیه السلام در تبیین این بحث در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» می‌فرماید:

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۳۶۶.

تعهدی که توحید به فرد موحد یا به جامعهٔ موحد می‌دهد، از حد فرمان‌های شخصی و تکالیف فردی بالاتر است. تعهدی که توحید به یک جامعهٔ موحد می‌دهد، شامل مهم‌ترین، کلی‌ترین، بزرگ‌ترین، اولی‌ترین، اساسی‌ترین مسائل یک جامعه است. مثل حکومت، مثل اقتصاد، مثل روابط بین‌الملل، مثل روابط افراد با یکدیگر، که این‌ها مهم‌ترین حقوق اساسی است برای اداره و زندگی یک جامعه.^۱

رفتارسازی

عرصه توحید بسیار وسیع‌تر از اندیشه و ذهن انسان است. توحید فقط پاسخ‌گویی به یک سری سوالات اعتقادی نیست. با توجه به آیه **﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾** اگر توحید مربوط به عرصه سیاست و اجتماع است، پس نمی‌توانیم به حاکمیت غیر از امام معصوم در عصر حضور امام و غیر از ولی فقیه در عصر غیبت بر جامعه رضایت داشته باشیم.

مردم جامعهٔ اسلامی بعد از رحلت پیامبر ص، توحیدشان خدشه‌دار شد. آن‌ها اگر **﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾** را زندگی کرده بودند، نمی‌توانستند با غیر ولی خدا برای حاکمیت جامعه بیعت کنند.

در عصر غیبت امام معصوم ع نیز همین‌گونه است. بعضی گمان می‌کنند که مباحث مربوط به ولایت فقیه بدعتی از جانب امام خمینی ره است. نه عزیز من! حاکمیت فقیه بر جامعه، ثمرهٔ داشتن نگاه توحیدی است، نه ساختهٔ ذهنی حاکمان جمهوری اسلامی. اینکه امام خمینی ره می‌فرماید:

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه دهم، دسترسی در:



قضیه ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد. ولایت فقیه یک چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است. همان ولایت رسول الله ﷺ هست.^۱

بر مبنای ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ است؛ بر مبنای زندگی کردن قرآن است؛ بر مبنای رقم زدن یک جامعه توحیدی است؛ نه ساخته ذهنی امام خمینی ره.

ما عبارت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در سه سالگی بر زبان کودکانمان جاری می‌کنیم، ولی به آن بسنده نمی‌کنیم و به دنبال این هستیم که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از زبان، به ذهن و اندیشه، و از ذهن و اندیشه به قلب و باور جاری شود و از قلب و باور به رفتار و عمل ما در همه عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی سرایت یابد. ما به دنبال جاری کردن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در عرصه اقتصاد هستیم؛ ما به دنبال جاری کردن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در عرصه فرهنگ هستیم؛ ما به دنبال جاری کردن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در عرصه روابط بین‌الملل هستیم ما دنبال جاری کردن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در تمام شئون زندگی بشر بر روی این کره خاکی هستیم.

یکی از نتایج این توحید فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌ها، حاکمیت ولی خدا بر جامعه در عصر ظهور و غیبت امام معصوم علیه السلام است. اصل حاکمیت فقیه جامع‌الشرائط نیز بر مبنای همین توحید است. این سؤال که عده‌ای در ذهن خود و دیگران پرورش می‌دهند و دائماً به آن دامن می‌زنند که این اصل ولایت فقیه از کجا آمده؟ از ریشه سؤال باطلی است؛ چون جاری شدن توحید در تمام شئون زندگی بشر نیاز به تشکیل حاکمیت اسلام و شکل‌گیری تمدن اسلامی دارد. پس در هر زمان و هر مکان شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» را شنیدیم، بدانیم آن‌ها دارند شعار «مرگ بر اصل توحید» را فریاد می‌زنند.

۱. صحیفه امام ره، ج ۱۰، ص ۳۰۸.

«کشف الاسرار» اولین اثر مکتوبی است که امام خمینی علیه السلام در آن، ولایت مطلقه فقیه را بررسی کرده‌اند. این کتاب، دو سال پس از سقوط رضاشاه و تبعید او به جزیرهٔ موریس (۱۳۲۰ش) نوشته شده است. ایشان در این کتاب ضمن نفی مشروعیت همهٔ حکومت‌های غیراسلامی، حکومت آرمانی اسلامی و مصداق آن در عصر حاضر، یعنی «حکومت مطلقهٔ الهی اولی الامر» را ترسیم می‌کنند و می‌فرمایند:

تنها حکومتی که خود را حق می‌داند و با آغوش گشاده و چهرهٔ باز آن را می‌پذیرد، حکومت خداست که همهٔ کارش حق و همهٔ عالم و تمام ذرات وجود، حق خود اوست. به استحقاق او در هرچه تصرف کند، در مال خود تصرف کرده و از هرکس هرچه بگیرد، مال خود را گرفته و هیچ‌کس انکار این سخن را نتواند کرد؛ مگر آنکه به اختلال دماغ دچار باشد. این جاست که حال حکومت‌ها همه معلوم می‌شود و رسمیت حکومت اسلامی اعلان می‌گردد!

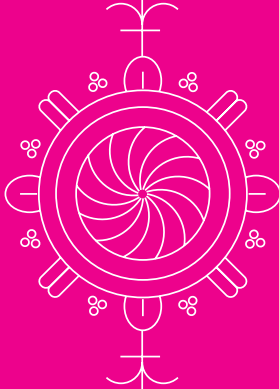
امام در نفی اولی الامری حکومت رضاخان، به معنای صحیح حاکم اولی الامر و ویژگی‌های او می‌پردازند و می‌فرمایند:

اولوالامر باید کسی باشد که در تمام احکام، از اول امارتش تا آخر کارهایش یک کلمه برخلاف دستورات خدا و پیغمبر نگوید و عمل نکند و حکومت او همان حکومت الهی که پیغمبر داشت، باشد. چنانچه از مقارن نمودن اطاعت این سه به هم معلوم شود که از یک سرچشمه آب می‌خورند.^۲ این نوع نگاه در حاکمیت از توحید سرچشمه می‌گیرد. از توحیدی فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌ها.

بیابید سطر سطر قرآن را زندگی کنیم.

۱. امام خمینی علیه السلام، کشف الاسرار، ص ۲۲۲. ۲. همان، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.





اطاعت از روی حماقت!

جزء ۹

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ^ط
فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

أعراف ۱۹۴

● عبادت انحصاری خدا



قُلْ لَا أَمَلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ
 الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثِرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ
 وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
 وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّهَا حَمَلًا
 خَفِيًّا فَامْرَأَتْ بِهِ فَلَمَّا أَتَقَلَّتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهَا لَنْ يَأْتِيَنَّ صَاحِبًا
 لَتَكُونَ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾ فَلَمَّا آتَتْهُمَا صَاحِبًا جَعَلَ لَهُ شُرَكَاءَ
 فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ أَيْشُرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ
 شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ
 يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ
 أَدْعَاؤُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صُمْتُونَ ﴿١٩٣﴾ إِنْ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ
 دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ
 يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ
 يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ ﴿١٩٥﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ آن کسانی که غیر از خدا، صدایشان می‌زنید [و از آن‌ها حاجت می‌خواهید و در خانه‌شان ضجه می‌زنید که کارتان را راه بیندازند.] ﴿عِبَادُ أَمْثَلُكُمْ﴾ قطعاً خودشان مثل شما بنده و نیازمندند. [نه نیاز خودشان و نه نیاز شما را نمی‌توانند پاسخ دهند.] ﴿فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ پس اگر شما [در حاجت خواستن از آن‌ها،] راست‌گو هستید [و گمان می‌کنید آن‌ها می‌توانند کاری برایتان بکنند!] پس آن‌ها را صدا بزنید و نیازتان را به ایشان بگویید و قاعدتاً باید حاجتتان را بدهند! [اما حتماً آن‌ها نمی‌توانند نیازهای شما را برآورده کنند؛ زیرا هیچ‌کسی غیر از خدا برطرف‌کننده نیازهای انسان نیست و همین دلیلی بر خدایی خدا در برابر دیگران است.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾

آن کسانی که غیر از خدا، صدایشان می‌زنید [و از آنها حاجت می‌خواهید و در خانه‌شان ضجه می‌زنید که کارتان را راه بیندازند]. قطعاً خودشان مثل شما بنده و نیازمندند. [نه نیاز خودشان و نه نیاز شما را نمیتوانند پاسخ دهند]. پس اگر شما [در حاجت خواستن از آنها] راست‌گو هستید [و گمان می‌کنید آنها می‌توانند کاری برایتان بکنند] پس آنها را صدا بزنید و نیازتان را به ایشان بگویید و قاعدتاً باید حاجتتان را بدهند! [اما حتماً آنها نمی‌توانند نیازهای شما را برآورده کنند؛ زیرا هیچ کسی غیر از خدا برطرف‌کننده نیازهای انسان نیست و همین دلیلی بر خدایی خدا در برابر دیگران است.]. (سوره مبارکه اعراف آیه ۱۹۴) آیا تا به حال به این سؤالات فکر کرده‌اید که آیا امکان دارد شخصی مسلمان باشد، دیندار باشد، اعمال عبادی‌اش را کامل انجام دهد، اما خداوند او را عذاب کند؟!

می‌شود کسی اهل تقوا باشد، مراقبه داشته باشد و از محرّمات الهی پروا کند، ولی مورد عذاب الهی قرار بگیرد؟

چه مسئله‌ای مورد غفلت یک فرد متدین قرار می‌گیرد که خداوند او را عذاب می‌کند؟

او که تقیدات دینی و مذهبی دارد، چه چیزی ندارد که همین نداشتن، او را لایق عذاب الهی می‌کند؟

روایتی که از امام باقر علیه السلام در کتاب شریف «کافی» آمده، به این سؤالات پاسخ داده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ»
خدای تبارک و تعالی فرموده است: هرآینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را که در اسلام

«دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ»

با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست، دینداری کند.

«وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً»

اگرچه آن رعیت نسبت به اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشد.

«وَلَأَغْفُوَنَّ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ»

و هرآینه عفو می‌کنم هر رعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل، از جانب خدا دینداری کند.

«وَإِنْ كَانَتْ الرَّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً»

اگرچه آن رعیت نسبت به خود ستمگر و بدکردار باشد.^۱

اقناع اندیشه

وقتی با توجه به مباحث جلسه گذشته، دایرة توحید را از حیطة ذهن و اندیشه و پاسخ‌گویی به یک سؤال اعتقادی صرف، وسیع‌تر در نظر بگیریم و اثرگذاری این مسئله مهم اعتقادی را از مسائل فردی، به مسائل کلان اجتماعی تعمیم دهیم، نمی‌توانیم در حاکمیت و زعامت فردی که از جانب خداوند نیست، دینداری کنیم؛ که اگر چنین کنیم، مورد عذاب پروردگار قرار می‌گیریم.

سؤال مهم این است که چرا ثمره این نوع نگاه توحیدی، نپذیرفتن ولایت و امامت غیرخدا و غیر ولی خدا می‌شود؟

ما می‌گوییم: بر مبنای توحید برگرفته از قرآن، در عصر غیبت امام معصوم، کسی غیر از ولی فقیه حق حکومت ندارد؛ چرا؟

شاید بگویید: اینکه توحید باید در مسائل اجتماعی خودش را نشان دهد، می‌پذیریم، اما اینکه توحید را به مسئله حاکمیت در جامعه گره بزنیم را از کجا آورده‌اید؟

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶.



می‌گوییم: از آیه ۱۹۴ سوره مبارکه اعراف؛ آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾؛ یقیناً کسانی که به جای خدا می‌پرستید، بندگان و مملوکانی ناتوان چون شما هستند.

در ((تفسیر نمونه)) در ذیل آیه مورد بحث آمده است:

این آیه و آیه بعد همچنان بحث‌های توحید و مبارزه با شرک را ادامه می‌دهد و پرستش غیرخدا را عملی سفیهانه و دور از منطق و عقل معرفی می‌نماید و... می‌گوید: «آنهايي را که شما جز خدا می‌خوانید (و عبادت می‌کنید و از آنان یاری می‌طلبید) بندگانى همچون خود شما هستند»

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾. بنابراین معنا ندارد که انسان در مقابل چیزی که مثل خود او محکوم قوانین طبیعت است، به سجده بیفتد و دست نیاز به سوی او دراز کند و مقدرات و سرنوشتش را در دست او بداند.^۱

آیا تا به حال دیده‌اید که گدایی برابر گدای دیگر سر خم کند؟! در مقابل گدایی دیگر خضوع کند؟ هرگز! مگر مضحک‌تر از این هم داریم؟ در نگاه قرآن کریم، عالم گداخانه است و همه هرچه باشند و هرکه باشند، سرتاپا فقر و نیازند. بر این اساس، هرکس سراغ هرکس رفت، گویی گدایی سراغ گدای دیگر رفته باشد؛ لذا فرمود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛ جز خدا هرچه و هر که را بخوانید ﴿عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾؛ بندگانى هستند همچون خود شما؛ یعنی همچون شما نادار و نیازمندان.

ما باید کسی را اطاعت کنیم و در مقابل کسی خضوع کنیم، ولایت و امامت و زعامت کسی را بپذیریم، اداره امور جامعه خود را به کسی بسپاریم، کسی باید اعلی‌حضرت ما باشد که یا خود، قدرت مطلق عالم است یا به این قدرت مطلق به گونه‌ای اتصال دارد. اطاعت و تبعیت غیرالهی، در حقیقت حماقت است.

۱. مکارم شیرازی، برگزیده تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۲۲.

نظر مقام معظم رهبری در «کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی»

مقام معظم رهبری در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» در این باره می‌فرماید:

بنابر اصل توحید، انسان‌ها حق ندارند هیچ‌کس و هیچ چیز جز خدا را عبودیت و اطاعت کنند. اطاعت آن قدرتی که از سوی خدا و نماینده خدا نباشد، اطاعت از آن مرکزی که آن مرکز، از مرکز قدرت پروردگار الهام نگرفته باشد، این در حد شرک است یا خود شرک است.^۱

بارها این جمله را از افراد و اقشار مخالف شنیده‌ایم که: چقدر زمان پهلوی خوب بود! هرکس که اهل دین و دیانت بود، تقیدات مذهبی خودش را داشت؛ مسجد می‌رفت؛ پای منبر می‌نشست؛ حجابش را رعایت می‌کرد؛ نذری اش را می‌داد و... و هرکس هم تقیدی به این مسائل نداشت و اهل چیزهای دیگر بود، زندگی خودش را می‌کرد!

این ادبیات و طرز تفکر به دلیل خطا در نگاه توحیدی است. باید **﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ﴾** را زندگی کرد. ما چون توحید را از حیطة ذهن و اندیشه، به مسائل فردی و مسائل کلان اجتماعی گسترش نداده‌ایم، نفهمیدیم اگر باتقواترین فرد عالم باشیم و به تعبیر روایت اول جلسه از زبان امام باقر **﴿بِرَّةٌ تَقِيَّةٌ﴾** باشیم، این دینداری که در سایه حکومت و امامت قدرت غیرالهی شکل گرفته، هر قدر هم کامل باشد **﴿لَا عُدَّةَ لَكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾** را از جانب پروردگار به دنبال خواهد داشت. خدا با این روش دینداری، متدین را عذاب می‌کند. در نگاه توحیدی قرآن که چند جلسه است در مورد آن بحث می‌کنیم، دینداری در کنار رهبری یک مجتهد که احکام الهی را در همه عرصه‌ها برای ما مشخص می‌کند، با دینداری در حکومت پادشاهی متفاوت است و دومی راه به جایی نمی‌برد.

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه دهم، دسترسی در: <https://manviate.ir/tohid3>



پس خلاصه بحث آن شد که هرکس قرآن را زندگی می‌کند و نور ایمان برگرفته از نور قرآن، برای او نورِ علی نور می‌شود، در سایه تعالیم قرآن کریم، خالق، مؤسس، مدیر، مدبر و همه‌کاره این جهان با عظمت را پروردگار می‌داند. توحید در نگاه چنین فردی فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌هاست و در حساس‌ترین مسائل اجتماعی اثرگذار است. کسی که این‌گونه موحدانه زندگی می‌کند، اطاعت و پیروی از غیرخدا و ولی خدا را حماقت می‌داند؛ چون بر مبنای قرآن معتقد است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾؛ یقیناً کسانی که به جای خدا می‌پرستید، بندگان و مملوکانی ناتوان چون شما هستند.

این اطاعت و پیروی فقط در مسائل حاکمیتی و از یک فرد خاص صورت نمی‌گیرد؛ بلکه گاهی اطاعت و پیروی از یک فرهنگ غیرخدایی، از یک سبک زندگی و شیوه تربیتی غیرالهی صورت می‌گیرد و اینها برای یک جامعه مانند پیروی و اطاعت از حاکمان غیرالهی خطرناک است.

شاید به ذهن برسد: کسی که در جلسه جزءخوانی قرآن در ماه مبارک رمضان شرکت می‌کند و تصمیم گرفته که قرآن را زندگی کند، از فرهنگ و سبک زندگی و تربیتی غیرالهی پیروی نمی‌کند.

اما باید توجه داشت که خیلی وقت‌ها این اتفاق می‌افتد و ما متوجه آن نیستیم!

پرورش احساس

یک نمونه کوچک از این پیروی و اطاعت فرهنگ غیرالهی، از مقایسهٔ دغدغه‌های پدران و مادران در دهه‌های مختلف کاملاً نمایان می‌شود؛ بزرگ‌ترهای جلسه قطعاً یادشان هست که در سال ۱۳۷۴ یک پسر بچه پنج‌ساله در برنامه‌های مختلف تلویزیونی حاضر می‌شد و آن قدر در مباحث قرآنی توانمند بود که از نظر خیلی‌ها شگفت‌انگیزترین کودک دنیا در عرصه حفظ قرآن بود.

«سید محمد حسین طباطبائی» را یادتان هست که علاوه بر حفظ تمام قرآن کریم با ترجمه، به بیان موضوعی آیات قرآن کریم، تفسیر و توضیح آیات با آیات دیگر، مکالمه با آیات قرآن کریم و روش بیان قرآن بر اساس شیوه اشاره نیز مسلط بود؟

آن روزها در کل کشور حفظ قرآن کریم توسط فرزندان، به دغدغه بسیاری از پدران و مادران مذهبی تبدیل شده بود؛ به گونه‌ای که تسلط بر کلام الله مجید توسط فرزندان خردسالشان، باعث افتخار والدین نزد دیگران می‌شد. این فرهنگ زیبا و ارزشمند سال‌ها در میان خانواده‌ها رونق داشت. سؤال خیلی‌ها این بود که از چه سنی فرزندان را در مؤسسات حفظ قرآن کریم ثبت‌نام کنند. اما پیروی و اطاعت از فرهنگ غیرالهی غرب که البته برای بعضی کاملاً ناخواسته اتفاق افتاده است، شرایط امروز جامعه ما را به کلی تغییر داده است. امروز دیگر برخی از والدین عزیز برای فرزندان خود به دنبال آموزشگاه‌های حفظ قرآن کریم نمی‌گردند. حفظ که به جای خود؛ بعضی از ما آن قدر در پیروی و اطاعت از فرهنگ غربی محو شده‌ایم که حتی به یادگیری قرائت قرآن کریم توسط فرزندانمان هم اهمیت نمی‌دهیم!

دغدغه برخی والدین تنها این شده که فرزندان را از چه سنی در کلاس‌های موسیقی، زبان‌های خارجی، مهارت‌های هنری و... ثبت‌نام کنند. چه بسا بعضی از این کلاس‌ها واقعاً مفید باشند، اما قرآن چه شد؟ کلاس قرآن چرا از برنامه کلاس‌های فرزندانمان خط خورد؟!

این ثمره پیروی و اطاعت از فرهنگ و سبک زندگی غیرالهی نیست؟ خداوند متعال در سوره مبارکه «مائده» تعبیر بسیار تندی برای کسانی که عبودیت طاغوت و فرهنگ آنها را دارند، بیان می‌فرماید. می‌خواهید یکی از اشرار عالم را به شما معرفی کنم؟ قرآن به چه کسانی «اشرار» گفته است؟



﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مُتُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ﴾

اشاره در فرهنگ قرآنی کسانی هستند که

﴿مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْحَنَازِيرَ﴾

خداوند آنها را لعنت کرده و بر آنها غضب نموده و عده‌ای از آنها را به شکل بوزینه و خوک مسخ کرده است.

﴿وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ﴾

کسانی که عبودیت طاغوت می‌کنند، در ردیف همان کسانی هستند که به بوزینه و خوک مسخ شده‌اند!

﴿أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^۱

اشاره گمراه، اینها هستند.

رفتارسازی

برای مقابله با فرهنگ طاغوت می‌بایست فرهنگ قرآنی در تمام لایه‌های اجتماعی زنده و پویا باشد. توحید در نگاه کسی که موحدانه در پناه قرآن زندگی می‌کند، فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌هاست و در حساس‌ترین مسائل اجتماعی اثرگذار است. چنین کسی اطاعت و تبعیت از غیر خدا و ولی خدا را حماقت می‌داند لذا نمی‌تواند در سبک زندگی و تربیتی از نسخه‌ای که قرآن را از زندگی اش حذف کرده تبعیت کند.

قرآنی که رسول الله ﷺ در مورد حافظان آن می‌فرماید:

«حَمَلَةَ الْقُرْآنِ هُمْ الْمَحْمُودُونَ بِرَحْمَةِ اللَّهِ، الْمُتَّبِعُونَ نُورَ اللَّهِ، الْمُعَلِّمُونَ كَلَامَ اللَّهِ مِنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهُ وَ مِنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهُ»؛ رحمت پروردگار مشمول حافظان قرآن می‌شود. آنان حافظان نور خدا و آموزگاران کلام الله هستند و دوستی با این افراد، دوستی با پروردگار خواهد بود.^۲

۲. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۵۴.

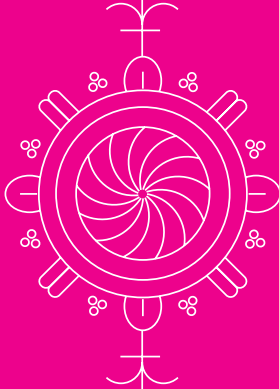
۱. مانده، آیه ۶.

قرآنی که حفظ آن، مقام استجاب دعا را برای حافظش به ارمغان می‌آورد. رسول خدا ﷺ در این مورد می‌فرماید: «مَنْ جَمَعَ الْقُرْآنَ فَإِنَّ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ دَعْوَةً مُسْتَجَابَةً إِنْ شَاءَ عَجَّلَهَا لَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنْ شَاءَ إِذْخَرَهَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ»؛ برای کسی که قرآن را گرد آورد (منظور حفظ قرآن است) نزد خدای متعال یک دعای مستجاب است؛ اگر (خدا) بخواهد در دنیا برایش مستجاب می‌کند و اگر بخواهد، برای آخرتش ذخیره می‌نماید.

این فرهنگ غنی و سبک زندگی اسلامی ماست. باید در جامعه اسلامی هدایت قرآنی و سبک زندگی اسلامی حاکم باشد؛ نه فرهنگ و سبک زندگی غربی! ما که از اول ماه مبارک رمضان قرارمان این بود که قرآن را زندگی کنیم، باید اگر می‌توانیم، خودمان و فرزندانمان را به حفظ این منبع نور الهی تشویق کنیم و اگر شرایط حفظ به هر علتی برایمان فراهم نبود، دست‌کم برای یادگیری قرائت صحیح قرآن توسط خود و فرزندانمان دغدغه داشته باشیم.

این پسندیده نیست که شیعه حتی توانایی نداشته باشد آیات کلام الله مجید را از روی صفحات قرآن، صحیح و بدون غلط بخواند. امیدوارم روزی برسد که تعداد قاریان و حافظان قرآن کریم در این کشور امام زمان عجل الله تعالی فرجه قابل شمارش نباشد.





ستاره‌ها در نبود خورشید می‌درخشند

جزء ۱۰

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا
أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

توبه ۳۱

● روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا



ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ﴿٢٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا
 الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً
 فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
 حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ
 مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ
 صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ
 النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ
 يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ
 اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
 وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ
 مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا
 لَأِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقبق



[هیچ کس جز خدای یکتا را نباید پرستید و اطاعت محض فقط از آن خداست؛ اما اهل کتاب غیر خدا را عبادت و اطاعت کردند!] **﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾** اهل کتاب، علما و عبادان را در کنار خدا، به خدایی گرفتند [و با اینکه می دانستند این عابدان و علما، واقعاً مطیع دستورات خدا نیستند، از روی تعصبات گروهی و قبیلی اطاعتشان کردند.] **﴿وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ﴾** و حضرت مسیح فرزند مریم را هم به خدایی گرفتند [تا بتوانند از زیر دستورات خدا برای مبارزه و جهاد شانه خالی کنند. مسیح بن مریم خدایی شد که «فقط» مهربان است و بعد از او دیگر، گناهان انسان های بی ایمان بخشیده شده و نیازی به تلاش و مبارزه نیست.] **﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾** درحالی که فقط به آن ها دستور داده بودیم خدای یکتا را پرستند [و این کارشان، شرک است] **﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾** هیچ کسی که قابل پرستش باشد، غیر از او نیست و او از این چیزهایی که شریکش می کنند منزه است [و نمی توان معبودی را، هم عرض او قرار داد و این را جزء دین دانست].



بینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

[هیچ‌کس جز خدای یکتا را نباید پرستید و اطاعت محض فقط از آن خداست؛ اما اهل کتاب غیر خدا را عبادت و اطاعت کردند!] اهل کتاب، علما و عابدانشان را در کنار خدا، به خدایی گرفتند [و با اینکه می‌دانستند این عابدان و علما، واقعا مطیع دستورات خدا نیستند، از روی تعصبات گروهی و قبیلگی اطاعتشان کردند.] و حضرت مسیح فرزند مریم را هم به خدایی گرفتند [تا بتوانند از زیر دستورات خدا برای مبارزه و جهاد شانه خالی کنند. مسیح بن مریم خدایی شد که «فقط» مهربان است و بعد از او، دیگر گناهان انسان‌های بی‌ایمان بخشیده شده و نیازی به تلاش و مبارزه نیست.] درحالی‌که فقط به آنها دستور داده بودیم خدای یکتا را پرستند. هیچ‌کسی که قابل پرستش باشد، غیر از او نیست و او از این چیزهایی که شریکش می‌کند منزّه است [و نمی‌توان معبودی را، هم‌عرض او قرار داد و این را جزو دین دانست. (سوره مبارکه توبه، آیه ۳۱)]

انگیزه‌سازی

برجی بلند برای کشتن خدا!

آوازه پیروزی موسی علیه السلام بر ساحران، در سراسر مصر پیچیده بود و ایمان آوردن ساحران به موسی نیز مزید بر علت شد تا موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر بیفتد و احتمال بیدار شدن توده‌های دربند بسیار زیاد باشد؛ پس باید افکار عمومی را به هر قیمتی از این مسئله منحرف می‌کردند.

فرعون در این زمینه با مشاوران خود مشورت کرد و سپس خطاب به اطرافیان و درباریان و مردم جامعه گفت: من خدایی غیر از خودم برای شما سراغ ندارم! و اینکه موسی ادعا دارد خدایی غیر از من وجود دارد، من آن خدا

را در زمین مشاهده نکردم. شاید در آسمان‌ها باشد؛ پس من احتیاط را از دست نمی‌دهم و برای بررسی در آسمان هم جست‌وجویی می‌کنم!^۱ سپس رو به وزیرش هامان کرد گفت: «هامان! قصر و برجی بسیار مرتفع برای من بساز تا به بالای آن بروم^۲ و خبری از خدای موسی بگیرم! هرچند من باور نمی‌کنم او راستگو باشد و فکر می‌کنم او از دروغگویان است». هامان دستور داد تا زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند در نظر بگیرند و پنجاه هزار مرد بنا و معمار برای این کار استخدام کرد تا وسایل کار را فراهم کنند. درهای خزانه دربار را باز گذاشت و اموال زیادی در این راه مصرف کرد و کارگران زیادی هم به کار گماشت؛ به طوری که در همه جا خبر ساخت این برج عظیم پیچید.

هرقدر این بنا بالاتر و بالاتر می‌رفت، مردم بیشتر به تماشای آن می‌آمدند و منتظر بودند ببینند که فرعون با این بنا چه خواهد کرد. بنا به قدری بالا رفت که بر تمام محیط اطرافش مسلط شد. بعضی نوشته‌اند معماران آن را چنان ساختند که از پله‌های مارپیچ آن، اسب‌سواری می‌توانست بر فراز برج قرار گیرد! هنگامی که ساختمان به پایان رسید و بیش از این توان بالا بردن آن را نداشتند، روزی فرعون با تشریفات به آنجا آمد و شخصاً از برج بالا رفت. هنگامی که به بالای برج رسید، نگاهی به آسمان کرد و منظره آسمان را همان‌گونه دید که از روی زمین صاف و معمولی می‌دید؛ کمترین تغییر و دگرگونی وجود نداشت!

۱. ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الظَّيْنِ فَاَجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَكْفُرُ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛ فرعون گفت: ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر) ای هامان! برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر بگیرم؛ هرچند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است. (قصص، آیه ۳۸).

۲. ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ﴾؛ فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسایلی دست یابم. (غافر، آیه ۳۶)



معروف است تیری به کمان گذاشت و به آسمان پرتاب کرد. تیر بر اثر اصابت به پرنده‌ای (یا طبق توطئه قبلی خودش) خون‌آلود شد و وقتی آن را برای فرعون آوردند، آغشته به خون بود. فرعون از برج پایین آمد و به مردم گفت: بروید و خیالتان راحت باشد؛ خدای موسی را کشتم!

حتما گروهی از ساده لوحان و مقلدان چشم و گوش بسته حکومت وقت این خبر را باور کردند و در همه جا پخش نمودند. و از آن، سرگرمی تازه‌ای برای اغفال مردم مصر ساختند.^۱

این همان اطاعت از روی حماقت است که از نگاه توحیدی قرآن فاصله دارد و جامعه نباید به چنین اطاعتی تن دهد. البته از مباحث جلسه گذشته روشن است که اینجا شخص فرعون مد نظر نیست؛ بلکه فرعون‌ها مراد بحث ما هستند. طاغوت‌ها نباید اطاعت شوند. اطاعت آن قدرتی که از سوی خدا و نماینده خدا نباشد، هر که می‌خواهد باشد، اطاعت از روی حماقت است. نکته مهم در ادامه این بحث توحیدی که از آیات قرآن برداشت می‌شود، این نکته است که این اطاعت از روی حماقت، عبادت غیر الله را به دنبال دارد. اطاعت بی‌قید و شرط از فرعون‌ها یعنی همان عبادت فرعون‌ها. اینکه طاغوت‌ها، از گذشته‌های دور تا این زمان توده‌های عوام مردم را برده و بنده خود می‌دانستند، به همین نکته مهم بازمی‌گردد.

اقناع اندیشه

آیه مورد بحث امروز ما ناظر به همین مسئله مهم است.

خداوند کریم در جزء دهم قرآن و در آیه ۳۱ سوره مبارکه توبه می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛ آنان دانشمندان

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۸۵.

و راهبان‌شان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به خدایی گرفتند؛ درحالی‌که مأمور نبودند، مگر اینکه معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست، پرستند. منزه و پاک است از آنچه شریک او قرار می‌دهند.

در «تفسیر نمونه»، در تبیین آیه مورد بحث چنین آمده است:

«عدی بن حاتم»^۱ می‌گوید: خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آمدم، در حالی که صلیبی از طلا در گردن من بود. به من فرمود: ای عدی! این بت را از گردنت بیفکن! من چنین کردم؛ سپس نزدیک تر رفتم و شنیدم این آیه را می‌خواند: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا...﴾. هنگامی که آیه را تمام کرد، گفتم: ما هیچ‌گاه پیشوایان خود را نمی‌پرستیم! فرمود: آیا چنین نیست که آنها حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کنند و شما از آنها پیروی می‌کنید؟ گفتم: آری، چنین است. فرمود: همین عبادت و پرستش آنهاست.^۲

ابن حاتم نمی‌داند اطاعت بی‌قید و شرط از کسی یا چیزی، حتی اگر عالمان و دانشمندان و عابدان امت باشند، همان عبادت است. گاهی فقط گمان می‌کنیم خدا را عبادت می‌کنیم، درحالی‌که اطاعت ما از غیر خدا عبادت ما را نیز متوجه غیر خدا کرده است.

«رُهَبَان» جمع «راهب» یعنی کسی که خود را به لباس رهبیت و ترس از خدا درآورده باشد؛ ولی اغلب درباره عابدان نصاری استعمال می‌شود. و «احبار» جمع «حبر» - به فتح اول و هم به کسر آن - به معنای دانشمند است؛ ولی اغلب درباره علمای یهود به کار می‌رود. آیه می‌فرماید: اینها به جای اطاعت از خدا احبار و راهبان را اطاعت می‌کنند و بدون هیچ قید

۱. پسر حاتم طائی معروف.

۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۶۴.



و شرطی به گفته‌های آنان عمل می‌کنند و حال آنکه جز خدا از هیچ‌کس چنین اطاعتی سزاوار نیست.^۱

خداوند در این آیه می‌خواهد به ما بگوید: هر آن‌کس که قرآن را زندگی کند، خالق، مؤسس، مدیر، مدبر و همه‌کاره این جهان با عظمت را خداوند بزرگ می‌داند و سررشته زندگی را به خداوند سپرده است. توحید در نگاه چنین فردی، فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌هاست و در حساس‌ترین مسائل اجتماعی اثرگذار است. چنین کسی اطاعت و پیروی از غیرخدا و ولی خدا را حماقت می‌داند؛ چراکه این اطاعت، یعنی عبادت غیرخدا و موحد نمی‌تواند غیر خدا را عبادت کند.

ستاره‌ها در نبود خورشید می‌درخشند

زمین که پشت به خورشید می‌کند، شب می‌شود، و شب که شد، آسمان غرق ستاره است و هر ستاره‌ای با چشم‌ک زدن جلب توجه می‌کند و ما را به تماشای خودش می‌خواند. جالب است که تمام این ستاره‌ها کار یک لحظه خورشید را نمی‌کنند؛ نه روشنایی بخشنند مثل خورشید، نه گرما بخش و حیات بخش‌اند. ولی همین زمین وقتی که رو به خورشید کرد و روز شد، دیگر هیچ خبری از ستاره‌ها نیست و تمام زمین غرق نور و صحنه جنبش و حرکت و تلاش و تکاپو خواهد شد. رابطه بین خلق و خالق همین‌گونه است. آنکه به خداوند رو می‌کند و در سایه قرآن کریم، توحید را زندگی می‌کند، نمی‌تواند به واسطه اطاعت از غیرخدا، غیر او را عبادت کند. عبادت غیرخدا برای موحد، مانند ستاره‌ها در شب تاریک است. اگر فضا ظلمانی شد، در این فضای ظلمانی، افرادی با کوچک‌ترین هنر برای انسان‌ها جلب توجه می‌کنند و خودشان را در جایگاه رهبری و راهبری قرار می‌دهند؛ مثلاً چون صدای خوبی دارد، پس در مسائل اجتماعی و سیاسی هم راهبری می‌کند؛ درحالی‌که نه علمش را دارد و نه عملش را.



نظر مقام معظم رهبری در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»

رهبر معظم انقلاب اسلامی علیه السلام در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» می‌فرماید:

همه انبیا علیهم السلام آمدند تا مردم را موحد کنند. موحد کنند یعنی چه؟ یعنی زنجیر اطاعت غیرخدا را از دست و گردن آن‌ها باز کنند.^۱

وقتی با خود قرار می‌گذاری که قرآن را زندگی کنی، بنابر فرهنگ قرآنی اطاعت بی‌قید و شرط از یک موجود غیرخدا، هرچه می‌خواهد باشد، یک مقام سیاسی، یک فوتبالیست یا بازیگر مشهور، یک همسر یا دوست محبوب و... می‌شود عبادت غیرخدا و نتیجه آن، طبق این روایتی که می‌خواهم برایتان بخوانم، می‌شود هابویه.

پرورش احساس

روزی حضرت عیسی علیه السلام و حواریون به روستایی رسیدند و دیدند اهل آن روستا و پرندگان و حیوانات آن، همه مرده‌اند. عیسی علیه السلام به همراهان فرمود: معلوم است که اینها به عذاب الهی کشته شده‌اند. اگر آنها به تدریج مرده بودند، همدیگر را به خاک می‌سپردند.

حواریون گفتند: ای روح خدا! از خداوند درخواست کن که اینها را زنده کند تا علت عذابی را که به سراغ آنها آمده، برای ما بیان کنند، تا ما از کرداری که موجب عذاب الهی شود، دوری کنیم.

حضرت عیسی علیه السلام از درگاه خدا خواست تا آنها را زنده کند. از جانب آسمان به او ندا آمد: آنان را صدا بزن. عیسی علیه السلام بالای تپه‌ای رفت و فرمود: ای مردم روستا! یک نفر از آنها زنده شد و گفت: بلی، ای روح و کلمه خدا.

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه یازدهم، دسترسی در:



عیسی علیه السلام فرمود: وای به حال شما! کردار شما چه بوده که این گونه دستخوش بلای عمومی گردیده‌اید؟!
مرد زنده شده گفت: چهار چیز ما را مشمول عذاب الهی کرد که یکی از آن‌ها پرستش طاغوت بود.

عیسی علیه السلام فرمود: طاغوت را چگونه می‌پرستیدید؟
مرد زنده شده گفت: ما از گنه‌کاران پیروی می‌کردیم.
عیسی علیه السلام فرمود: عاقبت کارتان چگونه پایان یافت؟
مرد زنده شده گفت: شبی با خوشی به سر بردیم و صبح آن در «هاویه» افتادیم.
عیسی علیه السلام فرمود: هاویه چیست؟
مرد زنده شده گفت: هاویه، سچین است.

عیسی علیه السلام فرمود: سچین چیست؟
مرد زنده شده گفت: سچین، کوه‌های گداخته به آتش است که تا روز قیامت شعله‌ورند.

عیسی علیه السلام فرمود: وقتی به هلاکت رسیدید، چه گفتید و مأموران الهی به شما چه گفتند؟

مرد زنده شده گفت: گفتیم ما را به دنیا بازگردانید تا کارهای نیک در آن انجام دهیم و زاهد و پارسا گردیم، اما به ما گفته شد که دروغ می‌گویید!
عیسی علیه السلام فرمود: وای به حال شما! چه شد که غیر از تو، شخص دیگر از این هلاک شدگان با من سخن نگفت؟!

مرد زنده شده گفت: ای روح خدا! دهان همه آنها با دهنه آتشین بسته شده و آنها به دست فرشتگان خشن، گرفتار می‌باشند. من در دنیا در میان آنها زندگی می‌کردم، ولی از آنها نبودم. تا وقتی که عذاب عمومی فرا رسید و مرا نیز فراگرفت. اکنون به تار مویی در لبه پرتگاه دوزخ آویزانم و نمی‌دانم که از آنجا در میان دوزخ واژگون می‌شوم، یا نجات می‌یابم.

عیسی علیه السلام رو به حواریون کرد و فرمود:

«يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ أَكُلُ الْحُبْزِ الْيَابِسِ بِالْمِلْحِ الْجَرِيشِ وَالتَّوْمُ عَلَى الْمَزَابِلِ، خَيْرٌ كَثِيرٌ مَعَ عَافِيَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ ای دوستان خدا! خوردن نان خشک با نمک زبر و خشن، و خوابیدن بر روی خاشاک‌های آلوده، بسیار بهتر است، اگر همراه عافیت و سلامتی دنیا و آخرت باشد.^۱

دانستیم که اطاعت از طاغوت، مساوی با بندگی و پرستش طاغوت شمرده شده و علت عذاب الهی است، تا جایی که به بیان حضرت عیسی علیه السلام پیروی و اطاعت غیر خدا چون مستلزم عبادت غیر خداست، عافیت دنیا و آخرت را به خطر می‌اندازد.

رفتارسازی

برخی در دنیای امروز هم با اطاعت بی‌قید و شرط در بعضی مسائل، بدون اینکه متوجه باشند، خود را عبد و بنده غیر خدا کرده‌اند. از جمله چیزهایی که اگر اطاعتش کردی، ناگزیر عبادتش را هم کرده‌ای، سنت‌ها و آداب است. حال سؤال این است که به کدام سنت‌ها و آداب عمل کنیم و به کدامشان عمل نکنیم؟

سنت‌ها، قانون‌ها و آداب و رسوم باید الهی باشند تا بتوانیم در حال اطاعت و تبعیت از آن‌ها مشغول عبادت خدا باشیم. مثل همین سنت حسنه و نیکوی دید و بازدید در عید نوروز که این روزها همه ما به این سنت باستانی عمل می‌کنیم. عمل به چنین آداب و رسومی قطعاً عبادت غیرخدا را در پی ندارد؛ چرا که خودش زمینه یک عمل الهی به نام «صله رحم» را برای ما فراهم می‌کند. خیلی از ما اگر این عید باستانی و سنتی نوروز نبود، سالیان سال از اقوام و آشنایان نسبی و سببی خود احوالی نمی‌پرسیدیم. همین سنت دید و

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۸.



بازدید عید، دو نفر یا چند نفر را که چندین سال با هم قهر بوده‌اند را سر سفره عید آشتی داده و از قطع رحم که حرام شرعی است، جلوگیری می‌کند. پایبندی به چنین آداب و رسوم مسلماناً عبادت غیر خداوند نیست.

اما پایبندی به یک سری از رسوم و سنت‌ها ما را عبد طاغوت می‌کند. در امر ازدواج، سنت‌هایی وجود دارد که همه ما می‌دانیم غلط است؛ اما خودمان آن‌ها را انجام می‌دهیم و از این رسم غلط اطاعت می‌کنیم و در واقع داریم طاغوت را عبادت می‌کنیم؛ مثل:

۱. مهریه سنگین؛ ۲. جهیزیه سنگین؛ ۳. تجملات زیاد؛ ۴. اسراف؛ ۵. خرید از مکان‌های مشهور به گرانی؛ ۶. برگزاری مراسم در هتل‌ها و سالن‌های پرخرج؛ ۷. لباس عروس گران قیمت؛ ۸. به رخ کشیدن ثروت‌ها و....

این‌ها سنت‌ها و آداب و رسوم غلطی است که هر کدام از ما درباره اشتباه بودنشان می‌توانیم ساعت‌ها صحبت کنیم، اما در جامعه ما اتفاق می‌افتد. در حالی که اگر با قرآن زندگی کنیم، آن‌ها را رها خواهیم کرد. کسی که با قرآن زندگی کند، اطاعت و پیروی از غیر خدا و غیر ولی خدا را حماقت می‌داند؛ آن غیر هر چه می‌خواهد باشد؛ چرا که این اطاعت، یعنی عبادت غیر خدا و موحد نمی‌تواند غیر خدا را عبادت کند.

یکی از کسانی که آداب و رسوم عرب جاهلی را پیروی و اطاعت نکرد تا فقط خداوند را عبادت کرده باشد، حضرت خدیجه علیها السلام است. اعراب برای ثروت، نژاد، زبان و... امتیاز ویژه‌ای قائل بودند و از این رو کسانی که نژاد اصیل عربی و ثروت زیاد و زبان فصیح داشتند، در طبقات بالای زندگی قرار می‌گرفتند.^۱ حضرت خدیجه علیها السلام همه این محاسبات را برهم زد. او از ثروتش برخلاف رسوم عرب جاهلی برای فخر فروشی بر مردم بهره نبرد؛ بلکه با خرج کردن این ثروت در راه

۱. احمد العلی، عرب کهن در آستانه بعثت، ص ۱۷۴؛ جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۷، ص ۲۶.

پیامبر ﷺ برای خود «فخر خدای مردم» را به دست آورد. تاریخ‌نویسان مظاهر ثروت حضرت خدیجه ﷺ را در سه مورد ذیل شمرده‌اند:

۱. هشتاد هزار شتر، اموال تجارتنی او را به اطراف و اکناف جزیره العرب و خارج از آن، از مصر و حبشه و روم و شام و... حمل می‌کردند.

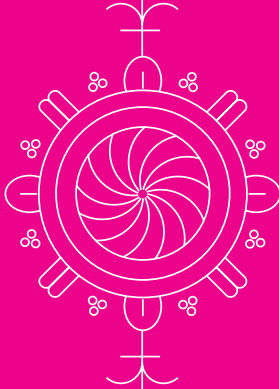
۲. بارگاهی از حریر سبز با طناب‌های ابریشم بر بام خانه باشکوهش برافراشته بود و در آنجا از مردم، از زن و مرد که در رفت‌وآمد بودند، پذیرایی می‌شد، و او به زیردستانش کمک‌های شایان می‌نمود.

۳. چهارصد غلام و کنیز، امور زندگی ایشان را رسیدگی و سرپرستی می‌کردند، و دستگاه عریض و طویل زندگی حضرت خدیجه ﷺ را اداره می‌نمودند.

ثروت ثروتمندان آن عصر مانند: ابوجهل، عقبه بن ابی معیط، صلت بن ابی‌یهاب، ابوسفیان و... در مقایسه با ثروت خدیجه ﷺ بسیار ناچیز بود.^۱ اما ایشان همه این ثروت را در راه پروردگار هزینه کردند و برخلاف رسوم اعراب هیچ‌وقت برای فخرفروشی به کار نبردند.

ان شاء الله به حق حضرت خدیجه ﷺ توفیق پیدا کنیم که قرآن را زندگی کنیم.





توهم تفاوت‌ها

جزء ۱۱

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَزِيزُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي
الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یونس ۶۸

● توحید و نفی اختلاف طبقاتی



با توجه به دشوار بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا
تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ
لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ
لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾ *

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلٌّ لَّهُمُ تُؤْمِنُوا وَلَا كِن قُولُوا أَسَلَمْنَا وَمَا يَدْخُلُ
الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ
شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾ قُلْ أَعْلَمُونَ اللَّهُ بِدِينِكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

﴿١٦﴾ يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسَلِمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ
يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَىٰكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ إِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾



حفظ کنیم



قرآنت تحقّق



﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ ای مردم، [هیچ کدام از معیارهای پوچ بشری، معیار برتری شما بر هم و جواز غیبت و تعصب و تندی و سوءظن و... نیست. این گناهان که سبب اختلافات در جامعه است، همواره ریشه در توهم‌های پوچ برتری یک طائفه بر طائفه دیگر از مردم، با این معیارهای پوچ را دارد] ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى﴾ همانا ما شما را از یک مرد و زن واحد خلق کردیم [و همه هم خون و برابرید] ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ و خودمان شما را در قالب ملتها و قبیله‌ها تفکیک کردیم، تا این تفکیک باعث شناخت بیشتر شما از هم گردد] و نه اینکه عامل برتری طلبی بر یکدیگر باشد. [إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾ تنها معیار برتری و گرامی‌تر بودن نزد خدا [که برتری واقعی است]، تقوا است و با تقواترین شما، گرامی‌ترین نزد خداست. ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ همانا خداوند دانا و باخبر [از همه چیز، از جمله ملاک‌های واقعی برتری شما نسبت به یکدیگر] است.



بینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ هُوَ الْعَزِيْزُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ
اِنْ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بِهٰذَا اَتَقُوْلُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾

[مشركان] گفتند: خدا فرزندی گرفته [تا طبقات اجتماعی ایجاد کنند و به این واسطه، اطاعتِ خدا را دور بزنند و برای خود امتیازات ویژه قرار دهند]. اما خدا از این حرف‌های باطل منزّه و پاک است، خدا به فرزند هیچ نیازی ندارد. همه انسان‌ها در برابر خدا، مساوی و باید بندهٔ او باشند. تنها بی‌نیاز در عالم خداست. [همهٔ آنچه در آسمان‌ها و زمین است، مال اوست. شما که ادعای فرزند داشتن برای خدا میکنید، بر حرفتان دلیلی ندارید. آیا چیزی را که نمی‌دانید، به خدا نسبت می‌دهید؟! (سوره یونس، آیه ۶۸)]

انگیزه‌سازی

جملاتی از کتاب تلمود

هنگام مطالعه درباره ادیان مختلف به مطالبی برمی‌خوریم که باور آن‌ها سخت است؛ مثلاً در مورد اعتقادات یکی از ادیان الهی چنین آمده است:

کشتن مسیحی، از واجبات مذهبی ماست. حیات و زندگانی دیگران ملک یهود است، چه رسد به اموال آن‌ها! هرگاه غیریهودی احتیاج به پول داشته باشد، آن قدر باید از او ربا و نزول گرفت که تمام دارایی خود را از دست بدهد.

اسرائیلی در نزد خداوند بیش از ملائکه محبوب و معتبر است. اگر غیریهودی، یک یهودی را بزند، چنان است که به عزت الهیه جسارت کرده است و جزای چنین شخصی جز مرگ چیز دیگری نیست و باید او را کشت. غیریهودی هرچند صالح و نیکوکار باشد، او را باید کشت. تا

می‌توانید از غیر یهود بکشید و اگر دستتان به کشتن او رسید و او را نکشتید، مرتکب خلاف شده‌اید!

ارواح یهودی، از ارواح دیگران افضل است؛ زیرا ارواح یهودی جزء خداوند است! روح‌های یهودی نزد خدا عزیزتر است؛ زیرا ارواح دیگران شیطانی و مانند ارواح حیوانات است.

بر یهود لازم است که املاک دیگران را خریداری کند تا آن‌ها صاحب ملک نباشند و همیشه سلطه اقتصادی برای یهود باشد. اجانب (غیریهودیان) مانند سگ هستند و برای آن‌ها عیدی نیست؛ زیرا عید برای اجنبی و سگ خلق نشده است. سگ افضل از غیریهودی است؛ زیرا در اعیاد باید به سگ نان و گوشت داد، ولی نان دادن به اجنبی حرام است. خانه‌های غیریهودی به منزله طویله است. اجانب دشمن خدا و مثل خنزیر (خوک) قتلشان مباح است. اجانب برای خدمت کردن یهود، به صورت انسان خلق شده‌اند.^۱

این جملات قسمتی از نوشته‌های کتاب «تلمود» است. خاخام‌های یهودی طی سال‌های متممادی شرح‌ها و تفسیرهای خودسرانه و گوناگونی بر تورات نوشته‌اند که همه آن‌ها را خاخام «یوخاس» در سال ۱۵۰۰ میلادی جمع‌آوری نموده و به اضافه چند کتاب دیگر، در قالب کتابی به نام «تلمود» یعنی تعلیم دیانت و آداب یهود، منتشر کرده است.

این کتاب نزد یهود بسیار مقدس و در ردیف «تورات» و «عهد عتیق» قرار دارد؛ بلکه از تورات هم بالاتر است. چنان‌که «گرافت» می‌گوید: «بدانید که گفتار خاخام، از گفتار پیامبر بالاتر است».^۲

۱. حسینی شیرازی، دنیا بازیچه یهود، ص ۱۴۰-۱۲۹.

۲. توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۰۳-۱۰۶.



افناع اندیشه

فرزندان خدا!

سؤال مهم این است:

چه عاملی مقدمه شکل گرفتن چنین باورهای غلط و خطرناکی در ذهن صهیونیست‌های مثلاً یهودی شده است؟ از چه زمانی این خودبرتربینی و تفاوت با دیگران، آن‌هم در حدی که کشتار و جنایت را توجیه کند، برای آن‌ها شکل گرفته است؟

شکل‌گیری این باورها و اعتقادات به زمانی برمی‌گردد که یهودیان، خود را قوم برتر می‌دانستند؛ تا جایی که به خود لقب «فرزندان خدا»^۱ داده بودند. اصلاً به همین دلیل است که می‌گویند: تمام اقوام دیگر باید در خدمت یهود باشند. وقتی در یک جامعه، قوم یا گروهی خود را فرزند خدا معرفی می‌کنند و خود را نورچشمی خدا می‌دانند، در واقع، می‌خواهند از بالا به پایین به دیگران نگاه کنند. می‌خواهند شأن و جایگاهی برای خود دست‌وپا کنند. می‌خواهند برای خود حقی ویژه در نظر بگیرند. بعضی می‌خواهند به بعضی دیگر بفهمانند شما در تراز ما نیستید و این موجب فساد در جامعه می‌شود.

خداوند در قرآن و در آیه مورد بحث امروز شدیداً این مسئله فسادانگیز را نهی می‌کند و جلوی این تفکر را می‌گیرد و می‌فرماید:

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ هُوَ الْعَزِيزُ الَّذِي مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ يَّبْدِئُ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ [مشرکان بر پایه گمان واهی خود] گفتند: خدا برای خود فرزندی گرفته است! او منزّه از هر عیب و نقصی است؛ او از هر چیزی بی‌نیاز است؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است، در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست؛ نزد شما بر این ادعا [ی پوچ] هیچ دلیل

۱. ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرٰنَىٰ نَحْنُ أَبْنٰؤُا لِلَّهِ وَأَحِبُّوهُ...﴾؛ مانند، آیه ۱۸.

و برهانی نیست، آیا چیزی را از روی جهل و نادانی به خدا نسبت می‌دهید؟! عده‌ای با توهّم خاص پنداشتن خود، به خاطر رابطه خاصی که با خداوند یا هر کس دیگری دارند، می‌خواهند در قبال دیگر افراد جامعه، برای خود تفاوت و برتری ایجاد کنند؛ اما خداوند می‌خواهد این تفاوت‌ها را ریشه‌کن کند؛ چرا که ظلم‌ها به خاطر همین توهّم تفاوت‌ها شکل می‌گیرد. یهودیان چون توهّم داشتن رابطه خاصی با خدا دارند، خود را برتر از اقوام دیگر می‌بینند و این توهّم خودبرتربینی سبب ظلم‌های زیادی می‌شود. سرباز اسرائیلی به راحتی نوزاد فلسطینی را زیر پوتین نظامی خود له می‌کند و می‌رود؛ چون توهّم خودبرتربینی دارد؛ توهّم خودبرتربینی نسبت به دیگران به خاطر داشتن توهّم رابطه خاصی با خداوند بزرگ است.

مرگ بر چنین توهمی!

جامعه توحیدی نباید این‌گونه باشد. در جامعه توحیدی برتری بر اساس رابطه‌ها و شرایط خاص افراد شکل نمی‌گیرد.

توهّم برتری در دنیای امروز بسیار دیده می‌شود. برخی از صاحبان ثروت و قدرت توهّم برتری بر دیگران دارند و خود را تافته جدا بافته از مردم می‌دانند. این توهّم، آن‌ها را متوقع هم کرده است. توقع دارند مردم و سرمایه‌های مردمی در خدمت آن‌ها باشند. چون ثروت دارند، چون قدرت دارند، چون آقازاده فلان مسئول کشوری یا لشکری هستند، چون رفیق گرمابه و گلستان فلان نماینده مجلس هستند، خود را برتر می‌بینند.

رهبر معظم انقلاب اسلامی در این باره در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» می‌فرماید:

همه جهان از آن اوست؛ یعنی از آن خدا و آدمیان همه فقیران درگاه اویند. همه از او باید بخواهند؛ همه از او باید بگیرند؛ همه باید دست



نیاز به سوی او باز کنند و همه در اینجا یکسانند. امام سجاد علیه السلام هم که فرزند پیغمبر و فرزند امیرالمؤمنین و فرزند فاطمه زهرا و فرزند حسین بن علی علیه السلام است، او هم باید بنالد، زار بزند، اشک بریزد و می‌کند این کار را. یک آدم غیروابسته به این خاندان پاک هم در مقابل خدا همین جور باید زار بزند.^۱

آقازادگی در نگاه توحیدی، عامل برتری نیست. حضرات اهل بیت علیهم السلام آقازاده به تمام معنا بودند؛ اما این آقازادگی‌شان عامل برتری جویی آن‌ها نسبت به امکانات و جایگاه دنیایی از بقیه مردم نبود.

نامه ۴۱ نهج البلاغه

عبدالله بن عباس، پسرعمو، شاگرد، رفیق و همراز و محب واقعی علی علیه السلام بود. وقتی خطایی از آن بزرگوار سرزد و مقداری از اموال بیت‌المال را که فکر کرده بود سهم خود اوست، برداشته و به مگه رفته بود، امیرالمؤمنین علیه السلام نامه‌ای به او نوشت که بیانات حضرت در این نامه بسیار جلب توجه می‌کند. ایشان را بواسطه نامه ۴۱ نهج البلاغه خطاب به عبدالله بن عباس می‌فرماید:

«فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْزُقْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ»؛ از خدا پروا کن و اموال این قوم را به ایشان بازگردان.

«فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمَكَّنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأُعْذِرَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ»؛ اگر برنگردانی، آن‌گاه خداوند به من قدرت دستیابی به تو را بدهد، کاری می‌کنم که عذر در پیشگاه خدا درباره تو پذیرفته باشد.

«وَلَا تُصِرَّتْكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا صَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ»؛ و با شمشیرم گردنت را بزنم؛ شمشیری که احدی را با آن نزدم، جز اینکه وارد جهنم شد.

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه دوازدهم، دسترسی در:

«وَاللَّهُ لَوَ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لُهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ
وَلَا ظَفِيرًا مِثِّي بِإِزَادَةٍ»؛ به خدا قسم، اگر حسن و حسینم آنچه را تو انجام دادی
انجام می‌دادند، از من نرمشی نمی‌دیدند و به مرادی نمی‌رسیدند.
«حَتَّىٰ أَحَدُ الْحَقِّ مِنْهُمَا وَارِيحَ الْبَاطِلِ عَن مَّظْلَمَتَيْهِمَا»؛ تا اینکه حق را از آنان
بازستانم و باطلی را که از ستمشان به وجود آمده، نابود سازم.
این منطق توحید است. در جامعه توحیدی هیچ‌کس بر دیگری برتری ذاتی
ندارد. حتی اگر حسنین علیهم‌السلام باشند. انتساب به ثروت و قدرت، تفاوت با دیگران
را به وجود نمی‌آورد؛ بلکه کیفیت عبودیت و طاعت در برابر الله جل جلاله
انسان‌ها را متفاوت می‌کند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبِّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ آبَاكُمْ وَاحِدٌ»؛ ای مردم! به‌درستی که پروردگار
شما یکی است و پدر شما یک نفر (حضرت آدم) است.
«لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجْمِيٍّ وَلَا لِعَجْمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ»؛ پس عرب بر عجم و عجم بر
عرب فضیلتی ندارد.

«وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ»؛ و (نژاد) سرخ بر سیاه، و سیاه بر
سرخ نیز.

«إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»؛ مگر به سبب تقوا و
پرهیزکاری، چنان‌که باری تعالی فرمود: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».
وقتی ما معتقدیم که خالق و معبود یکی است، یعنی ناگزیر مردم، همه
در یک صف هستند؛ یک گروه و یک طبقه می‌باشند و به‌خودی‌خود، کسی بر
دیگری برتری ندارد.



پرورش احساس

داستان موسی علیه السلام و همنشین او در بهشت

حضرت موسی علیه السلام هنگام مناجات با خدا، از خداوند درخواست کرد که همنشین وی را در بهشت معرفی کند تا او را بشناسد. خطاب آمد: ای موسی! در فلان ناحیه، کوچه فلان و فلان مغازه برو، کسی که در آنجا مشغول کار است، او رفیق تو در بهشت خواهد بود.

حضرت موسی علیه السلام سراغ او رفت. دید جوانی است قصاب. از دور مراقب بود تا ببیند او چه عمل شایسته‌ای دارد؛ اما چیز فوق‌العاده‌ای از او مشاهده نکرد. شب هنگام که جوان محل کار را ترک می‌کرد، حضرت موسی بدون آنکه خود را معرفی کند، نزد جوان آمد و از او خواست تا شب را مهمانش باشد. حضرت موسی علیه السلام می‌خواست بدین طریق رمز و راز کار او را دریابد و ببیند آن جوان چه عبادت‌هایی در خلوتگاه انجام می‌دهد که به درجه همنشینی با پیامبر خدا رسیده است.

جوان همین که وارد منزل شد، قبل از هر چیز غذایی آماده کرد. آن‌گاه سراغ پیرزنی از کارافتاده رفت که دست و پایش فلج شده، قدرت حرکت و جابه‌جا شدن را نداشت. با صبر و حوصله غذا را لقمه‌لقمه به دهانش می‌گذاشت. او را شست‌وشو داد و لباسش را عوض کرد و سر جایش گذاشت. موسی هنگام خداحافظی، خود را معرفی کرد و پرسید: این زن کیست؟ وقتی به او غذا دادی، نگاهی به آسمان انداخت و کلماتی بر زبان جاری کرد؛ آن کلمات چه بود؟ جوان گفت: این زن، مادرم است. هر بار که به او غذا می‌دهم و او را سیر می‌کنم، درباره‌ی من دعا می‌کند و می‌گوید: خدایا، او را همنشین موسی بن عمران در بهشت برین قرار بده.

موسی به جوان مژده داد که دعای مادر درباره‌ی تو مستجاب گردیده است.^۱

۱. میرعظیمی، حقوق والدین، ص ۲۲۶؛ خسروی، پند تاریخ، ج ۱، ص ۶۸؛ نیلی‌پور، بهشت اخلاق، ج ۲، ص ۵۴۴.

تعجب نکنید! این منطق توحید است. در نگاه توحیدی، یک بازاری که اهل عمل صالح باشد، می‌تواند همنشین پیامبری در بهشت برین باشد. فقط سعی و تلاش انسان‌ها در راه خدا ملاک رسیدن به جایگاه‌های ویژه است.

رفتارسازی

زن، زندگی، آزادی

اما دشمنان اسلام و نظام اسلامی از همین ایجاد توهم برتری، در فتنه اخیر با شعار «زن، زندگی، آزادی» استفاده کردند و خواستار رفع ظلم از جامعه زنان در اسلام و ایران شدند!

آن‌ها می‌گفتند چرا به زن این قدر ظلم شده؟!

چرا زنان آزاد نیستند؟!

چرا حجاب برای زنان باید اجباری باشد؟!

و شبهات بسیار دیگر...

باید گفت: همان‌طور که توضیح داده شد، در اسلام هیچ‌گونه برتری میان جنس مرد و زن وجود ندارد و اسلام با تبعیض میان زن و مرد مخالف است. خداوند زن را مظهر محبت و ایثار قرار داده تا بتواند در تربیت نسل و انسان کامل توانا باشد، که اگر این‌گونه نبود، هیچ مادری فرزندان خود را تحمل نمی‌کرد. خدا مرد را کوه اقتدار قرار داده تا بتواند در جامعه تلاش کند، رزق حلال کسب کند و حامی و مراقب ناموس و خانواده باشد.

برای مثال: دو ماشین را در نظر بگیرید؛ یک ماشین سواری و دیگری ماشین حمل بار. هر دو ماشین هستند؛ هر دو وسیله جابه‌جایی‌اند؛ هر دو کارایی دارند و مورد نیاز زندگی امروزند. از این جهت‌ها با هم برابرند، اما به هیچ عنوان شبیه هم نیستند؛ چون هر کدامشان برای کار خاصی ساخته شده‌اند. در ماشین بودن تساوی دارند، اما تشابه ندارند؛ سوخت یکی بنزین است



و سوخت دیگری گازوئیل؛ لاستیک یکی از لاستیک دیگری پهن تر است؛ یکی زیباتر از دیگری است و....

در نظام توحیدی، زن و مرد در انسانیت برابرند و مرد هیچ امتیازی نسبت به زن در انسانیت ندارد؛ چنان که در سوره آل عمران می فرماید:

﴿أَلَيْسَ لِي بِأَضْيَعُ عَمَلٍ عَمِلْتُ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ﴾؛^۱ یقیناً من عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگرند، تباه نمی‌کنم. همچنین در سوره مبارکه نساء می فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾؛^۲ و هرکس کارهایی شایسته انجام دهد و با ایمان باشد - مرد باشد یا زن - به بهشت درمی‌آید و به اندازه چیزی که پرنده به منقار برمی‌گیرد، به آنان ستم نمی‌شود.^۳

این نگاه یک مکتب توحیدی به جنس زن و مرد است. هر کدام از زن و مرد بر اساس وضعیت جسمی و جنسی خود وظایفی دارد و تفاوت‌های جسمی و جنسی علامت برتری نیست؛^۴ بلکه فرمی بهتر انجام دادن وظایف است. پس تفاوت‌های یکدیگر را آرزو نکنید.

﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾؛^۵ و آنچه را که خداوند برخی از شما را به وسیله آن بر برخی دیگر برتری داده است، آرزو مکنید؛ چراکه مردان از آنچه به اقتضای طبیعت یا کار و کوشش خود فراهم آورده‌اند، بهره‌ای دارند، و زنان نیز از آنچه به اقتضای طبیعت یا کسب و کار خویش به دست آورده‌اند، بهره‌ای دارند. شما امتیازات و دستاوردهای آنان

۱. نساء، آیه ۱۹۵. ۲. نساء، آیه ۱۲۴. ۳. ترجمه صفوی. ۴. در سوره مبارکه حجرات، آیه ۱۳ می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ﴾؛ گرامی‌ترین نزد خداوند به جنسیت نیست؛ بلکه به رعایت تقواست. ۵. نساء، آیه ۳۲.

را نخواهید؛ بلکه به خدا روی آورید و از او بخواهید تا شما را از فضل خود بهره‌مند سازد، که خدا به هر چیزی داناست.^۱

بعضی توهّم تفاوت‌ها بین زن و مرد مسلمان را در اذهان عموم جامعه شکل داده‌اند و به‌گونه‌ای در ذهن‌ها القا کرده‌اند که در جامعه توحیدی اسلامی به جنس زن ظلم می‌شود.

نه عزیز من! در نگاه توحیدی تفاوتی بین جنسیت‌ها نیست. برعکس، در جامعه غربی و نظام غیرتوحیدی به زن، این آیینۀ تمام‌نمای جمال و مهربانی پروردگار، ظلم می‌شود. در غرب، زن باید همانند همسرش برای مخارج خود کار کند و شوهرش مخارج زندگی او را نمی‌دهد.

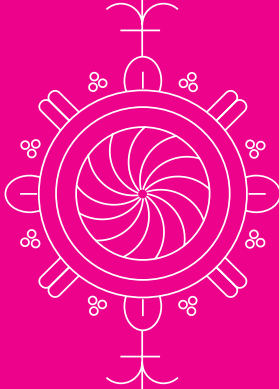
در مستندی که از تلویزیون پخش شد، از یک زن و شوهر اروپایی پرسیدند که شما وقتی به رستوران می‌روید، پول غذا را چه کسی حساب می‌کند؟ آن‌ها گفتند هر کس پول خودش را حساب می‌کند. از آقا پرسید: اگر همسرت بعد از ده سال زندگی از کار اخراج شود، آیا خرج او را می‌دهی؟ او گفت خیر و او را طلاق می‌دهم! اما در اسلام، زن مظهر لطافت است و کار سخت بیرون وظیفۀ او نیست. شأن زن در نگاه توحیدی، اجلّ از کار و کسب درآمد است؛ لذا اسلام عزیز به مرد امر کرده که باید در حد شأن همسرت هزینه و نفقه او را تأمین کنی.

در کدام جامعه احترام به زن صورت نمی‌گیرد؟ در کدام جامعه به زنان ظلم می‌شود؟ در جامعه الهی و توحیدی؟

الآن مجال پاسخ به تمام شبهات درباره مسائل مربوط به زنان نیست، اما می‌خواهم کتابی را معرفی کنم که به تمام شبهات زن در جامعه اسلامی پاسخ داده است: کتاب «**یک وَن شبهه**» به قلم سیدمحمدحسین راجی که به همت نشر معارف، تقریباً به تمام شبهات در این عرصه پاسخ داده است.

۱. ترجمه صفوی.





«اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»

جزء ١٢

يَصْلِحِي السِّجْنَ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

يوسف ٣٩

● تأثيرات روانى توحيد



وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي ابْرِهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ
نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾ يَصَاحِبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابُ
مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرًا مِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ
إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ
سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾ يَصَاحِبِي السِّجْنِ أَمَّا
أَحَدُكُمْ فَيَسْقَى رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ
الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فَضِيءٌ أَلْمُرْدُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾ وَقَالَ لِلَّذِي
ظَنَّ أَنَّهُ نَجاحٌ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ
الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ
﴿٤٢﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرًا يُبْسِتُ
يَأْيُهَا الْمَلَأَ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَايَ تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



[حضرت یوسف در زندان به دو نفری که تعبیر خواب از ایشان خواستند، فرمود: ﴿يُصْحَبِي السِّجْنِ﴾ ای دو نفر هم‌بندی‌های من در زندان، [عقل و وجدانتان را قاضی کنید؛] ﴿ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ﴾ آیا بنده چند ارباب بودن بهتر است [که هرکدامشان نظر و دستور خودش را داشته باشد؟] ﴿أَوِ اللَّهُ الْوَاحِدَ الْقَهَّارَ﴾ یا بنده خدای واحد بودن بهتر است که او حریف همه چیز هست [و اگر دستور او را اطاعت کنید، همه چیز را خود او حل می‌کند؟ معلوم است که دومی بهتر است و هیچ راه دیگری هم برای انسان متصور نیست. هرکس راه دیگری نشان دهد، در حال فریب‌بندگان است. مُشْرِك، دچار خوف و به‌هم‌ریختگی است؛ اما انسان موحد آرامش دارد.]



ببینیم

بشنویم

بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿يَصْحَبِي السِّجْنُ ۚ رَبَّابٌ مُتَمَرِّقُونَ حَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾

[حضرت یوسف در زندان به دو نفری که تعبیر خواب از ایشان خواستند، فرمود: ای دو نفر هم‌بندی‌های من در زندان، [عقل و وجدانتان را قاضی کنید؛] آیا بندهٔ چند ارباب بودن بهتر است [که هرکدامشان نظر و دستور خودش را داشته باشد؟] یا بنده خدای واحد بودن بهتر است که او حریف همه چیز هست [و اگر دستور او را اطاعت کنید، همه چیز را خود او حل می‌کند؟ معلوم است که دومی بهتر است و هیچ راه دیگری هم برای انسان متصور نیست. هرکس راه دیگری نشان دهد، در حال فریب‌بندگان است. مُشْرک، دچار خوف و به‌هم‌ریختگی است؛ اما انسان موحد آرامش دارد.] (سوره یوسف، آیه ۳۹)

انگیزه‌سازی

حسبی الله و نعم الوکیل

رشیدالدین نسفی در تفسیر «(بیان‌التنزیل)» جریان در آتش انداختن حضرت ابراهیم علیه السلام را به این مضمون بیان کرده است:

پس از مشورت نمرود با اطرافیان، تصمیم بر آتش زدن حضرت ابراهیم علیه السلام گرفتند. نمرود دستور جمع‌آوری هیزم را داد و در بیابان کوفه کنار نهر کوئا هیزم انباشته شد. آن قدر آتش بزرگ بود که از افکندن حضرت ابراهیم علیه السلام در آن آتش ناتوان شدند؛ چون هر کس می‌خواست این کار را بکند، قهراً خود او هم طعمهٔ آتش می‌شد. در این زمان، شیطان آمد و برای آنان منجنیق ساخت که به وسیلهٔ آن، ابراهیم را در آتش افکندند.

وقتی ابراهیم توسط منجنیق پرتاب شد. همان‌طور که در هوا به سمت آتش می‌آمد، جبرئیل به ایشان گفت: ای ابراهیم! اگر حاجتی داری

۱. نهر کوئی (کوئا) یکی از آبراهه‌هایی بود که از فرات جدا می‌شد و به دجله می‌پیوست.

بگو. گفت از تو (که مانند من مخلوقی) خیر: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾؛ خداوند مرا کافی است و چه مدافع خوبی است. میکائیل آمد و گفت: باران و آب در اختیار من است؛ اگر میل داری این آتش را خاموش کنم. ابراهیم گفت: نمی خواهم: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾؛ خداوند مرا کافی است و چه مدافع خوبی است. فرشته باد آمد و گفت: اگر می خواهی فرمان دهم تا باد آتش را پراکنده نماید. گفت: نمی خواهم: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾؛ خداوند مرا کافی است و چه مدافع خوبی است. جبرئیل گفت: پس تو خود از خداوند درخواست کن.^۱

به نظر شما آنچه می توان از این داستان برداشت کرد و سرلوحه زندگی خود قرار داد، چیست؟

خبثت نمرود و طاغوتیان و لشکر ابلیس؟

توکل بسیار حضرت ابراهیم علیه السلام به خداوند اعلی و کمک نگرفتن او از دیگران؟
عظمت و قدرت بی انتهای خداوند متان؟

قطعاً همه این ها را می توان نتیجه گرفت، اما می شود از یک جهت دیگر به این ماجرای زیبا و پندآموز نگریست که کمتر به آن توجه کرده ایم: حضرت ابراهیم علیه السلام آن زمان که از منجنیق رها شده و بین زمین و آسمان لحظاتی بیشتر با مرگ فاصله ندارد، نترسیده است. ترس همه وجود او را فرا نگرفته؛ آرام است و طمأنینه دارد.

اقناع اندیشه

باید از حضرت ابراهیم علیه السلام بپرسیم چطور در آن شرایط سخت نترسیدی؟ چگونه آن قدر آرام بودی که کمک فرشتگان الهی را نپذیرفتی؟!

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۵.



خلاصه بحث‌های گذشته

آن‌کس که قرآن را زندگی کند و در محضر قرآن درس توحید بگیرد، خالق، مؤسس، مدیر، مدبر و همه‌کاره این جهان با عظمت را الله جلّ جلاله و عظم شأنه می‌داند و علاوه بر اینکه سررشته زندگی را به خداوند سپرده، توحید برای او در همه مسائل فردی و اجتماعی اثرگذار است. چنین کسی دعوت غیرخدا را نمی‌پذیرد. او فقط به قربان‌گو و مطیع محض پروردگار است. به غیرخدا و آنچه از جانب غیرخداوند است، چشم نمی‌گشاید و او را اطاعت نمی‌کند. در نگاه موحدانه او، اطاعت از غیرخدا معنا ندارد؛ چون با وجود نور الهی هر آنچه غیر اوست، خاموش است.

وقتی این نگاه توحیدی برای کسی حاصل شود، در سخت‌ترین شرایط ترسی به دلش راه نمی‌دهد؛ چون به **﴿اللَّهُ أَلُوْحِدُ الْقَهَّارُ﴾** ایمان دارد. مسلماً خدای واحد بی‌نیاز قدرتمند با تمام خصوصیات منحصر به فردی که دارد، برای انسان موحد، از اربابان متفرق عالم بهتر است؛ چون چنین توحیدی ریشه ترس را در او می‌خشکاند. کسی که موحد باشد و به قدرت پروردگارش معتقد باشد، ترس از جانب هر چیزی یا هر کسی بیاید، در وجود او از بین می‌رود. در سوره مبارکه انعام در مورد حضرت ابراهیم چنین می‌فرماید: **﴿وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ﴾** در این آیه، حضرت ابراهیم به جمعیت بت‌پرست و مشرک می‌فرماید: چگونه ممکن است من از بت‌ها بترسم و در برابر تهدیدهای شما وحشتی به خود راه دهم، با اینکه هیچ نشانه‌ای از عقل و شعور و قدرت در این بت‌ها نمی‌بینم، اما شما با اینکه به وجود خدا ایمان دارید و قدرت و علم او را می‌دانید و هیچ دستوری به شما درباره پرستش بت‌ها نازل کرده، با این همه از خشم او نمی‌ترسید؛ من چگونه از خشم بت‌ها بترسم؟!

همین ترس عامل بدبختی بسیاری از انسان هاست. چه چیز باعث شد که عمر سعد آن جنایت عظیم در کربلا را فرماندهی کند؟ ترس؛ ترس از دست دادن دنیا. امروز چه چیز باعث می شود بعضی در حالی که می دانند شایستگی فلان پست مدیریتی را ندارند، دودستی آن پست را بگیرند و رها نکنند و حتی دوباره در انتخابات برای آن پست یا پست دیگر کاندیدا شوند؟ ترس؛ ترس از دست دادن قدرت.

چه چیز باعث می شود برخی با وجود اینکه اهل جبهه و جنگ و دفاع مقدس بودند و از همین مسیر به مال و منالی رسیدند، به خون شهدا خیانت کنند و آرمان های انقلابی شان را به فراموشی سپارند؟ ترس؛ ترس از دست دادن ثروت. در جامعه جهانی، چه چیز باعث می شود سردمداران و پادشاهان کشورهای به ظاهر مسلمان که کم هم نیستند، جنایات و نسل کشی صهیونیست ها را در غزه ببینند و کمترین واکنشی نشان ندهند، تا کشورهای غربی را از خود نرنجانند؟ ترس؛ ترس از دست دادن ریاست.

ترس سبب دیپلماسی ذلت در تعامل سیاستمداران جامعه هنگام تعامل با مستکبران می شود. مدت ها دستگاه دیپلماسی ما منتظر بود تا امضای کبری اثر کند و تحریم ها برداشته شود. ترس از قدرت پوشالی کدخدا ما را از قدرت حقیقی خدا غافل کرد؛ در حالیکه خداوند در سوره مبارکه آل عمران می فرماید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ، فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱. در حقیقت این شیطان است که دوستانش را [با شایعه پراکنی و گفتار وحشت زا، از رفتن به جهاد] می ترساند؛ پس اگر مؤمن هستید، از آنان نترسید و از من بترسید.^۲ نه فقط در مسائل تاریخی، سیاسی و اجتماعی، بلکه در مسائل شخصی زندگی نیز خیلی وقت ها ما ﴿اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ را فراموش کردیم و ترسیدیم.

۲. ترجمه صفوی.

۱. آل عمران، آیه ۱۷۵.



بعضی از ما وقتی آخر سال صاحب‌خانه جوابمان کرد، ترسیدیم. وقتی صاحب‌خانه مقداری را که از توان مالی‌مان خارج بود، به کرایه‌خانه اضافه کرد، آرامش خود را از دست دادیم. وقتی کار پیدا نکردیم یا صاحب‌کارمان عذر ما را برای ادامه کار در کارخانه، شرکت یا اداره خواست، ترس از بی‌کاری آرامش زندگی‌مان را به هم ریخت. وقتی دست نیاز برادر دینی‌مان به سمت ما دراز شد، از ترس اینکه شاید قرضش را ادا نکند و پولمان را برنگرداند، به او کمک نکردیم! ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُّكُمْ الْفَقْرَ﴾؛ شیطان، شما را [به هنگام انفاق مال باارزش] از تهی‌دستی و فقر می‌ترساند.

درحالی‌که اگر قرآن را زندگی کنیم و ﴿اللَّهُ الْوَجِدُ الْقَهَّارُ﴾ را در نظر بگیریم، در سخت‌ترین شرایط زندگی، چه در بُعد فردی و چه در بُعد اجتماعی، آرام هستیم و ترسی نداریم.

مقام معظم رهبری در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» می‌فرماید: ازجمله تأثیرات توحید در روان یک موحد، این است که ریشه ترس را در او می‌خشکاند. کسی که اعتقاد به قدرت پروردگار داشت، ترس در او از بین می‌رود. بنده وقتی نگاه می‌کنم، تأمل می‌کنم، محاسبه می‌کنم، می‌بینم ترس است، بیم و هراس است که دنیا را و آخرت را از دارندگانش سلب می‌کند. ترسی از فقر موجب می‌شود انسان انفاق نکند؛ ترسی از مبتلا شدن و دچار شدن به ناراحتی‌ها، موجب می‌شود که انسان تن به جنایت‌ها، فاجعه‌ها و ذلت‌ها و خواری‌ها بدهد.^۲

۱. بقره، آیه ۲۶۸.

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه سیزدهم، دسترسی در:

امام علیه السلام همه ما را آرام کردند

اولیای الهی این گونه‌اند. آن‌ها که قرآن را زندگی می‌کنند و مراتب توحید را در آیات کلام الله مجید طی می‌کنند، بروز عملی چنین توحیدی برای شان آرامش است. آن‌ها از هیچ کس و هیچ چیز ترسی ندارند. حتی در مواقع حساس باعث آرامش دیگران می‌شوند.

آیت الله توسلی درباره امام خمینی علیه السلام می‌گوید:

بعد از شب فاجعه هفتم تیر، همه مسئولان در هراس بودند که انقلاب چه می‌شود؛ چون گروهی از بالاترین رده مسئولان مملکتی در یک شب شربت شهادت نوشیدند که در میان آن‌ها بزرگ‌ترین شخصیت قوه قضائیه، شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی و سایر شخصیت‌های بالای کشور بودند. صبح آن روز، مرحوم شهید رجایی و باهنر با جمعی از وزرا برای کسب تکلیف خدمت امام آمدند، ولی همه خودشان را باخته بودند. از خدمت امام که برگشتند، آقای رجایی گفت: امام با چند کلمه همه ما را آرام کردند. ایشان فرمودند: «حوادث در عالم زیاد است و با شهادت جمعی از بزرگان نباید مقصد را رها کرد». بعد از دیدار آن‌ها با امام چنان آرامشی در آن‌ها پیدا شد که با اطمینان خاطر از همان جا به محل کار خود بازگشتند.^۱

این آرامش که حتی به دیگران هم القا می‌شد، در وجود امام خمینی علیه السلام از انس با قرآن کریم حاصل شده بود. در کتاب «خلوتی با خویش» در احوال ایشان آمده است:

آن بزرگوار با اینکه به تفسیر قرآن آگاه بود و مراحل از معنویت قرآن را طی نموده بود، ولی در هر فرصت مناسب که برایش پیش می‌آمد، قرآن

۱. توسلی، پایه‌های آفتاب، ج ۲، ص ۹۶.



تلاوت می نمود. انس امام با قرآن با رعایت آداب ظاهری و باطنی توأم بود. هر جا می نشست، آن را بالاتر از خویش می گذاشت و چیز دیگری بر روی قرآن قرار نمی داد و اجازه نمی داد این اثر شریف در جایی قرار بگیرد که پایش بدان سو کشیده شود. در حال قرائت قرآن به گونه ای بود که گویی در محضر و منظر حق نشسته است. در هنگام تلاوت آن، با وضو و نیز حالت توأم با ادب و سکون و وقار چهارزانو می نشست و به جایی تکیه نمی زد؛ همچون کسی که می خواهد نزد بزرگان بنشیند. ایشان مقید بودند هر روز قبل از نماز و در بین دو نماز چند صفحه قرآن (حدود یک حزب یا بیشتر) بخوانند که حتی در روزهای بیماری و کسالت این برنامه امام قطع نگردید. معمولاً بعد از نماز صبح و قبل از نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء یا در هر فرصت دیگر ایشان مقید به این مستحب الهی بودند و بارها که اطرافیان به خدمتشان می رسیدند، امام را مشغول خواندن قرآن می دیدند.^۱

پرورش احساس

داستان حضرت موسی علیه السلام

این آرامش قلبی در شرایط سخت در پناه توحید و اتکا به ﴿اللَّهُ الْوَجْدُ الْقَهَّارُ﴾ بارها در تاریخ زندگی بشر تکرار شده است. قوم بنی اسرائیل در جست و جوی سعادت و سلامت و دوری از ستمگران از سرزمین مصر خارج و به سمت بیت المقدس رهسپار شدند. ترس از جان و بیم تعقیب بر شتاب حرکت بنی اسرائیل می افزود و نور ایمان مسیر آن‌ها را روشن می ساخت، تا اینکه سرزمین خشک مصر را پشت سر گذاشتند و ناگهان خود را در مقابل دریایی

۱. رجایی، خلوتی با خویش (رساله ای در باب خودسازی، محاسبه نفس و معرفت الهی) با تالیف خاطرانی از زندگی امام خمینی، ص ۴۰ و ۴۱.

ژرف و عمیق یافتند که سد بزرگی بر سر راهشان بود؛ لذا وحشت و هراس وجود آن‌ها را فراگرفت؛ زیرا بیم تعقیب سربازان فرعون را داشتند و از ادامه مسیر نیز ناامید بودند.

بیم و اضطراب بر آنان سایه افکند و ترس وجودشان را فراگرفت و هر لحظه بیم آن می‌رفت که لشکریان فرعون فرارسند و بنی اسرائیل را مورد حمله و هجوم قرار دهند. شدت ناراحتی و هراس از رسیدن سربازان فرعون جان به لب بنی اسرائیل رسانده بود که ناگهان پیشاهنگان لشکر فرعون از دور پدیدار شدند. در این هنگامه سخت، فریاد و ناله‌ای دردناک به همراه موجی از یأس و استمداد، فضا را پر کرد و صاحب این ناله و فریاد «یوشع» فرزند «نون» از قوم بنی اسرائیل بود که گفت: ای حکیم خدا! تدبیرت چیست؟ طوفان حوادث ما را تهدید می‌کند! دریا در پیش روی ما و دشمن پشت سر ماست. چاره‌ای غیر از مرگ و مفزی غیر از هلاکت نداریم.

﴿فَلَمَّا تَرَأَ الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَبُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾^۱؛ پس زمانی که دو گروه همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: (ما به دام افتادیم) و آنان به ما دست خواهند یافت.

حضرت موسی در پاسخ آن‌ها گفت: ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾^۲؛ چنین نیست؛ قطعاً پروردگارم با من است و مرا هدایت خواهد کرد. و بعد از لحظاتی، خدا وحی کرد که عصایت را به دریا بزن که آن معجزه الهی رخ داد. موسی علیه السلام در زمانی که همه ناامید و هراسانند، ترس به خود راه نمی‌دهد. او آرام است؛ چون موحد است.

۲. شعراء، آیه ۶۲.

۱. شعراء، آیه ۶۱.



رفتارسازی

شاید وقتی حرف از آرامش در شرایط سخت، آن‌هم در تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی به میان می‌آید، برخی می‌گویند: حاج‌آقا! با این وضع گرانی جامعه، مگر می‌شود سرراحت بر زمین گذاشت؟! مگر قسط و اجاره خانه و خرج می‌گذارد که آرام باشیم؟!

بزرگواران! نمی‌خواهم مسئولان را تبرئه کنم. ما هر جا مسئول را ببینیم، می‌گوییم این دولت هم دارد خوب کار می‌کند، اما تورم و بحث گرانی مانند غباری روی عملکرد خوب این دولت را گرفته است. بحث من الآن دولت نیست؛ بلکه در این جلسه می‌خواهم نگاهی توحیدی به بحث گرانی داشته باشم.

گرانی را می‌شود در لایه‌های مختلف به بحث و بررسی گذاشت:

یک لایه، عملکرد مسئولین و شیوه مدیریتی آنهاست؛

یک لایه، شیوه و عملکرد مردم است؛

یک لایه، شیوه ربوبیت خداوند در عالم هستی برای مخلوقات خود است.

شیخ کلینی رضی الله عنه در کتاب «کافی» خود از ابوحمزه ثمالی نقل می‌کند:

«ذُكِرَ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ غَلَاءُ السَّبْعِ فَقَالَ وَمَا عَلِيٌّ مِنْ غَلَائِهِ إِنَّ

غَلَاءَ فَهَوَ عَلَيْهِ وَإِنْ رَحُصَ فَهَوَ عَلَيْهِ»؛^۱ نزد امام سجاد رضی الله عنه صحبت از گرانی بازار شد.

امام فرمودند: مرا به گرانی چه کار؟! اگر گرانی شود، روزی به دست خداست.

اگر ارزانی شود، باز هم روزی به دست خداست.

بنابراین حدیث می‌توانیم دریابیم که نباید جو جامعه بر انسان اثر گذارد و

ایمان به توحید او را مورد لطمه قرار دهد. هرکه به سهم خود، باید از ایمان

خود و خانواده‌اش پاسداری کند.

گرانی هست؟ بله هست، اما از دشمن نترس.

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۸۱.

شرایط اقتصادی بر وفق مراد نیست؟ درست است، اما از دشمن نترس. اگر واقعاً به خدای قهار ایمان داری، اگر می‌خواهی قرآن را زندگی کنی و توحید را بر اساس آیات قرآن برای خودت حاصل کنی، از گرانی نترس؛ آرام باش ﴿اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ هست. او کنار من و شماست.

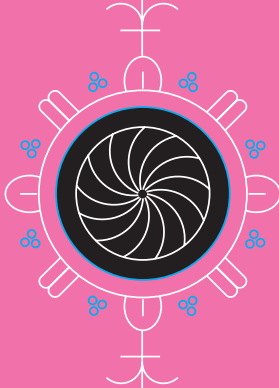
مرحوم قطب‌الدین راوندی روایت کرده است: روزی از امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند: روزگار خود را چگونه سپری می‌فرمایید؟ حضرت فرمودند:

«عمر خویش را بر چهار پایه‌ی اساسی سپری می‌نمایم: می‌دانم آنچه روزی برای من مقدر شده است، به من خواهد رسید و نصیب دیگری نمی‌گردد. می‌دانم دارای وظایف و مسئولیت‌هایی هستم، که غیر از خودم کسی توان انجام آن‌ها را ندارد. می‌دانم مرا مرگ درمی‌یابد و ناگهان بدون خبر قبلی مرا می‌رباید؛ پس باید هر لحظه آماده‌ی مرگ باشم، و می‌دانم خدای متعال بر تمام امور و حالات من آگاه و شاهد است و باید مواظب اعمال و حرکات خود باشم.»^۱

از این روایت امام صادق علیه السلام می‌توان درس‌های بسیاری فراگرفت. اما همین نکته کافی است که ایشان اولین پایه‌های اساسی زندگی‌شان را اطمینان به رزاقیت پروردگار بیان می‌فرمایند. ما به عنوان شیعیان امام صادق علیه السلام باید پیرو ایشان باشیم و این نگاه توحیدی را در زندگی خود عملی کنیم.

ان شاء الله مسئولان ذی‌ربط هم برای حل مشکلات اقتصادی از هیچ تلاشی کوتاهی نکنند.



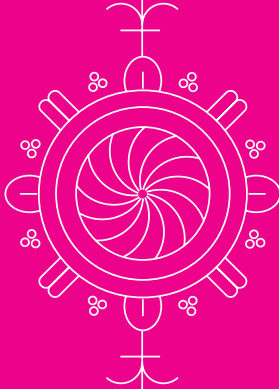


فصل سوم

لیست وقایع



حرکت به سمت نور
شعاری به بلندای تاریخ
قاعده پیروزی
دشمن کیست؟
انسان‌هایی مانند نهال
بار رسالت را به دوش می‌کشی



حرکت به سمت نور

جزء ۱۳

الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

ابراهيم ۱

● فلسفه نبوت



وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ
شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٣٣﴾

سُورَةُ اِبْرٰهِيْمَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الرَّكَتُبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾ اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا
فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ
شَدِيدٍ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ
وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلٰلٍ
بَعِيدٍ ﴿٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ
لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿٤﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ
قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ
اللَّهِ أَنْ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقّق



﴿ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ ﴾ این قرآن، کتابی است که به تو نازل کردیم. ﴿ يُخْرِجُ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ ﴾ تا تو بتوانی به اجازه و کمک پروردگار این مردم، آن‌ها را از تاریکی‌های جهل خارج کنی و به نور رهنمون سازی. [فایده نور، روشن کردن مسیر است و نتیجه تاریکی، این است که انسان نداند چه باید بکند و کجا برود! برای اینکه بدانیم به چه سمتی باید برویم، به وحی الهی نیاز داریم. قرآن، همان نور هدایت‌کننده از طرف خدای متعال است. ﴿إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ این نور، مردم را به راه خداوندی هدایت می‌کند که همیشه شکست‌ناپذیر ستودنی است. [این مسیر هم بی‌نقص است و اگر همه جمع شوند، نمی‌توانند مانع رسیدن رونده این مسیر به مقصد شوند.]



آیه مورد بحث

﴿الرَّ كِتَبٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾

الف لام میم راء. این قرآن، کتابی است که به تو نازل کردیم تا تو بتوانی به اجازه و کمک پروردگار این مردم، آنها را از تاریکی‌های جهل خارج کنی و به نور رهنمون سازی. [فایده نور، روشن کردن مسیر است و نتیجه تاریکی، این است که انسان نداند چه باید بکند و کجا برود! برای اینکه بدانیم به چه سمتی باید برویم، به وحی الهی نیاز داریم. قرآن، همان نور هدایت‌کننده از طرف خدای متعال است که از طریق پیامبر به ما رسیده است.] این نور، مردم را به راه خداوندی هدایت می‌کند که همیشه شکست‌ناپذیر ستودنی است. (سوره ابراهیم، آیه ۱)

انگیزه‌سازی

پرستش موش!

معبد «کارنی‌ماتا» در شمال هند و در ایالت «راجستان» یکی از عجیب‌ترین معبدهای جهان است که متعلق به هندوهاست. خدای معبد، یکی از قدرتمندترین الهه‌های منطقه به نام «الهه ماتا» در نظر گرفته شده است. کارنی‌ماتا یک زن هندو بود که به عنوان سمبلی از یک الهه جنگجو توسط پیروانش پرستش می‌شود.

داستانی که مرتبط با معبد مورد بحث ماست، این‌گونه نقل شده و افسانه‌ها حاکی از آن است که «لاکسمن» پسرخواهر کارنی‌ماتا (یا پسرش) در حوضچه‌ای و در زمانی که می‌خواست از آن آب بنوشد، غرق شد. کارنی‌ماتا از «یاما»، الهه مرگ التماس کرد تا او را زنده کند. یاما در ابتدا درخواست او را رد کرد، ولی سرانجام تسلیم شد. کارنی‌ماتا جسد لاکسمن را با خود به داخل اتاقی می‌برد و در را قفل می‌کند. پس از مدتی هر دو در حالی از اتاق خارج



می‌شوند که پسرک زنده شده است. اینگونه گفته شده است که الهه مقدس ماتا با فرشته مرگ معامله ای کرده است که اگر این پسر را مجدداً به آن‌ها بازگرداند، اگر هر یک از اعضای خانواده کارنی‌ماتا بمیرند، به شکل موش درآیند و دوباره زنده شوند.

از آن زمان موش‌ها مورد احترام افراد معتقد به الهه ماتا قرار گرفتند. بنابراین این معبد عجیب غیر از کارنی‌ماتا خدایان دیگری هم در خود جای داده است که همان موش‌های مقدس هستند. این معبد محل زندگی بیش از بیست‌هزار موش است و این موش‌ها نه تنها در آنجا زندگی می‌کنند و غذا می‌خورند، بلکه توسط جمعیت زیادی که به آنجا می‌آیند، پرستش می‌شوند. افراد زیادی از مناطق دوردست برای ادای احترام به موش‌ها به معبد می‌آیند و برای موش‌ها شیر، نارگیل و غذاهای دیگر می‌آورند و کاملاً مراقب‌اند که موشی را زیر پا له نکنند. مردن یک موش زیر پای شخص، شوم‌ترین اتفاق شمرده می‌شود و مقصر ناچار است که جریمه گزافی بپردازد؛ یعنی یک موش طلایی برای معبد بیاورد. خوردن پس‌مانده آب و غذای موش‌ها یک نعمت به شمار می‌رود و زائران از شیر یا شیرینی‌هایی که موش‌ها قسمتی از آنها را خورده‌اند، می‌خورند.^۱

شاید باورتان نشود اما این وضع همین الآن هم که باهم گفت‌وگو می‌کنیم، در هندوستان جریان دارد.

چه چیز باعث می‌شود که عده‌ای موش را به هر علت و افسانه‌ای که باور دارند، به عنوان خدای خود بپرستند؟!

آن‌ها در موش پرستی دنبال چه چیزی می‌گردند؟
احترام به موش‌ها چه نیازی را در آن‌ها برطرف می‌کند که حاضرند ته‌مانده غذای آن‌ها را به عنوان تبرک استفاده کنند؟ دیوانه‌اند؟!

۱. مجله اتاق فرار، ۲۳ بهمن ۱۴۰۰؛ خبرگزاری میزان، فروردین ۱۳۹۵، کد خبر: ۱۲۹۴۷۸.



موش پرستی آنها چرا برای ما مسخره به نظر می‌رسد؟ چه تفاوتی بین ما و آنها وجود دارد؟

نه عزیز من! دیوانه نیستند. ما هم نباید آنها را مسخره کنیم. آنها دارند به نیاز فطری خود پاسخ می‌دهند؛ نیازی که خالق هستی در وجود مخلوق خود قرار داده است. نیاز به پرستش. پرستش برای انسان یک ضرورت انکارناپذیر، و یکی از سوالات اساسی او از موجودات دیگر است. آیا انسان می‌تواند پرستنده نباشد؟ خیر.

انسان‌ها همان‌طور که نمی‌توانند گرسنه بمانند یا نمی‌توانند تشنه باشند و آب ننوشند؛ نمی‌توانند بدون پرستیدن کسی یا چیزی زندگی کنند. مشکل این افراد این است که مصداق درستی را برای پرستش خود انتخاب نکرده‌اند و به جای آنکه خدای واحد قهار را پرستش کنند، الهه معبد و موش‌ها را می‌پرستند و آنها را خدا می‌دانند و در عالم اثرگذار.

اقناع اندیشه

این تفاوت آنها با ماست

ما و آنها در این نیاز فطری به پرستیدن مشترکیم؛ آنچه می‌پرستیم، باهم متفاوت است و این تفاوت بین همه ادیان، مکاتب و مذاهب الهی و غیرالهی وجود دارد. هرکس طبق آیین خود گمان می‌کند خدایی که او می‌پرستد، رب العالمین است. این تفاوت در مصداق خدایان، به این علت اتفاق افتاده است که بشر با اتکاء به داشته‌های خود و آنچه به ذهن خودش می‌رسد، خدایی برای خود ساخته تا به نیاز فطری پرستیدن پاسخ دهد. مشخص است که خدای ساخته شده به دست بشر، خدای واقعی نیست. چگونگی تأمین نیازهای انسان باید به دست خالق او پاسخ داده شود تا انسان برای به دست آوردن آنچه نیاز دارد، به بی‌راهه نرود.

انسان به پرستیدن نیاز دارد، اما اگر اتصال به خالق نداشته باشد، برای تأمین این نیاز پا به مسیری نادرست می‌گذارد.

همه نیازهای فطری و ضروری انسان همین‌گونه‌اند؛ یعنی روش صحیح تأمین آن‌ها در زندگی، نیاز به اتصال به منبع خلقت و قدرت این عالم دارد. پیامبران همان نقطه اتصال بین خالق و انسان هستند تا او را در مسیر درست تأمین نیازهایش هدایت کنند.

همین نکته مهم، بیان خداوند در آیه مورد بحث امشب است که در آیه اول سوره مبارکه ابراهیم خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿الرَّكِبَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِخُورِجِ النَّاسِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾

الف، لام، راء. [این] کتابی است که آن را بر تو نازل کردیم تا مردم را به اجازه پروردگارشان از تاریکی‌ها به سوی روشنایی، به سوی راه [خدای] توانای شکست‌ناپذیر و ستوده بیرون آوری.

پیامبری باید باشد تا به اذن پروردگار مخلوقات او را ﴿إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ راهنمایی کند. اگر پیامبران نباشند، مخلوقات به بی‌راهه می‌روند و برای تأمین نیازهای ضروری مادی و معنوی خود به مسیر غلط پای می‌گذارند و در ظلمات و تاریکی‌ها باقی می‌مانند. این ﴿لِخُورِجِ النَّاسِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ فلسفه نبوت پیامبران الهی است.

دانه‌ها، بذرها و هسته‌ها را در زمانی که زیر خاکند، در نظر بگیرید. آنها زیر خاک در تاریکی هستند. آنچه باعث می‌شود این دانه‌ها، بذرها و هسته‌ها زنده شوند و از دل آن‌ها همه تاریکی و تنگنا بیرون بزنند، به فضای نور و روشنایی برسند و رشد کنند و در نهایت به یک درخت تنومند تبدیل شده و ثمر دهند، قطره‌های آبی است که توسط آبیاری باغبان به آن‌ها می‌رسد. کار باغبان همین است. آبیاری می‌کند تا دانه‌ها را حیات بخشد و آن‌ها را از تاریکی به نور برساند.



قصه ما آدم‌ها حکایت همان دانه‌هاست که اسیر این دنیای خاکی و پرظلمتیم. آیات قرآنی همان قطره قطره‌های آبد و باغبان هم پیامبر. این پیامبر است که می‌تواند به وسیله نور قرآن که بر قلب آسمانی‌اش نشسته، دانه‌های وجود آدمیان را حیات بخشد و از تاریکی‌های نادانی و کفر و ظلم و فساد و گناه و پراکندگی برهاند و به عالم نور یعنی نور ایمان و نور توحید برساند.

بیان رهبر معظم انقلاب در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»

مقام معظم رهبری علیه السلام در جلسه چهاردهم مباحث «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» می‌فرمایند:

نبوت یکی از اصول همه ادیان است؛ اگر بشود به آن گفت اصلی از اصول دین؛ بلکه بالاتر باید گفت. اینکه عرض کردیم اگر بشود گفت اصلی از اصول دین، نه به این معناست که اصل بودنش را کسی انکار نکند، نه؛ بلکه بالاتر از اصل، اصلاً دین بدون اعتقاد به نبوت معنایی ندارد. دین یعنی آن برنامه‌ای، آن مسلکی، آن مکتبی، آیینی که به وسیله پیام‌آوری از طرف خدای متعال رسیده. پس پیام‌آور و ازسوی خدا آمدن، این جزو عناصر ذاتی دین است. اصلاً قوام دین به این است.^۱

امام صادق علیه السلام درباره فلسفه بعثت پیامبران می‌فرماید:

«... هنگامی که ثابت کردیم خالق و آفریدگاری داریم و آن آفریدگار هرگز به چشم دیده نمی‌شود و قابل لمس نیست تا بندگانش با او تماس مستقیم داشته باشند، ثابت می‌شود که او سفیرانی میان بندگانش دارد که دستورات او را به آن‌ها می‌رسانند و آن‌ها را به آنچه مصالح و منافعشان در آن است و

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه چهاردهم، دسترسی در:

مایهٔ بقای آن‌ها، و ترک آن مایه فزایندهٔ آن‌ها می‌شود، رهنمون می‌شوند»^۱.
 آنکه توحید را با توجه به کلام خدا زندگی می‌کند، مقتضای این توحید
 پذیرش نبوت پیامبران الهی است تا برای او ﴿لِخُرْجِ النَّاسِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
 النُّورِ يَازِينَ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ باشند.

سؤال‌های مهم

سؤال مهم این است که مگر دانش بشری و اندیشهٔ انسانی برای او کافی
 نیست؟ پس پیام‌آوری میان غیب و شهود چرا؟!

اولاً: عقل انسان محدود است و بی‌نهایت نیست؛ ولی نیازهای انسان
 بی‌نهایت است. به همین دلیل عقل نمی‌تواند تمام نیازهای انسان را بفهمد.
 عقل اصول و کلیات عقاید و معارف دینی را به انسان می‌آموزد و برای او
 استدلال می‌کند، اما از عهده شرح و تفصیل و تبیین آن برنمی‌آید و شرح و
 تفسیر آن بر عهده پیامبران الهی است. مثلاً عقل به انسان دستور می‌دهد در
 برابر خالق که به او احسان و اطعام کرده، سپاس‌گزار باشد، اما چگونگی و
 کیفیت و جزئیات نماز را که یک نمونه تشکر است، پیامبر بیان می‌کند.

ثانیاً: تاریخ و تجربه بشری نشان داده است که عقل برای تدبیر راه سعادت،
 ناتوان است. اگر عقل بشر توانایی تدبیر امور مورد نیاز انسان را داشت، پس
 چرا دانشمندی مانند ارسطو و افلاطون و سقراط و دیگر دانشمندان
 نتوانستند بشر را اداره کنند؟! اگر عقل به تنهایی توانایی تدبیر داشت، پس
 این همه تفاوت‌ها در مبانی فلسفی مکتب‌های عقلی برای چیست؟

۱. «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَنَّهُ قَالَ لِلرَّيْذِيِّ الَّذِي سَأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أَتَيْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ قَالَ إِنَّا لَمَّا
 أَتَيْتُنَا أَنْ لَنَا خَالِفًا صَاحِبًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعَ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجْزُ أَنْ يُشَاهِدَهُ
 خَلْقَهُ وَلَا يَلْمِسُوهُ فَيُنَازِرَهُمْ وَيُنَازِرُوهُ وَيُحَاجُّهُمْ وَيُحَاجُّوهُ تَبَتَّ أَنْ لَهُ سَفَرَاءُ فِي خَلْقِهِ يَعْتَبِرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ
 وَعِبَادِهِ وَيُدُلُّونَهُمْ عَلَى مَضَالِحِهِمْ وَمَنَافِعِهِمْ وَمَا يَهْتَفُونَ بِهِمْ وَفِي تَرْكِهِ فَنَأُوهُمْ فَتَبَتَّ الْأَمْرُونَ وَالنَّاهُونَ عَنِ
 الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَالْمُعْتَبِرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَعَزَّ وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ». كلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸.



این همه صفات ناپسند و کارهای ناروا که در جامعه انسانی رخ می‌دهد، همه از کسانی است که عقل و قوه تمیز دارند و مدعی عقلانیت هستند؛ اما این عقل در اثر خودخواهی، هوس رانی و سودپرستی، مغلوب عواطف و تابع هوا و هوس گردیده، در نتیجه دچار گمراهی شده‌اند.

پرورش احساس

کدام داعشی قبول دارد جناباتی که انجام داده و می‌دهد، از روی عقلانیت نبوده است. عقل او این‌گونه مسیر زندگی‌اش را ترسیم کرده است. او با تکیه بر عقلانیت قتل عام می‌کند. سردار شهید قاسم سلیمانی علیه السلام در مراسم اربعین شهید مدافع حرم، سردار شهید نصیری می‌گفتند:

۱۲۰۰ نفر از دانشجویان بی‌گناه پادگان تکریت را تیر خلاص زدند. سرشان را بریدند و به رودخانه انداختند. من دیدم که در همین دیاله، کودکی را از سینه مادر گرفتند و روی آتش سرخ کردند و لای پلو گذاشتند و برای مادر فرستادند. این جنایت وحشتناک در سابقه تاریخی بشریت نایاب است.^۱

عقل به تنهایی خیلی وقت‌ها انسان را بیشتر در تاریکی‌ها فرو می‌برد و به جنایت‌ها و فسادها می‌کشاند. پس خدای متعال باید از راهی دیگر و با وسیله‌ای که هرگز محکوم هوا و هوس نمی‌شود، و هیچ‌گاه در رهبری خود اشتباه نمی‌کند، ما را به سوی سعادت، دعوت نماید. این راه، جز راه نبوت نیست.

رفتارسازی

در مباحث اجتماعی نیز همین‌گونه است. فقط اتصال به منبع وحی و شکل دادن یک جامعه توحیدی می‌تواند یک جامعه را به سرمنزل مقصود برساند.

۱. سخنان سردار شهید قاسم سلیمانی در مراسم اربعین شهید مدافع حرم، سردار شهید نصیری سخنان.

بعضی بدون توجه به این محدودیت‌های عقل بشری برای تدوین راه سعادت، به جای اینکه برای رفع مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... به کتاب وحی و تعالیم پیامبر آن توجه کنند، به راه‌ها و راهکارهای جوامع غربی دل داده‌اند. بعضی به گمان بهتر شدن زندگی به آن کشورها مهاجرت می‌کنند؛ درحالی‌که اگر قرار است مهاجرتی هم اتفاق بیفتد، باید از تعالیم غربی‌ها به تعالیم انبیا باشد.

واقعیت ناگفته امروز ما مخصوصاً به جوانانمان این نکته است که اگر در بعضی از مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... در کشور مشکل داریم، کشورهای اروپایی و آمریکایی نیز در بعضی از این موارد دچار مشکلات بسیاری هستند. واقعیت زندگی در جوامع غربی غیر از آن چیزی است که در فیلم‌های هالیوودی به تصویر کشیده می‌شود. اساساً واقعیت‌ها همیشه آن چیزی نیستند که در رسانه‌ها می‌بینیم. واقعیت جامعه غربی نشان از وجود مشکلات و معضلات فراوان اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی و در نتیجه، نارضایتی شدید شهروندان از دولت‌های خود در اروپا و به‌ویژه آمریکا دارد.

واقعیت این است که در اکثر این کشورها اگر هم در مواردی مانند درمان و آموزش عمومی، خدمات ویژه‌ای به شکل رایگان یا ارزان به شهروندان اعطا می‌شود، اما از آنجا که غربی‌ها بیش از همه کشورهای دیگر داعیه دفاع از حقوق بشر، دموکراسی، تمدن، رفاه و آسایش شهروندان را دارند، چندان هم در این موارد به موفقیت چشم‌گیری نرسیده‌اند.

شاید برای بسیاری از مردم جهان باورکردنی نباشد که بالاترین سرانه مصرف قرص‌های ضدافسردگی در جهان به مردم همین کشورهای به‌ظاهر پیشرفته و مرفه اختصاص دارد؛ به طوری که در یک بررسی اجمالی، کشورهای آمریکا،



ایسلند، استرالیا، کانادا، دانمارک، سوئد، پرتغال و انگلیس در صدر بالاترین میزان استفاده از داروهای ضدافسردگی در جهان قرار دارند^۱ و همین عامل به تنهایی بیانگر عمق ویرانی ساختار حکومتی و اجتماعی در غرب است. این یکی از آمارهای تکان‌دهنده کشورهای است که آمال و آرزوی بسیاری از افراد جامعه ماست؛ درحالی‌که بررسی آمارهای جهانی خودکشی، قتل و کشتار، روابط جنسی نامشروع و نامتعارف، مصرف مواد مخدر و موارد دیگر اجتماعی چهره واقعی این کشورهای بَرک کرده را نشان می‌دهد. ما اگر به دنبال پیشرفت در همه ابعاد فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، خانوادگی و... هستیم، راهی نداریم جز اینکه قرآن را زندگی کنیم:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾.

1. <https://www.khabaronline.ir/news/325400>

شعاری به بلندی تاریخ

جزء ۱۴

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا
الطَّاغُوتَ ۗ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

نحل ۳۶

○ نخستین نغمه دعوت انبیا



وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ
 نَحْنُ وَلَا آبَاءُ آبَائِنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ
 مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٣٥﴾ وَلَقَدْ بَعَثْنَا
 فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
 فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ
 فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ
 ﴿٣٦﴾ إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ
 مِنْ نَصِيرِينَ ﴿٣٧﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ
 اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
 لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَذِبِينَ ﴿٣٩﴾ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ
 أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ
 مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ الْأَخْرَةِ أَكْبَرُ لَوْ
 كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» در هر امتی، رسولی مبعوث کردیم [تا پیام ما را به آن امت برساند که آن پیام عبارت است از:] «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» فقط خدا را عبادت و اطاعت کنید و هرگز از طاغوت تبعیت و اطاعت نکنید. [در طول تاریخ، در کنار دعوت به توحید و بندگی خدا، امر به اجتناب از پیروی طاغوت، شعار واحد همهٔ رسولان الهی بوده است. طاغوت همان کسی است که در برابر خدا طغیان کرده، یعنی بندگی خدا را نپذیرفته و دیگران را به اطاعت و بندگی خود فرامی خواند.] «فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ»؛ [بعد از دعوت انبیا،] بعضی از امت‌ها را خدا هدایت کرد، [آن‌ها راه راست را انتخاب کردند و با پیروی از رسولشان، با طاغوت مبارزه کردند و به بندگی خدای واحد رسیدند.] «وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ» و بعضی از امت‌ها یا مردم، عاقبت گمراه شدند [و سرانجامشان عذاب شد!] «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» در زمین [سفر کنید تا ببینید در طول تاریخ، سرانجام آن‌هایی که دعوت انبیا را تکذیب کردند، چه شد. سفر کنید و ببینید که عاقبتشان چیزی جز نابودی و هلاکت نبود.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ﴾

در هر امتی، رسولی مبعوث کردیم [تا پیام ما را به آن امت برساند که آن پیام عبارت است از:] فقط خدا را عبادت و اطاعت کنید و هرگز از طاغوت تبعیت و اطاعت نکنید. [در طول تاریخ، در کنار دعوت به توحید و بندگی خدا، امر به اجتناب از پیروی طاغوت، شعار واحد همهٔ رسولان الهی بوده است. طاغوت همان کسی است که در برابر خدا طغیان کرده، یعنی بندگی خدا را نپذیرفته و دیگران را به اطاعت و بندگی خود فرامی خواند]. [بعد از دعوت انبیا، بعضی از امت‌ها را خدا هدایت کرد [و راه راست را انتخاب کردند و به پیروی از رسولشان، با طاغوت مبارزه کردند و به بندگی خدای واحد رسیدند]. و بعضی از این امت‌ها یا مردم، عاقبت گمراه شدند و سرانجامشان عذاب شد! در زمین سفر کنید تا ببینید در طول تاریخ، سرانجام آنهایی که دعوت انبیا را تکذیب کردند، چه شد. [سفر کنید و ببینید که عاقبتشان چیزی جز نابودی و هلاکت نبود]. (سوره نحل آیه ۳۶)

انگیزه‌سازی

غذای بابرکت

طبری در کتاب تاریخ خود، با سند خویش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است: چون آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۱ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، حضرت مرا خواند و فرمود: «ای علی! همانا خدا به من فرمان داده تا خویشاوندان نزدیک خود را بیم دهم. یک صاع گندم و یک پای گوسفند و ظرف بزرگی از شیر تهیته کن؛ سپس فرزندان عبدالمطلب را برای من جمع کن تا با آن‌ها سخن بگویم و آنچه به آن فرمان داده شده‌ام را به آن‌ها برسانم».

۱. شعراء، آیه ۲۱۴. و (نخست) خویشاوندان نزدیکت را انداز کن.



پس آنچه را حضرت به من دستور داده بود، انجام دادم؛ سپس آن‌ها را دعوت کردم. مهمان‌ها در آن روز حدود چهل مرد بودند و در میان آن‌ها عموهای آن حضرت، ابوطالب، حمزه، عباس، ابولهب و... حضور داشتند. وقتی جمع شدند، رسول خدا ﷺ از من غذایی را که برای آن‌ها درست کرده بودم، طلب نمود. پس آن را آوردم. رسول خدا ﷺ یک قسمت از گوشت را برداشت و تکه تکه کرد و در اطراف ظرف غذا گذاشت و فرمود: «با نام خدا شروع کنید». آن‌ها غذا را خوردند، تا جایی که همگی سیر شدند و احتیاج به چیز دیگری نداشتند. این در حالی است که سوگند به خدایی که جان علی در دست اوست، این غذا تنها به اندازه سیری یک نفر بود. سپس فرمود: «اینها را سیراب کن». پس آن ظرف بزرگ شیر را آوردم و نوشیدند تا همگی سیراب شدند و سوگند به خدا آن مقدار شیر فقط می‌توانست یک نفر از آن‌ها را سیراب کند.

و چون رسول خدا ﷺ خواست با آن‌ها سخن بگوید، ابولهب به سخن گفتن پیش‌دستی کرد و گفت: رفیق شما، شما را جادو کرده است. (گویا از آنکه از این غذای کم همه آن‌ها سیر شدند، بسیار تعجب کرده بود). پس آنها متفرق شدند و رسول خدا ﷺ با آنها سخن نگفت.

فردای آن روز همین کار تکرار شد و بعد از غذا رسول خدا ﷺ سخن را آغاز کرد و اولین دعوت رسمی و آشکارا شروع شد. در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمود:

«يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَأْبًا فِي الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلٍ مِّمَّا جِئْتُكُمْ بِهِ»؛ ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا قسم در میان عرب، جوانی را سراغ ندارم که چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، برای قومش آورده باشد.

«إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام.

«وَ قَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ»؛ خدا به من فرمان داده تا شما را به

سوی او فراخوانم.

«فَإِيَّكُمْ يَأْتِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ؟»؛ اکنون کدام یک از شما مرا یاری می‌کند تا برادر من و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ شاید این جریان دعوت خویشاوندان پیامبر ﷺ را بارها شنیده باشید، اما نکته‌ای را از این جریان می‌توان برداشت کرد که کمتر به آن توجه شده است.

اقناع اندیشه

نکته‌ای دقیق از حدیث یوم‌الدار

وقتی پیامبر ﷺ می‌خواهد خویشان خود را با ادبیات دینی آشنا کند، اولین کلماتی که از ایشان می‌شنوند، کدام کلمه است؟

اولین مفهوم دینی از مفاهیم غنی اسلامی که پیامبر ﷺ برای اولین بار خانواده‌اش را با آن آشنا کرد و با بیان آن دعوت آشکار خود را آغاز نمود، کدام مفهوم مهم دینی است؟

اولین چیزی از معارف الهی که رسول خدا ﷺ وقتی می‌خواهد رسالت و پیام هدایتش را آشکارا با آن آغاز کند، چیست؟

پیامبری که آمده تا آخرین دین الهی را تبلیغ کند، آمده تا نقشه راه سعادت بشری تا ابد را ترسیم کند، از چه چیز آغاز می‌کند؟

آن واژه و کلمه، آن مفهوم غنی اسلامی ((توحید)) است؛ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ است؛ دعوت به خداوند یگانه بی‌همتا است.

فرمودند: «وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى أَنْ أَدْعُوَكُمْ إِلَيْهِ»؛ خدا به من فرمان داده تا شما را به سوی او فراخوانم.

نه تنها پیامبر خاتم ﷺ بلکه همه پیامبران و انبیای الهی از همان ابتدای بعثت خود دعوت به پروردگار بی‌همتا را فریاد می‌زنند. حاشیه نمی‌روند. مستقیم می‌روند سر اصل مطلب.

لذا خداوند در آیه ۳۶ سوره نحل می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾؛ و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم که [اعلام کند] خدا را بپرستید و از [پرستش] طاغوت بپرهیزید.

اولین دعوت انبیا

مقام معظم رهبری علیه السلام در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» به این موضوع اشاره دارند و می‌فرمایند:

آن کاری که انبیای عظام الهی می‌خواهند انجام بدهند، یعنی ایجاد حکومت و جامعه و نظام توحیدی و برانداختن نظام جاهلی و شرک آمیز و ایجاد رستاخیز عظیمی در متن اجتماع، این کارها را - که هدف‌های انبیا علیهم السلام است - از کجا شروع می‌کنند؟

انبیای عظام الهی نقطه شروع کارشان عبارت بود از بیان لُب و مغز و اساس و روح مکتبشان. انبیا در شروع انقلاب و رستاخیز اجتماعی و عقیدتی، با مردم مجامله^۱ نکردند، هرگز. چنین نبوده است که یک مدت زمانی مردم را سرگردان کنند با یک حرف‌های دیگری، با یک شعارهای دیگری، و بعد از آنی که یک مقداری موفقیت پیدا کردند، بعد آن شعار اصلی را در میان بگذارند، نه؛ از اول با صداقت و با درستی و راستی، آن هدف واقعی و نهایی خود را بیان کردند، و آن چه بود؟ آن هدف، عبارت بود از توحید.^۲

به نظر شما چرا انبیا رسالتشان را با بیان توحید آغاز می‌کنند؟ توحید چه دارد که اولین گزینه پیامبران برای شروع کارشان است، تا جایی که بدون

۱. تملق‌گویی، مجیزگویی، چرب‌زبانی، زبان‌بازی.

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه هجدهم، دسترسی در:



مقدمه آن را مطرح می‌کنند: «**أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْتَنِبُوا الظُّلُمَاتِ**».

باید گفت: توحید همه چیز مکتب انبیا علیهم‌السلام است؛ توحیدی که فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌هاست و در همه محاسبات فردی و اجتماعی انسان اثرگذار است؛ برای پرورش موجود انسانی، و تشکیل یک جامعه و نظام الهی، یک نظام عادلانه، یک نظام بی‌طبقه، یک نظام بدون استثمار، یک نظام بدون ظلم، لازم و ضروری است. لذا انبیای الهی مردم را با شعارهای پوچ و توخالی سرگرم نمی‌کنند؛ بلکه حرف آخر را همان اول می‌زنند.

سؤال بعدی که پاسخ آن مهم و در مسائل روز جامعه ما نیز کاربرد دارد، این مسئله است:

اینکه پیامبران دعوتشان را با توحید آغاز می‌کنند و مردم را به خداوند قادر مقتدر متعال فرامی‌خوانند، چه ثمره عملی را به دنبال دارد؟

جدا شدن دوست و دشمن

یکی از فواید بسیار مهم شروع کار با توحید، این است که از همان اول، دوست و دشمن مشخص می‌شوند و صف دوستان از صف دشمنان جدا می‌گردد. وقتی در نظام توحیدی، عدالت برقرار می‌شود، توهم برتری‌طلبی از بین می‌رود. اختلاف طبقاتی معنا ندارد. آقا‌زادگی امتیاز شمرده نمی‌شود و.... دشمنی‌ها آغاز می‌شود. در زمان پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم دشمنان ایشان مانند امیه بن خلف و ولید بن مغیره و عاصم بن وائل، از همان اول مشخص شدند؛ زیرا فهمیده بودند که توحید، کاخ آقایی آن‌ها را ویران خواهد کرد. فهمیده بودند که در جامعه توحیدی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امیه بن خلف هیچ برتری ذاتی بر برده خود، بلال حبشی ندارد.

چنین جامعه‌ای قطعاً دشمن خواهد داشت و دوست و دشمنش مشخص است.

امروز نیز همین‌گونه است. جامعه توحیدی، جامعه‌ای که پرچم توحید را برافراشته، جامعه‌ای که امید مظلومان عالم می‌شود و ظلم ظالمان را به چالش می‌کشد، جامعه‌ای که به فرموده امام راحل علیه السلام «ما تصمیم داریم پرچم لا اله الا الله را بر قلل رفیع کرامت و بزرگواری به اهتزاز درآوریم»^۱ می‌خواهد «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر عالم هستی حاکم کند، چنین جامعه‌ای قطعاً دشمن خواهد داشت.

طاغوت‌ها چنین جامعه‌ای را تاب نمی‌آورند؛ لذا اینکه بعضی گمان می‌کنند عده‌ای برای نظام توحیدی دشمن تراشی می‌کنند، خیال باطلی است. دشمنی آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی، توهمی و فرضی نیست. واقعیت همیشه تاریخ است. آن‌ها فهمیده‌اند که اگر تفکر امام خمینی علیه السلام در به اهتزاز درآوردن پرچم «لا اله الا الله» رشد پیدا کند، بساط چپاول آن‌ها برچیده می‌شود. عده‌ای دوست دارند این دشمنی را ساخته ذهن دیگران جلوه دهند. آن‌ها سخت در اشتباهند. سابقه این دشمنی با نظام‌های توحیدی به بعثت انبیای الهی از آدم تا خاتم بازمی‌گردد.

اینکه برخی از اپوزیسیون^۲ داخلی کشور ما علاقه دارند دشمنی تاریخی نظام‌های توحیدی در برابر استکبار جهانی را به توهم ذهنی نیروهای انقلابی نسبت دهند، بسیار قابل تأمل است. یکی از همین‌ها که اتفاقاً نویسنده است و سال‌ها در دانشگاه با گرایشی خاص، علوم سیاسی تدریس کرده، در ایام دهه فجر انقلاب اسلامی سال گذشته (۱۴۰۲) نوشته‌ای را در حساب کاربری خود در توئیتر پست کرده و نوشته بود:

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۸ (پیام به مناسبت پذیرش قطعنامه ۵۹۸، ۲۹ تیر ۱۳۶۷).

۲. «اپوزیسیون» در اصطلاح سیاست به مجموعه افراد و نهادهای مخالف نظام سیاسی حاکم گفته می‌شود که در صدد براندازی آن هستند. این امر لزوماً به معنای مخالفت با اصل نظام حکومت نیست؛ بلکه ممکن است به مخالفت با آن بخش که دولت را در دست دارد تنزل کند.



«سوال از انقلابیون: اصرار بر دشمنی با آمریکا چه نفعی برای منافع ملی ما ظرف ۴۵ سال گذشته دربرداشته؟ من در مقابل، یک دوجین مورد می‌آورم که اصرار بر آمریکاستیزی چگونه تیشه بر ریشه منافع ملی ایران زده است. اگر هزینه‌های آمریکاستیزی صرف آب مملکت شده بود، آیا امروز ایرانیان خوشبخت‌تر نمی‌بودند»^۱.

بعضی واقعا گمان می‌کنند که دشمنی با آمریکا به اصرار جمهوری اسلامی است.

نه عزیز من!

همین که نظامی توحیدی شکل بگیرد و بخواهد بر مبنای توحید، آن هم توحیدی فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌ها حرکت کند، دشمن خواهد دشت. هر قدر هم سر میز مذاکره بنشینیم، هیچ‌وقت آمریکا با ما کنار نمی‌آید؛ چون مشکل آن‌ها تفکر توحیدی و حرکت توحیدی ملت ماست.

«مرگ بر آمریکا» شعاری به قدمت تاریخ است؛ به بلندای حرکت توحیدی پیامبران، نه ساخته ذهنی انقلابیون ایران.

«مرگ بر آمریکا» برگرفته از نبوت ماست؛ شعار پیامبران الهی است؛ آنها که آمدند و از اولین روز دعوتشان، توحید و پرستش خدا و نفی غیرخدا را فریاد زدند.

پذیرش با آگاهی

اینکه پیامبران در همان ابتدای کار، حرف آخر را می‌زدند و اولین چیزی که از دین می‌گفتند، توحید بود، فایده دیگری هم داشت و آن فایده این است که باعث می‌شود طرفداران آن‌ها با آگاهی کامل شریعت آن پیامبر را قبول کنند؛ یعنی با گفتن توحید در مرحله اول، همه چیز را با آگاهی قبول می‌کردند.

۱. حساب توئیتر صادق زیباکلام، ۱۵ بهمن ۱۴۰۲.

تمثیلی زیبا

فرض کنید در خیابان راه می‌روید؛ ناگهان ببینید که جمعیتی به سمتی می‌دوند و در ظاهر از چیزی فرار می‌کنند. شما هم با آن‌ها همراه می‌شوید و در ذهنتان می‌گویید: حتماً خطری هست که این جمعیت پابه‌فرار گذاشته‌اند. اما وقتی مقداری دویدید و متوجه شدید که اتفاقی نیفتاده، می‌ایستید؛ چرا؟ چون از اول نسبت به علت کار این جمع آگاهی نداشتید و کاری را بدون آگاهی شروع کردید. اما اگر از اول می‌دانستید که این جمعیت برای رسیدن به اتوبوس یا مترو می‌دوند، اگر شما با آن‌ها هم‌مسیر بودید، دویدن را تا رسیدن به اتوبوس ادامه می‌دادید و یا اگر با آن‌ها هم‌مسیر نبودید، اصلاً کاری به آن‌ها نداشتید و از اول نمی‌دویدید.^۱

اگر مردم یک جامعه در زمان هر پیامبری، دین و شریعت او را که پایه و اساسش توحید است، با آگاهی بپذیرند، تا انتها در پای آن خواهند ایستاد. مانند مسلمانان صدر اسلام که با آن شکنجه‌های بسیار، در پای دین و هدف توحیدی خود ایستادند.

پرورش احساس

شکنجه‌های بلال حبشی

نمونه بارز آن‌ها در صدر اسلام «بلال حبشی» است. بلال از نخستین گروندگان به پیامبر ﷺ بود. او در حال چرانیدن گوسفندان مولایش امیّه بن خلف بود که در کوه‌های پیرامون مکه با رسول خدا ﷺ آشنا شد و اسلام آورد. وی از نخستین مسلمانانی است که ایمانش را آشکار کرد و از این رو به سختی به دست مشرکان شکنجه شد، ولی بر ایمانش پایدار ماند. امیّه بن خلف ریسمانی به گردش می‌افکند و به دست نوجوانان می‌داد تا او را در میان دژه‌های مکه بکشند.

۱. برگرفته از کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۴۰۴.



اواسط روز که هوا به شدت گرم می‌شد، بلال را به سنگلاخ‌های پیرامون مکه برده، سنگی بزرگ بر سینه‌اش می‌نهاد و به وی می‌گفت: یا به خدای محمد کافر می‌شوی یا به همین حال می‌میری!

ابوجهل نیز او را به رو، بر صخره‌های سوزان می‌خواستند و سنگ بزرگی بر سینه او نهاد، می‌گفت: باید به خدای محمد کافر شوی؛ ولی او با گفتن «أَحَد، أَحَد» جواب ردّ به آنها می‌داد.

از عمرو بن عاص گزارش شده است: بلال را در زمین تفتیده و سوزانی شکنجه می‌کردند که اگر تکه گوشتی بر آن می‌گذاشتند، می‌پخت؛ ولی او فریاد می‌زد: «من به لات و عُزّی کافرَم» و امّیه بر شکنجه وی می‌افزود و هرچند گاه بر اثر شدت شکنجه از هوش می‌رفت.^۱

تنها دلیل تحمل این مشکلات، این بود که بلال حبشی‌ها از همان ابتدا با آگاهی، دین توحیدی را پذیرفتند. این شد که در راه رسیدن به آن هدف عالی و شکل دادن جامعه توحیدی استقامت کردند.

رفتارسازی

امروز نیز همین‌گونه است. برای رسیدن به یک جامعه توحیدی، باید با آگاهی تمام توحید و «**أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْتَنِبُوا الظُّلُمَاتِ**» را بپذیریم. وقتی این توحید را، توحیدی که فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌هاست. باید بدانیم جامعه توحیدی همان‌گونه که دوستانی دارد، دشمنانی هم دارد و دشمنانش طاغوت‌ها و مستکبرین عالمنند. باید بدانیم این راه سختی دارد؛ استقامت نیاز دارد؛ تلاش نیاز دارد؛ تا پای جان، تا پای هدف ایستادن می‌خواهد.

جامعه‌ات مشکل دارد؟ از آن نظام توحیدی، یک نظام عادلانه، یک نظام بی‌طبقه، یک نظام بدون ظلم فاصله دارد؟

۱. ابن‌حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص ۶۶۷؛ واقفی، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۷۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۱۱.

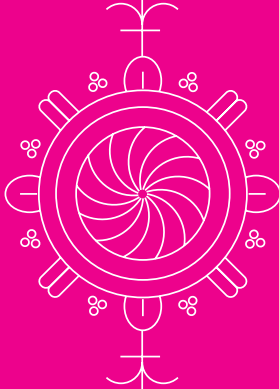
بدان که چنین جامعه‌ای یافتنی نیست! چنین جامعه‌ای ساختنی است. باید بایستیم و استقامت کنیم و خودمان، همسرمان، فرزندانمان، اقوام و آشنایانمان و در نهایت جامعه را به یک جامعه توحیدی تبدیل کنیم و جامعه توحیدی را بسازیم.

جامعه توحیدی به دست رهبر و رئیس جمهور و وزیر و وکیل و آیین نامه‌های حکومتی شکل نمی‌گیرد. اساس شکل‌گیری یک جامعه را خانواده‌ها تشکیل می‌دهند. فرزندان امروز، خانواده من و شما آینده‌سازان جامعه هستند. به همین علت علاوه بر خود انسان، مباحث تربیتی برای فرزندان در شکل دادن به مسیر زندگی‌شان خیلی مهم است. متأسفانه بعضی از ما بدون اطلاع و مطالعه پا در عرصه مهم تربیت فرزند می‌گذاریم.

در این جلسه با توجه به اینکه مهم‌ترین قدم برای شکل دادن جامعه توحیدی، که هدف انبیای الهی بود، تربیت نسل آینده است، یک کتاب تربیتی برای مطالعه والدین معرفی کنم:

((من دیگر ما)) کتابی در ۱۳ جلد نوشته حجت‌الاسلام والمسلمین محسن عباسی ولدی است و یک مجموعه کامل از نکات و مسائل مورد نیاز تربیتی می‌باشد.





قاعده پیروزی

جزء ۱۵

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

إسراء ۸۱

○ فرجام حرکت انبیا



وَأَن كَادُوا لِيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا
يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾ سَنَةٌ مِّن قَدَارٍ سَلْنَا قَبْلَكَ
مِن رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ السَّمْسِ
إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ الْفَجْرَ كَانَ مَشْهُودًا
﴿٧٨﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٩﴾ وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ
صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِّن لَّدُنكَ سُلْطٰنًا نَّصِيرًا ﴿٨٠﴾ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ
وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾ وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْءَانِ
مَاهُوسِفًا وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ الْإِخْسَارًا ﴿٨٢﴾
وَإِذَا نَعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنُنَاجِيهِ وَإِذَامَسَّهُ الشَّرْكَانِ يُوَسَّوْا
﴿٨٣﴾ قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَن هُوَ أَهْدَىٰ
سَبِيلًا ﴿٨٤﴾ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾ وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ
بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقّق



﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ﴾ [وای پیغمبر! بگو: حق آمد ﴿وَرَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ و باطل نابود شد. [این سنت الهی است و راه انبیا هم که مصداق حق است، مشمول این سنت می‌شود؛] ﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ سنت این است که اساساً باطل، نابودشدنی است. [باطل یعنی پوچ، به این معنا که از ابتدا شکست خورده بوده و در واقع عالم، هرگز نمی‌تواند کاری پیش ببرد. طبق این سنت، انسان هرکاری در راه خدا و پیروی از انبیا کند، چون «حق» است، محقق خواهد شد و سرانجام در عالم تأثیر می‌گذارد و پیروز می‌شود.]



آیه مورد بحث

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾

[وای پیغمبر! بگو: حق آمد و باطل نابود شد. [راه انبیا هم که مصداق حق است، مشمول این سنت می شود؛] سنت الهی این است که اساساً باطل، نابودشدنی است. [باطل یعنی پوچ، به این معنا که از ابتدا شکست خورده بوده و در واقع عالم، هرگز نمی تواند کاری پیش ببرد. طبق این سنت، انسان هرکاری در راه خدا و پیروی از انبیا کند، چون «حق» است، محقق خواهد شد و سرانجام در عالم تأثیر می گذارد و پیروز می شود. (سوره اسراء، آیه ۸)]

انگیزه سازی

امام حسن علیه السلام می فرماید:

«أَسْلَمَ الْقُلُوبِ مَا ظَهَرَ مِنَ الشُّبُهَاتِ»؛ سالم ترین دل ها، دلی است که از شبهات پاک باشد.^۱

«شبهه» یعنی سؤالی که در ذهن انسان به وجود آید و اعتقاد انسان را به کسی یا چیزی هدف قرار دهد و لرزشی به ایمان انسان وارد کند. در شب های گذشته بحث نبوت را از آیات کلام الله مجید درس گرفتیم و به این نتیجه رسیدیم که انبیا واسطه فیض بین انسان ها و پروردگارشان برای پاسخ گویی به نیازهای اساسی و تشکیل جامعه توحیدی هستند و اولین مفهوم دینی که در دعوتشان به مردم ابلاغ کردند، مسئله توحید است. سؤالاتی که بعد از این مباحث ذهن را درگیر خود می کند و می تواند تبدیل به یک شبهه شود و به تعبیر امام مجتبی علیه السلام سلامت دل های ما را نشانه رود، این سؤالات است.

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۳۵.

آیا پیامبران الهی در رسیدن به هدف نبوت که پاسخ‌گویی به نیازهای فردی و اجتماعی انسان و تشکیل جامعه توحیدی و در نهایت رساندن امت‌ها به منزل سعادت بود، موفق عمل کردند؟

این همه تلاش‌ها، جهادها، غربت‌ها و هجرت‌ها به ثمر رسید یا بی‌فایده بود؟ آیا پیامبران الهی توانستند امت‌ها را از ظلمات و تاریکی جهل‌ها به نور ایمان و توحید برسانند یا نه؟

اگر به نتیجه کار این بزرگواران در طول تاریخ نگاه کنیم، در ظاهر نتیجه خوبی نگرفتند.

حضرت نوح علیه السلام طبق آیات قرآن ۹۵۰ سال مردم را به توحید دعوت کردند، اما طبق روایات، پیروان ایشان در بالاترین تعداد، از هشتاد نفر بیشتر نبودند.^۱ پیروان حضرت صالح علیه السلام در قوم ثمود با وجود اینکه ۱۲۰ سال قوم خود را به توحید دعوت نمود،^۲ تنها پنج نفر ذکر شده است.^۳

حضرت عیسی علیه السلام بین همه پیروانش فقط توانست دوازده نفر را به عنوان حواریون و یاران خاص خود انتخاب کند.

در روایتی در مورد پیروان پیامبر اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آمده است که بعد از رحلت پیامبر، همه امت او مرتد شدند، مگر سه نفر. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

((پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از دنیا رفتند، مردم به دین پیشینیان خود که کافر بودند، بازگشتند (مرتد شدند)، جز سه نفر: سلمان، مقداد و ابوذر غفاری. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، چهل مرد نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمدند و گفتند: نه، به خدا قسم، ما بعد از تو هرگز از کسی اطاعت نخواهیم کرد. حضرت فرمودند: چرا؟ گفتند: ما آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر (خم)

۱. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۰.

۲. عمادزاده، تاریخ انبیاء، ص ۲۶۳.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۹۲.



به تو گفت را شنیدیم. حضرت فرمودند: آیا به دستور پیامبر عمل می‌کنید؟ گفتند: بله. حضرت فرمودند: پس، فردا با سر تراشیده نزد من آیید. اما جز آن سه نفر، کسی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نیامد. عمار بن یاسر، بعد از ظهر نزد ایشان آمد. حضرت دستشان را به سینه عمار زدند و به او فرمودند: چه شد که از خواب غفلت بیدار شدی؟ (بعد، به آن افراد فرمودند: بازگردید که من نیازی به شما ندارم. شما در تراشیدن سر از من اطاعت نمی‌کنید؛ پس چگونه (ادعا می‌کنید) در مبارزه با کوه‌های آهنین از من اطاعت خواهید کرد؟! بازگردید که من به شما نیازی ندارم).^۱

افناع اندیشه

با توجه به آن چه خدمت شما بزرگواران عرض کردم و با عنایت به این روایت امام صادق علیه السلام در مورد حوادث بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله آیا می‌توان گفت: پیامبران در به ثمر رساندن اهدافشان در تاریخ شکست خوردند؟ آیا انبیا از تلاش خود نتیجه ثمربخشی نگرفتند و در سرتاسر تاریخ، ظلم و ستم و طغیان و کفر تسلط داشته است؟ آیا با همه تلاش‌های پیامبران الهی در کل تاریخ بشریت، باز هم باطل باقی ماند و حق از بین رفت؟
پاسخ دقیق به این سوالات نیاز به بیان نکاتی دارد.

نکته اول

خداوند در آیه ۸۱ سوره مبارکه اسراء می‌فرماید:

۱. شیخ مفید، الإختصاص، ص ۴-۶. «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا قَبِضَ أَوْتَدَ النَّاسِ عَلَى أَعْقَابِهِمْ كَفَرًا إِلَّا ثَلَاثًا سَلْمَانَ وَ الْمُشَدَّادَ وَ أَبُو ذَرَّ الْعُقَمَرِيَّ. إِنَّهُ لَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَاءَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَقَالُوا: لَا وَاللَّهِ لَا نُعْطِي أَحَدًا طَاعَةً بَعْدَكَ أَبَدًا. قَالَ: «و لِمَ؟» قَالُوا: إِنَّا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِيكَ يَوْمَ غَدِيرِ [خُم]. قَالَ: «و تَعْلَمُونَ؟» قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: «فَأَتُونِي عِدًّا مُخْلِطِينَ» قَالَ: فَمَا أَتَاهُ إِلَّا هَوْلَاءُ الثَّلَاثَةِ قَالَ وَ جَاءَهُ عُمَارُ بْنُ يَاسِرٍ بَعْدَ الظُّهْرِ فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: «مَا لَكَ أَنْ تَسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمَةِ الْعُفْلَةِ؟ اِرْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ أَنْتُمْ لَمْ تُطِيعُونِي فِي خَلْقِ الرَّأْسِ فَكَيْفَ تُطِيعُونِي فِي قِتَالِ جِبَالِ الْخُدَيْدِ؟ اِرْجِعُوا فَلَا حَاجَةَ لِي فِيكُمْ».

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾؛ و بگو: حق آمد و باطل نابود شد؛ بی‌تردید باطل نابودشدنی است.

پیامبران الهی مصداق بارز حق بودند و هرکس با این بزرگواران در طول تاریخ مقابله کرد، مصداق بارز باطل است و زمانی که ﴿جَاءَ الْحَقُّ﴾ رخ می‌دهد، ﴿وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ را به دنبال دارد. لذا شکست در تلاش پیامبران از آدم تا خاتم معنا ندارد.

در «تفسیر نمونه» در تبیین این آیه آمده است:

امید به پیروزی قطعی، خود عامل دیگری برای موفقیت است. در این آیه به پیامبرش می‌گوید: و بگو: حق فرا رسید و باطل مضمحل و نابود شد: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾. اصولاً طبیعت باطل (همین است که) مضمحل و نابود شدنی است: ﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾. باطل جولانی دارد، ولی دوام و بقای نخواهد داشت و سرانجام، پیروزی از آن حق و طرفداران و پیروان حق خواهد بود.^۱

باتوجه به این آیه، حتی اگر در زمان پیامبران الهی باطل جولان داده باشد و طاغوت‌ها غلبه داشته باشند، در نهایت پیروزی از آن پیامبران و اصحابشان است که برای برپایی حق، از هیچ تلاشی دریغ نکردند.

نکته دوم

برای پاسخ به سؤالاتی مانند این که انبیا از تلاش و انجام مأموریت خود، نتیجه ثمربخشی گرفته اند یا نه، اول باید بررسی شود که هدف انبیای الهی در هدف‌گذاری پروردگار عالم در جهان خلقت چه بوده است؟

مثلاً وقتی می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا مربی تیم ملی فوتبال کشور در جام ملت‌های آسیا موفق عمل کرده یا نه، ابتدا باید این سؤال پرسیده شود

۱. مکارم شیرازی، برگزیده تفسیر نمونه، ذیل آیه ۸۱ سوره اسراء.



که فدراسیون فوتبال به عنوان نهاد بالادستی، برای رسیدن به چه نتیجه‌ای در این مسابقات هدف‌گذاری کرده است؟ اگر جزء چهار تیم پایانی مسابقات باشیم، به هدف فدراسیون رسیده‌ایم؟ یا نه، هدف‌گذاری فدراسیون از انتخاب این مربی و فراهم کردن این امکانات فقط رسیدن به مقام قهرمانی است. سؤال این جاست که خداوند از انبیای الهی چه درخواستی داشته است تا بشود بررسی کرد که آن‌ها در انجام این وظیفه موفق عمل کرده‌اند یا شکست خورده‌اند؟

اگر همه آیات و روایات درباره هدف‌گذاری خداوند عالم از بعثت انبیا را در نظر بگیریم و در یک جمله خلاصه کنیم، می‌توانیم بگوییم: هدف انبیای الهی، ابلاغ برنامه کامل برای تأمین نیازهای فردی، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... در زندگی دنیوی و اخروی انسان بوده است.

همه انبیای الهی در طول تاریخ دست به دست هم داده و این برنامه کامل را به همه بشریت ابلاغ کرده‌اند. پیامبران از اولین فرد تا آخرین کوشیدند تا طی مراحل این امر را انجام دهند. هر نبی، مأموریت مهم خود را انجام داده و این مأموریت را به نقطه‌ای که باید، رسانده و نقطه پایان مأموریت او آغاز مأموریت نبی بزرگوار بعدی بوده است، دقیقاً همانند دوی امدادی. بر این اساس هر پیامبری هرچند که در این بین به شهادت رسیده باشد، اما این مأموریت و رسالت مهم را به دست پیامبر بعدی رسانده است.

لذا با نگاه کلی و مجموعی به مأموریت ایشان اثبات می‌شود که حاصل کار انبیای الهی، از حضرت آدم تا نبی خاتم صلی الله علیه و آله ثمربخش بوده است.

این برنامه کامل در زمان پیغمبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله به کمال رسید و به همه مردم جهان ابلاغ شد. لذا همان روز ابلاغ این پیام، روز اکمال دین نامیده شد و آیه اکمال نازل گردید.

﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْسِنُوا الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ امروز، کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند؛ بنابراین از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

پس فرجام نبوت و پایان کار پیامبران، همیشه تاریخ طبق نقشه الهی پیش رفته و به پیروزی رسیده است. در حقیقت، زمانی که سلسله انبیای تاریخ، از اول تا آخر ملاحظه می‌شود، معلوم می‌گردد که این معلّمین بشر با اینکه در اثنای دعوت یا پایان دعوت با بعضی از ناکامی‌ها و ناسپاسی‌ها از طرف مردم روبه‌رو گشته‌اند، اما در مجموع موفق و کامیاب بوده‌اند. ابلاغ همین برنامه کامل توسط پیامبر عظیم الشان اسلام بود که انسان‌هایی مانند اعراب جاهلی را که تمام فکر و ذکرشان غارت و جنگ و شهوت و شراب بود، به درجات رفیع انسانی رساند و صحابه‌ای مانند مقداد و ابوذر و سلمان فارسی تربیت کرد.

پرورش احساس

وصف امیرالمومنین علیه السلام از اعراب جاهلی

امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ۲۶ نهج البلاغه در وصف اعراب جاهلی فرموده‌اند: ((خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت مبعوث کرد، تا جهانیان را بیم دهد و امین آیات او باشد؛ درحالی‌که شما جمعیت عرب، بدترین آیین را داشتید و در بدترین سرزمین‌ها و در میان سنگ‌های خشن و مارهای فاقد شنوایی (که از هیچ چیز نمی‌ترسند و بسیار خطرناکند) زندگی می‌کردید و آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای بسیار ناگوار می‌خوردید و پیوسته خون هم را می‌ریختید و پیوند با خویشان را قطع می‌کردید (و دختران را زنده به گور می‌کردید و پسران خود را به قتل می‌رساندید) بت‌ها در میان شما برپا بود و گناهان، سراسر وجودتان را فراگرفته بود)).



نکته سوم

اگر مجموع حرکت سلسله انبیا علیهم السلام در انجام وظایف الهی‌شان را در نظر نگیریم و سؤال کنیم که انبیای عظام الهی هرکدام در زمان خود و به صورت مجزا و جدای از پیامبر دیگر، آیا موفق شده‌اند یا شکست خورده‌اند، باید به شکل دیگری پاسخ دهیم.

پاسخ این است که انبیای الهی، پیوسته امکان موفقیت داشته‌اند و پیروان آنها نیز همواره از این امکان برخوردار بوده‌اند. لازمه این پیروزی و موفقیت دو شرط مهم و اساسی است که با حاصل شدن این دو، موفقیت و پیروزی قطعی است. آن دو شرط، ایمان تعهد‌آور و صبر و استقامت است. ایمان به اینکه قطعاً و مسلماً در نهایت پیروزی از آن جبهه حق است؛ باوری همراه با تعهد‌پذیری، همراه با تلاش و حرکت. صبر یعنی مقاومت، از مبارزه سست نشدن و از میدان به در نرفتن.

چرا بعضی از انبیا موفق می‌شوند و بعضی دیگر به ظاهر ناکام می‌شوند؟ چرا همه نمی‌توانند جامعه الهی و توحیدی را تشکیل بدهند؟ چرا فقط بعضی این امکان و توفیق را به دست می‌آورند؟ جواب در یک جمله کوتاه است: همه جا موفقیت‌هایی که مردان و رهبران الهی کسب کرده‌اند، در گرو ایمان و صبر همراهانشان بوده، و هر جا که رهبران بزرگ الهی و داعیان حق و حقیقت شکست خورده‌اند، بی‌تردید بر اثر نداشتن مایه کافی همراهان و امت‌هایشان از ایمان یا صبر بوده است.

اگر پیامبری به ظاهر شکست خورده، به سبب نبود ایمان تعهد‌آور و صبر و استقامت در میان قوم آن پیامبر بوده است. اما همان پیامبر در روند کلی و سلسله پیامبران، در سیر صعودی بوده است.

رفتارسازی

قاعده پیروزی

پیروزی و موفقیت، با فراهم شدن این دو شرط در همیشه تاریخ پارچاست. به بیان رهبر انقلاب علیه السلام در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن:

اگر چنانچه مسلمانان عالم در راه پیشرفت‌های فرهنگی و پیشرفت‌های اقتصادی و پیشرفت‌های سیاسی، این دو عامل را، عامل ایمان را و عامل صبر را، امروز هم در پیش بگیرند، جامعه اسلامی از لحاظ فرهنگی و از لحاظ سیاسی و از لحاظ اقتصادی بر کفار و دشمنان دین غلبه خواهد کرد. مسلمان‌ها گمان نکنند که مَهر باطله بدنامی، عقب‌ماندگی، فقر، ذلت به پیشانی این‌ها خورده است، نه. گمان نکنند که دشمنان ضد دین و ضد اسلام در اطراف عالم، که همین قدرت‌های معارض جهانی هستند، این‌ها همیشه باید بر گرده مسلمانان سوار باشند و به آنها زور بگویند و از آنها کار بکشند؛ نه، هرگز چنین نیست. اگر مسلمانان عالم، اگر کشورهای اسلامی، اگر توده‌ها و ملت‌های مسلمان و خلاصه اگر امت عظیم اسلامی که امروز ششصد، هفتصد میلیون جمعیت‌اند، اگر ایمان پیدا بکنند، اگر صبر را هم برای خود ذخیره بکنند، بر همه جهان پیروز خواهند شد، و این است توصیه قرآن به همه مسلمانان در همه زمان‌ها!^۱

انگار این پیام قرآنی برای امروز جامعه ما ابلاغ شده است: مسئله اول زندگی خیلی از ما مشکلات اقتصادی است. قرآن به من و شما می‌گوید: می‌خواهی به رشد اقتصادی بررسی؟ می‌خواهی جامعه تو در مدیریت اقتصادی همه عالم اثرگذار باشد؟ می‌خواهی سیاست‌های کلان اقتصاد اسلامی نه فقط در جامعه

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیستم، دسترسی در:



تو، بلکه در همه کشورهای دنیا اجرایی شود؟ می‌خواهی فقر ریشه‌کن شود؟
دو شرط دارد:

اول: ایمان

ایمان به اینکه پیروزی قطعاً حاصل خواهد شد. ایمان به اینکه باطل رفتنی است و حق ماندنی. ایمان به ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾.

دوم: صبر

اگر در مبارزه، دست از تلاش نکشیدیم، اگر سست نشدیم، اگر صبوری کردیم و کار را در نیمه رها نکردیم، قطعاً پیروز خواهیم شد.

این همان اقتصاد مقاومتی است که چندین سال است رهبری معظم انقلاب علیه السلام با تکیه بر قرآن آن را فریاد می‌زنند. راهی برای رسیدن به موفقیت‌های اقتصادی غیر از این نیست.

چه قدر به خرید کالای ایرانی تعصب داریم؟

چه قدر بر مشکلات اقتصاد مقاومتی صبر می‌کنیم؟

چه قدر ایمان داریم که با صبر و حمایت از تولید داخلی، به رشد اقتصادی

می‌رسیم؟

چه قدر خرید کالای قاچاق که تیشه به ریشه اقتصاد کشور می‌زند را ترک

می‌کنیم؟



دشمن کیست؟

جزء ۱۶

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾
وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾

طه ۲۴-۲۸

● گروه‌های معارض انبیا



وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي
 وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا
 لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَيْتُمُ مِنْ
 بِهَا وَاتَّبِعْ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ ﴿١٦﴾ وَمَاتِلْكَ يَمِينِكَ يُمُوسَىٰ
 ﴿١٧﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ
 فِيهَا مَنَارِبٌ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾ قَالَ أَلْقِهَا يُمُوسَىٰ ﴿١٩﴾ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ
 حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿٢٠﴾ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا
 الْأُولَىٰ ﴿٢١﴾ وَاصْمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ
 ءَايَةٌ أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾ لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ ﴿٢٣﴾ أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
 إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾
 وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ
 أَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي ﴿٣١﴾ وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾
 كَيْ تُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَنَذُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾
 قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يُمُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ﴿٣٧﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



[خداوند به موسی وحی کرد:] ﴿أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ﴾ به سمت فرعون برو ﴿إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ چون فرعون در برابر بندگی خدا طغیان کرده [و تبدیل به طاغوت شده است.] ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ [موسی در پاسخ به این مأموریت سنگین] گفت: پروردگارا، سینه‌ام را گشاده کن، [شخصیت والا به من بده که هرگونه سختی و فرازونشیب این مأموریت را بتوانم با روح وسیع خودم تحمل کنم،] ﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ و کارم را [در این مأموریت پس از بعثت،] آسان کن، ﴿وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي﴾ گره از زبان من بگشای [تا بتوانم به خوبی پیام تو را به فرعون و فرعونیان ابلاغ کنم،] ﴿يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾ تا حرفم را بفهمند [و در نتیجه از طغیان‌گری دست بردارند و بندهٔ خدای واحد شوند].



آیه مورد بحث

﴿أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَبَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَأَخْلِلْ عُنُقَهُ مِّن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾﴾

[خداوند به موسی وحی کرد] به سمت فرعون برو؛ چون او در برابر بندگی خدا طغیان کرده [و تبدیل به طاغوت شده است]. موسی [در پاسخ به این مأموریت سنگین] گفت: پروردگارا، سینه‌ام را گشاده کن [شخصیت والا به من بده که هرگونه سختی و فرازونشیب این مأموریت را بتوانم با روح وسیع خودم تحمل کنم]، و کارم را [در این مأموریت پس از بعثت]، آسان کن و گره از زبان من بگشای [تا بتوانم به خوبی پیام تو را به فرعون و فرعونیان ابلاغ کنم]، تا حرفم را بفهمند [و در نتیجه از طغیان‌گری دست بردارند و بنده خدای واحد شوند]. [سوره طه، آیه ۲۴-۲۸]

انگیزه‌سازی

نمونه‌ای از دشمنی با پیامبر ﷺ

از ابن مسعود روایت است که گفت: درحالی که پیامبر خدا ﷺ در کنار کعبه نماز می‌خواند، گروهی از کفار قریش در مجلس خود نشسته بودند. ناگهان یکی از آن‌ها گفت: آیا به این ریاکار نگاه نمی‌کنید؟! کدام‌یک از شما شکمبه شتری را که بنی فلان کشته‌اند، می‌آورد و وقتی او به سجده می‌رود، آن را میان شانه‌هایش می‌گذارد؟ چنان‌که بدبخت‌ترین آن‌ها رفت و شکمبه شتر را آورد و وقتی پیامبر اکرم ﷺ به سجده رفت، آن را میان شانه‌های ایشان گذاشت. رسول خدا وقتی با این اتفاق بی‌ادبانه مواجه شد، همان‌طور به حالت سجده باقی ماند و با خدای خود راز و نیاز کرد. کفار قریش چنان خندیدند که از فرط خنده روی یکدیگر می‌افتادند. فردی نزد فاطمه رضی الله عنها رفت و به ایشان خبر داد. او که هنوز



دختری کم سن و سال بود، دوان دوان آمد و شکمبه شتر را از میان شانه‌های پدرش برداشت. وقتی رسول خدا ﷺ نماز را تمام کرد، فرمود: «بار خدایا! نتیجه این کار قریش را به تو وامی‌گذارم». تا سه بار این دعا را تکرار کردند. سپس از تک‌تک آن‌ها نام بردند: «بار خدایا! عمرو بن هشام، عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ولید بن عتبه، امیه بن خلف، عقبه بن ابی‌معیط و عماره بن ولید را هلاک کن». ابن مسعود می‌گوید: به خدا سوگند که همه آن‌ها را در روز بدر دیدم که نقش زمین شده بودند.^۱

خلاصه جلسات گذشته

از اول ماه مبارک رمضان قرارمان این بود که باهم و کنار هم و با استفاده از تعالیم کلام الله مجید، قرآن را زندگی کنیم. بعد از برخی مباحث پیرامون ایمان و توحید، در مسئله نبوت عرض کردم که برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی و پاسخ به همه نیازهای فردی، اجتماعی، خانوادگی، اعتقادی، سیاسی، اقتصادی و... و نجات از جهل‌ها و تاریکی‌ها در زندگی، راهی غیر از حضور پیامبران از جانب خالق حکیم عالم در میان مخلوقاتش نیست.

هم‌چنین عرض کردم که اولین مفهوم دینی که پیامبران در راه رسیدن به اهدافشان به بندگان خداوند متعال ابلاغ کردند، مفهوم غنی توحید است. پیامبران عظیم‌الشان ﷺ و اساساً هر جامعه‌ای که بخواهد توحید را به معنای توحیدی فراتر از ذهن‌ها و اندیشه‌ها زندگی کند، قطعاً دشمن خواهد داشت. البته با وجود این دشمنان و سختی‌های مسیر رسالت، مجموعه پیامبران از آدم تا خاتم در رسیدن به هدفشان موفق بودند؛ همان‌گونه که بعضی از انبیای الهی در زمانی که ایمان و صبر در بدنه جامعه وجود داشت، به موفقیت‌هایی

۱. عسقلانی، فتح الباری، ج ۱، ص ۵۹۴؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۸-۱۴۲۰.



دست یافتند و حتی بعضی توانستند حکومت توحیدی تشکیل دهند. پیامبران عظیم‌الشان علیهم‌السلام و اساساً هر جامعه‌ای که بخواهد توحید را زندگی کند، قطعاً دشمن خواهند داشت. سؤال مهم در این بخش این است که آن افراد یا گروه‌هایی که با پیامبران الهی یا نظام‌های توحیدی دشمنی می‌کنند، چه افراد یا گروه‌هایی هستند؟

چه کسانی دشمن پیامبران الهی‌اند و چرا؟ چرا این افراد و گروه‌ها با بهترین انسان‌ها درحالی‌که بهترین و کامل‌ترین آیین را در زمان خودشان برای آن‌ها می‌آوردند، به گونه‌ای دشمنی می‌کردند که چنین توهین‌آمیز شکمبه شتر را بین شانه‌های رسولی قرار دادند که خودشان او را «محمد امین» می‌خواندند؟! این دشمنی در قوم بنی‌اسرائیل چنان بود که روایات و گزارش‌های موجود در منابع معتبر، به قتل جنایت‌کارانه پیامبران به دست بنی‌اسرائیل اشاره کرده و بیان می‌کند که آنها بعد از این کشتار، به گونه‌ای عمل می‌کردند که گویا هیچ اتفاقی رخ نداده و بدون درنگ به کارهای روزانه خود مشغول می‌شدند.

وقتی عبدالله بن عمر فهمید امام حسین علیه‌السلام قصد رفتن به سمت کوفه را دارد، به نزد آن حضرت علیه‌السلام آمد تا ایشان را به اطاعت و فرمان‌برداری از رژیم اموی سفارش کند. امام علیه‌السلام در جواب وی فرمود:

«ای پسر عمر! آیا نمی‌دانی که نشانه پستی دنیا در نزد خدا آن است که سر بریده حضرت یحیی علیه‌السلام به انسان آلوده و زشت‌کرداری از آلودگان بنی‌اسرائیل هدیه شد؟! آیا نمی‌دانی که بنی‌اسرائیل تا جایی پیش رفتند که بامدادان میان طلوع فجر تا طلوع خورشید هفتاد پیامبر الهی را به شهادت رساندند و سپس (بدون احساس زشتی و فاجعه این جنایت هولناک) به خرید و فروش پرداختند؛ چنان‌که گویی هیچ فاجعه‌ای به وجود نیاورده‌اند؟!»^۱

۱. ابن‌نماحی، مثیر الاحزان، ص ۴۱.

اقناع اندیشه

علت دشمنی با پیامبران

برای پاسخ به این سؤال باید به بحث‌های شب‌های گذشته دقت کنیم. وقتی هدف انبیای الهی ابلاغ برنامه عملی و کاربردی برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی و پاسخ به همه نیازهای فردی، اجتماعی، خانوادگی، اعتقادی، سیاسی، اقتصادی و... و نجات انسان از جهل‌ها و تاریکی‌ها در زندگی انسان‌هاست و بر مبنای عمل به این برنامه، جامعه توحیدی شکل می‌گیرد، هرکس یا گروهی که عمل به برنامه عملی پیامبران و شکل گرفتن جامعه بر مبنای توحید، منافعش را به خطر بیندازد، دشمن پیامبران و آن جامعه توحیدی است. جامعه‌ای که در آن اختلاف طبقاتی نباشد، ظلم نباشد، فقیر و پولدار فرقی باهم نداشته باشند، آقا زادگی و جمع مال و ثروت نباشد، دشمنان زیادی از جهات گوناگون خواهد داشت.

چهار نوع دشمن پیامبران علیهم‌السلام از زبان قرآن

طبق فرموده قرآن، پیامبران الهی چهار گروه دشمن داشتند:

گروه اول: طاغوت یا حکام مستبد

اولین گروه از دشمنان پیامبران که قرآن به آن اشاره کرده، حاکمان مستبد یا همان طاوغیت هستند. خداوند در آیه ۲۴ سوره مبارکه طه خطاب به حضرت موسی علیه‌السلام می‌فرماید:

﴿إِذْ هَبَّ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾؛ به سوی فرعون برو؛ زیرا او [در برابر خدا] سرکشی کرده است.

درگیری و مبارزه با طاوغوت‌ها نیاز به ظرفیت وجودی دارد و کار هرکسی نیست. به همین علت وقتی این مأموریت الهی به حضرت موسی علیه‌السلام ابلاغ شد، از خداوند درخواست کرد:



﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾

گفت: پروردگارا! سینه‌ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده گردان.

﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾

و کارم را برایم آسان ساز.

﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي﴾

[[و گرهی را [که مانع روان سخن گفتن من است] از زبانم بگشای]].

﴿يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾

[تا] سخنم را بفهمند.

فرعون و فرعونیان و به‌طور کلی تمام طاغوتیان جهان، تمام سعی‌شان تسلط و زورگویی به دیگران است و پیامبران و جوامع توحیدی را تاب نمی‌آورند؛ لذا به دشمنی با آن‌ها برمی‌خیزند. فرعون هم در برخورد با حضرت موسی عليه السلام و حتی به شهادت رساندن ایشان، هر کاری که می‌توانست، انجام داد.

در جامعه جهانی امروز هم آمریکا و برخی کشورهای اروپایی نماد طاغوت هستند که برای از بین بردن جوامع توحیدی، همه گزینه‌های‌شان روی میز است. سیاهه جنایات آمریکا علیه کشور ما را اگر جمع‌آوری کنیم، از یک کتاب هم بیشتر می‌شود؛ زیرا آنها می‌دانند اگر جامعه جهانی توحیدی شکل بگیرد، دیگر نمی‌توانند چپاول و غارتگری خود را ادامه دهند و کدخدای عالم باشند و به بهانه مبارزه با تروریسم، منابع کشورهای مختلف را به غارت ببرند و بر آن کشورها مسلط شوند.

از منظر منطق ادیان در جامعه توحیدی، زور و زورگویی نیست و اگر هم کسی بخواهد زور بگوید، نمی‌گذارند. مشخص است آن‌ها که زورگویان عالمنند، با چنین جامعه‌ای و رهبران آن دشمن‌اند. لذا همان‌طور که در شب‌های گذشته عرض کردم، «مرگ بر آمریکا» شعاری به بلندای تاریخ است؛ به بلندای تاریخ انبیا.

پرورش احساس گروه دوم: مُترفین

گروه دیگری که به مخالفت با جریان‌های توحیدی می‌پردازند، «مُترفین» هستند. مُترفین یعنی ثروت‌اندوزانی که با اختلاف طبقاتی زنده‌اند و رگ حیاتشان به ایجاد بی‌عدالتی اقتصادی در جامعه طاغوتی وابسته است. لذت بردن آنها از زندگی دنیایی مبتنی بر فقیرتر شدن فقراست. کسانی که می‌خواهند به هر روشی که شده، حتی حرام یا خلاف مروت و... به پول و ثروت برسند.

این در حالی است که در نظام توحیدی، همه موظفند که از حقوق ضعفا و محرومان و ستم‌دیدگان دفاع کنند؛ نه اینکه در خرید و فروش و سرمایه‌گذاری خود به گونه‌ای عمل کنند که سفره ضعفا و محرومان تنگ‌تر شود.

مُترفین همان کسانی هستند که فرهنگ رفاه‌زدگی و زندگی اشرافی را ترویج می‌دهند و برای کاری کم، پاداشی نجومی طلب می‌کنند. کسانی که زندگی‌های پرتجمل، مهمانی‌های لوکس و خانه‌ها و... مجلل دارند و آنها را به رخ دیگران می‌کشند و وقتی آنها را دعوت به انفاق برای فقرا می‌کنی، چنین پاسخ‌هایی می‌دهند:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ وَاِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱ و هنگامی که به آنان گفته می‌شود: از آنچه خدا به شما روزی داده است، به مستمندان انفاق کنید و با آنان مهربان باشید، آنان که کافر شده‌اند، از روی مغالطه، به کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: آیا به کسی خوراک دهیم که اگر خدا می‌خواست، او را اطعام می‌کرد و بی‌نیازش می‌ساخت؟!

قارون از بزرگترین مُترفین عالم است. در آیه کریمه می‌خوانیم که چگونه به

۱. یس، آیه ۴۷.



خیرخواهی قوم خودش مبنی بر انفاق کردن جواب می‌دهد:

«وَأَبْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ * قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾^۱؛ با این ثروتی که خداوند به تو ارزانی کرده است، در پی دستیابی به سرای آخرت باش و برای آبادانی آن بکوش، و بدان که بهره واقعی انسان از دنیا آن چیزی است که برای آخرت او سودمند باشد؛ پس مبادا با ترک انفاق بهره واقعی خود را از ثروت دنیا از کف بدهی! از سر احسان و نیکوکاری انفاق کن؛ همان‌گونه که خداوند به تو نیکی کرده و بی‌آن‌که بر او حقی داشته باشی، به تو عطا فرموده است. هرگز این ثروت و شوکت را وسیله فسادجویی در زمین قرار مده؛ چراکه خداوند فسادگران را دوست ندارد. قارون در پاسخ مردمش گفت: ثروتی که به من داده شده، در نتیجه دانشی است که خود دارم. من راه‌های به دست آوردن ثروت را به خوبی می‌دانم؛ پس دارایی‌های من حق مسلم من است؛ نه آن‌که بخششی از سوی خدا باشد.^۲

صهیونیسم، بزرگ‌ترین مترفین عالم

با توجه به تعالیم تلمود می‌توان برداشت کرد که مصداق بارز مترفین که ادامه زندگی و بقایشان را در ثروت‌اندوزی و بی‌عدالتی اقتصادی در جامعه جهانی می‌بینند و با هر شخص و جامعه‌ای که با این نوع نگاه آن‌ها مقابله کند، دشمن‌اند، یهودیان و به‌ویژه صهیونیست‌ها هستند. آنها معتقدند:

«دزدی از یهودی حرام است و از غیریهودی جایز می‌باشد؛ چون اموال دیگران مانند رمل‌های دریاست و هرکس زودتر بر آن دست گذاشت، او مالک است! برای شما جایز است که مأمورین گمرک را گمراه کنید و برای او قسم

۲. ترجمه صفوی.

۱. قصص، آیه ۷۷ و ۷۸.

دروغ بخورید... از خاحام («صموئیل») یاد بگیرید. صموئیل از مردی اجنبی کاسه‌ای از طلا به قیمت چهار درهم خرید، درحالی‌که فروشنده نمی‌دانست که آن طلاست؛ با این حال یک درهمش را هم دزدید! ربودن اموال دیگران به وسیله ربا مانعی ندارد؛ زیرا خداوند شما را به ربا گرفتن از غیریهودی امر می‌فرماید. به کسانی که یهودی نیستند، قرض ندهید، مگر آنکه نزول بگیرید؛ در غیر این صورت، قرض دادن به غیریهودی جایز نیست و ما مأموریم که به آنها ضرر برسانیم).^۱

امروز آن مترفین و سرمایه‌دارانی که حاضرند به دیگران ضرر برسانند و این ضرر رساندن را امر خداوند می‌دانند تا خودشان به حیاتشان ادامه دهند، صهیونیست‌ها هستند. مشخص است چنین افرادی با جوامع توحیدی دشمن‌اند و برای نابودی آن‌ها تلاش می‌کنند.

خوب دقت کنید؛ دشمنی یک نظام توحیدی با چنین افرادی از جانب خود آنهاست. آن‌ها بقای خودشان را در نابودی نظام‌های توحیدی می‌دانند. دشمنی ما با رژیم غاصب صهیونیستی برای امروز و دیروز و یک سال و چهل سال گذشته نیست. «مرگ بر اسرائیل» هم مانند «مرگ بر آمریکا» شعاری است به بلندای تاریخ؛ به بلندای تاریخ انبیا. غزه و لبنان و ایران و... هم نمی‌شناسد.

گروه سوم: رُهبان یا عالمان دینی

اگر در جامعه‌ای فرعون‌ی نباشد که طغیان کند تا خداوند به پیامبرش امر کند: «**أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ**» و مترفین نباشند که جامعه توحیدی بساط مال‌اندوزی و ایجاد اختلاف طبقاتی توسط آن‌ها را جمع کند، گروه دیگری هم وجود دارند که پیامبران الهی و جامعه توحیدی، بقای آن‌ها را به خطر می‌اندازد تا به همین علت دشمنی کنند.

۱. سبفر خروج، اصحاح ۱۲، آیه ۱۲، سبفر پیدایش، اصحاح ۳.



گروه سومی که قرآن آن‌ها را دشمن انبیا می‌خواند، احبار و رُهبان هستند؛ همان عالمان دینی و مذهبی که با ذهن‌ها و عقل‌ها سر و کار دارند. در جامعه توحیدی، جامعه‌ای که پیامبران می‌خواهند بسازند، مردم در آن هوشیار و آگاه هستند. در آن جامعه، رشد فکری هست. در آن جامعه همهٔ مردم یا عالمند یا متعلّم. اگر آن جامعه به وجود آمد، اینها هم وحشت می‌کنند و با چنین جامعه‌ای و رهبران‌ش دشمنی می‌کنند. چرا؟

چون اینها تا وقتی می‌توانند در مسند قدرت باقی بمانند و بر مردم حکومت کنند که مردم غرق در خرافات و پندارهای غلط جاهلی باشند. اگر مردم به رشد فکری برسند و آگاه باشند، هیچ‌گاه خلافت و امامت بدعت‌گذاران را نمی‌پذیرند.

وهابیت و داعش، مصداق رهبانیت

یکی از مصداق بارز امروزی این دشمنان نظام‌های توحیدی، وهابیت است که گروه‌هایی مثل داعش را درست کردند تا با مسلمانان بجنگند و آن‌ها را بکشند. دشمنان از این گروه برای ایجاد اختلاف و درگیری میان جوامع توحیدی، بسیار بهره بردند. انگلیسی‌ها برای آنکه با اسلام دشمنی و مبارزه کنند، دو فرقه وهابیت در اهل سنت و بهائیت در شیعه را راه‌اندازی کردند تا از راه دین، اسلام را نابود کنند. الحمدلله بهائیت با توجه علمای شیعه نتوانست کاری از پیش ببرد، اما هنوز خطر آن‌ها وجود دارد و فعالیت می‌کنند؛ اما در اهل سنت توانست این فرقه ضاله وهابیت را تثبیت کند که نمونه بارز تفکرات آن‌ها، داعش است.

گروه چهارم: ملاء یا سران و رؤسا و مسئولین

گروه چهارمی که قرآن آن‌ها را به عنوان دشمن انبیا نام برده است، «ملاء» هستند. آن‌ها همان رؤسا، سران و مسئولین هستند که وقتی با آمدن پیامبران

جایگاه خود را در خطر دیدند، به مخالفت و دشمنی با ایشان پرداختند. نمونه بارز مخالفت ملاء با پیامبران، مخالفت سران قریش با پیامبر اسلام ﷺ بود که در اول بحث ماجرای از آن را نقل کردم. امروز نیز در برخی از عرصه‌ها همین‌گونه است. آن مقام مسئول فلان اداره دولتی، فلان شهرداری، فلان بانک، فلان نهاد حکومتی و... که از میز قدرتش، از لابی‌های حکومتی‌اش برای رسیدن به ثروت و قدرت بیشتر خودش و اطرافیانش سوءاستفاده می‌کند و برای خودش تشریفات و تشکیلات راه انداخته، قطعاً با جامعه توحیدی مخالف است و با آن دشمنی می‌کند. این گروه شاید از گروه فرعون‌ها که ﴿إِنَّهُ طَغَى﴾ بودند نباشند و شاید جزء گروه مترفین و احبار و رهبان نباشند، اما دشمن انبیای الهی و جوامع توحیدی‌اند.

رفتارسازی

از بحث امشب ما دو نکته مهم برداشت می‌شود:

نکته اول: بدانیم که دشمن داریم و بدانیم که این دشمن، کیست یا چیست. از اساسی‌ترین شرایط موفقیت در تمام عرصه‌ها، شناخت دشمن است. تا دشمن شناخته نشود، انسان در پی دفع ضرر آن بر نمی‌خیزد و راه حل دفع آن را پیدا نمی‌کند. وقتی بیمار می‌شویم، مهمترین بحث در درمان، تشخیص نوع بیماری توسط پزشک است. پزشک زمانی می‌تواند نسخه شفا بخش برای ما بنویسد که نوع بیماری ما را درست تشخیص دهد. در عرصه مسائل سیاسی و اجتماعی نیز شناخت دشمن، نقشی مهم و کلیدی دارد. زمانی راه درست مقابله با دشمن فهمیده می‌شود که دشمن شناخته شود.

نکته دومی که از آیات قرائت شده در اول جلسه برداشت می‌شود، این است که وقتی پذیرفتیم دشمن داریم و دشمنانمان را شناختیم، در مبارزه و



دفع دشمنی آن‌ها از خداوند کمک بگیریم؛ زیرا فقط اوست که می‌تواند در این راه سخت و پرپیچ و خم مشکلات را آسان گرداند.

وقتی به ﴿أَذْهَبْ إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾ مأمور می‌شویم، وقتی وظیفه داریم با دشمنان و طواغیت عالم مبارزه کنیم، باید: ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾ را از خداوند بزرگ درخواست کنیم.

انسان های مانند نهال

جزء ۱۷

الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

حج ۴۱

● هدف نبوت



اذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِاَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ
 ﴿٣٩﴾ الَّذِيْنَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوْا رَبُّنَا
 اللّٰهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيْعٌ
 وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيْهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيْرًا
 وَلَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهٗ ۗ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيْزٌ ﴿٤٠﴾ الَّذِيْنَ
 اِنْ مَكَنْتَهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاَتَوْا الزَّكٰوةَ
 وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَاللّٰهُ عَاقِبَةُ الْاُمُوْر
 ﴿٤١﴾ وَاِنْ يَكْذِبُوْكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوْحٍ وَّعَادُ وَثَمُوْدُ
 ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ اِبْرٰهِيْمَ وَقَوْمُ لُوْطٍ ﴿٤٣﴾ وَاَصْحٰبُ مَدِيْنٍ ۗ وَكَذَّبَ مُوسٰى
 فَاَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِيْنَ ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيْرٍ ﴿٤٤﴾
 فَكٰيِّنٍ مِنْ قَرِيْبَةٍ اَهْلَكْنٰهَا وَهِيَ ظٰلِمَةٌ فِيْهَا خٰوِيَةٌ
 عَلٰى عُرُوْشِهَا وَاَبْرٌ مَّعْطَلَةٌ وَقَصْرٍ مَّشِيْدٍ ﴿٤٥﴾ اَفَلَمْ يَسِيْرُوْا
 فِي الْاَرْضِ فَتَكُوْنْ لَهُمْ قُلُوْبٌ يَعْقِلُوْنَ بِهَا ۗ اَوْ اذٰنٌ يَسْمَعُوْنَ بِهَا
 فَاِنَّهَا لَا تَعْمٰى الْاَبْصَارُ وَلٰكِنْ تَعْمٰى الْقُلُوْبُ الَّتِي فِي الصُّدُوْرِ ﴿٤٦﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



[اجازه جنگ و قیام داده شد به] ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ همان کسانی که اگر در زمین قدرت و حکومت به آنان بدهیم، ﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ﴾ [در ابعاد همان قدرت و حکومتشان،] نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند. [به عبارت دیگر کارخانه انسان‌سازی راه می‌اندازند] ﴿وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ و [در ابعاد حکومتشان] به معروف و واجب امر کرده و از منکر و حرام، نهی می‌کنند [تا آن‌ها را ریشه‌کن کنند. این مستضعفان و مظلومان همان کسانی هستند که اگر صاحب حکومت شوند، همه تلاششان تحقق احکام الهی در جامعه است.]. ﴿وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ و سرانجام اتفاقات و امور [قضایای سیاسی و نبرد قدرت. فقط برای خداست و به دست اوست. [او تعیین می‌کند قدرت و حاکمیت سرانجام به این بندگان برسد و به آنان نیز مأموریت داده که از سوی خدا، «حاکمیت دین» را محقق نمایند.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾

همان کسانی که اگر در زمین قدرت و حکومت به آنان بدهیم [در ابعاد همان قدرت و حکومتشان]، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند [به عبارت دیگر کارخانه انسان‌سازی راه می‌اندازند] و [در ابعاد حکومتشان] به معروف و واجب امر کرده و از منکر و حرام، نهی می‌کنند. و سرانجام اتفاقات و امور فقط برای خداست و به دست اوست. (سوره حج، آیه ۴۱)

مرحوم صدوق و کلینی علیهما السلام از امام صادق علیه السلام این‌گونه روایت کرده‌اند که فرمود: «آیا جریان مسلمان شدن ابوذر را برای شما بازگو نکنم؟ ... فرمودند: همانا اباذر در دژه (مر) (دژه‌ای است در یک منزلی مکه) گوسفند می‌چرانید که گرگی از سمت راست گله گوسفندانش به آنها حمله کرد. ابوذر با چوبدستی خود گرگ را دور کرد. سپس آن گرگ از سمت چپ آمد و ابوذر دوباره او را راند و به آن گرگ گفت: من گرگی پلیدتر و بدتر از تو ندیده‌ام. گرگ به سخن آمد و گفت: بدتر از من - به خدا - مردم مکه هستند که خدای عز و جل پیغمبری به سوی ایشان فرستاده و آنها او را تکذیب کرده، دشنامش می‌دهند!»^۱

بعد از این معجزه الهی، ابوذر به مکه آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و مسلمان شد و در پرتو تعلیمات نورانی اسلام به جایی رسید که پیامبر صلی الله علیه و آله در وصف او فرمود: «مرحبا یا اباذر! تو از ما اهل بیت هستی»^۲. یا در جایی دیگر درباره او فرمود: «آسمان بر کسی سایه نیفتاده و زمین، احدی را نپروورانده که راستگوتر از ابوذر باشد»^۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر، ابوذر را در زهد و فروتنی مانند عیسی بن مریم توصیف کرده است.^۴

۱. صدوق، الامالی، ص ۴۷۹؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۱، ص ۹۹.

۲. طوسی، الامالی، ص ۵۲۵؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۵۶.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰۴. همان، ص ۴۲۰.

انگیزه‌سازی

اقتناع اندیشه

حضرت امیر علیه السلام در خطبه دوم نهج البلاغه شریف در وصف جامعه ظلمانی می‌فرماید: «فَالْهُدَى خَامِلٌ وَالْعَمَى شَامِلٌ عُصَى الرَّحْمَنِ وَ نُصْرَ الشَّيْطَانِ وَ خُذِلَ الْإِيْمَانُ»؛ در چنین محیطی هدایت فراموش شده و گمراهی و نابینایی، همه را فرا گرفته بود، و درست به همین دلیل خداوند رحمان معصیت می‌شد و شیطان یاری می‌گردید و ایمان بدون یار و یاور مانده بود.

سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که چگونه در دل چنین جوامع ظلمانی، کسانی مانند ابوذر تربیت شده‌اند؟

روش پیامبران الهی برای رساندن بندگان به اوج کرامت انسانی چه بوده است؟ پیامبران برای اینکه راه سعادت دنیوی و اخروی را برای همه افراد جامعه فراهم نمایند، از چه روشی استفاده می‌کردند؟

چگونه پیامبر یک عرب خشن بیابانگرد که بی‌اعتنای به انسانیت بود و نه می‌فهمید و نه می‌توانست بفهمد، تبدیل به انسان بافضیلتی به نام ابوذر می‌کند؟ آموزش و پرورش پیامبران چگونه عمل می‌کند؟ آیا مکتب و مدرسه می‌سازند و مانند یک معلم می‌نشینند تا دانش‌آموزان بیابند و از آن‌ها درس بگیرند؟ یا اینکه چون خودشان در قله انسانیت هستند و همه چیز را می‌دانند، در گوشه‌ای می‌نشینند و به زندگی الهی خود ادامه می‌دهند و می‌گویند اگر کسی به ما مراجعه نکرد و به سمتمان نیامد، مسئولیتی نداریم؟!

یا اینکه اگر کسی آمد و قابلیتش را داشت، در گوش او سخنی می‌گویند که از خود بی‌خودش می‌کند و او را به سمت انسانیت حرکت می‌دهند؟ آیا این روش تعلیم و تربیت انبیا برای هدایت انسان‌ها به سمت کمال است؟ اگر این‌گونه باشد، آیا آن‌ها که به پیامبر دسترسی ندارند، از هدایت نبوی بی‌بهره‌اند؟



در جواب این سؤال‌ها عرض می‌کنم:

انبیا معتقد به تربیت فردی و تک‌به‌تک نیستند. خیال نکنید که ابراهیم خلیل الرحمن یا موسی کلیم‌الله یا عیسی روح‌الله یا پیغمبر ما محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مدرسه می‌نشستند و مردم نزدشان می‌رفتند و از آن‌ها استفاده می‌کردند. انبیای الهی این‌گونه نیستند. انبیا می‌گویند: برای ساختن انسان باید محیط متناسب، محیط سالم، محیطی که بتواند انسان را در خود بپروراند، ایجاد کرد. به خاطر همین آن‌ها برای ساخت یک محیط مناسب و یک جامعه خوب تلاش کردند تا انسان‌ها خود در این جامعه ساخته شوند.

تمثیل انسان به نهال

مقام معظم رهبری علیه‌السلام در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» در تبیین این بحث می‌فرمایند:

انبیا می‌گویند که انسان مثل یک درخت است؛ مثل یک نهال است. یک نهال، یک درخت خرما را در نظر بگیرید؛ یک نهال پرتقال را در نظر بگیرید. این یک شرایطی دارد؛ یک خصوصیتی دارد. این خصوصیات ایجاب می‌کند که در هوای گرم باشد؛ در هوای متناسب باشد. درخت خرما را در جنوب ایران بکاری، در مناطق جنوبی ایران یا در طبرستان یا در بعضی از کشورهای عربی، بین چه خرما لذت‌بخش عالی‌ای می‌دهد. چیز جالبی است دیگر، چرا؟ برای خاطر اینکه این نهال احتیاج دارد به هوایی در فلان قدر درجه، به رطوبتی فلان قدر درصد از هوا، به خاکی به فلان شکل، به شرایط دیگری. ده‌ها شرایط دیگر، و این شرایط در طبرستان جمع است؛ این شرایط در خوزستان جمع است؛ این شرایط در مشهد جمع نیست. چه کارش می‌شود کرد؟ شما برو هزاران اصله نهال خرما را بردار،



بِگن بیاور اینجا (مشهد)، بکار توی زمین، آیش هم بده، هوایش هم بده؛
مگر می‌شود؟!

اگر این نهال در محیطی که شرایط مناسب فراهم باشد، کاشته شود،
رشد می‌کند و ثمر می‌دهد. انسان‌ها مانند نهال‌ها در محیط مناسب به
ثمر می‌نشینند. انبیا پاسخشان به این سؤال که چگونه می‌شود انسان‌ها را
ساخت؟ این است که باید جامعه‌الهی، جامعه توحیدی، محیط متناسب
درست کرد تا انسان در این محیط متناسب، نه یکی‌اش، نه ده‌تایش، نه
هزارتایش، بلکه گروه گروهش ساخته بشوند، به خودی خود، با حرارت
طبیعی نور تیر معارف الهی. اینجا زمان‌ها و مکان‌ها تفاوتی ندارند. وقتی
شرایط فراهم باشد انسان تربیت می‌شود.^۱

امام خمینی علیه السلام و تشکیل جامعه توحیدی

همین اتفاقی که در زمان انقلاب و جنگ تحمیلی به سبب نفس مسیحایی
امام خمینی علیه السلام در جامعه اسلامی ما به وقوع پیوست، مثالی خوب برای بحث
امروز ما است. از بزرگ‌ترهای جلسه سؤال می‌کنم: آیا کسی برای شهدای انقلاب
اسلامی و جنگ تحمیلی کلاس خصوصی تربیت اسلامی و عرفان الهی گذاشته
بود که دقیقاً در زمان حکومت پهلوی و بعد از آن در زمان جنگ تحمیلی،
جوان‌هایی در اوج قله انسانیت قرار بگیرند و در راه آرمان‌های الهی‌شان به
شهادت برسند؟ قطعاً این‌گونه نبوده است.

فقط شرایط جامعه تغییر کرد؛ جامعه طاغوتی ما به سمت جامعه توحیدی
پیش رفت و شرایط ظهور و بروز انسانیت فراهم شد تا عده‌ای به مقامات بالای
انسانی و معنوی رسیدند. محیط که آماده شود، نورانیت وجود انسان بروز می‌کند.

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه هفدهم.



پرورش احساس

شاید اسم میرزا جواد آقای تهرانی رحمته الله علیه را شنیده باشید؛ عالم بزرگی که مقام معظم رهبری از جبهه رفتن ایشان خاطره‌ای جالب نقل می‌کند:

آقای حاج میرزا جواد آقای تهرانی، مرد ملاً، پیرمرد پشت خمیده با عصا. ایشان چند بار جبهه رفته. یک بار ایشان از جبهه برگشتند، آمدند تهران، می‌رفتند مشهد، با بنده ملاقات کردند. خدمت امام رسیدند. به من گفتند که من وقتی رفتم جبهه، دیدم بچه‌ها من را به چشم یک پیرمرد نگاه می‌کنند؛ گفتم نخیر از من هم کار برمی‌آید. بعد به من گفتند که پس شما پای خمپاره بیاید. آقای آقامیرزا جواد آقا را بردند پای خمپاره. ایشان گلوله خمپاره را می‌انداختند توی خمپاره و پرتاب می‌شد و می‌خورد به دشمن. خب خمپاره‌انداز، خوب است دیگر! خمپاره زنی، یک کار رزمی، شما ببینید چقدر در روحیه این جوان‌ها اثر می‌کند؛ چه جانی به اینها می‌دهد.^۱

این عالم بزرگوار خیلی عاشق رزمنده‌ها و شهدا بود؛ به همین خاطر وصیت کرد که مرا در گلزار شهدای مشهد در زیر پای شهدا با سنگی بدون نام و نشان دفن کنید. اگر به گلزار شهدای مشهد تشریف بردید، حتما مزار ایشان را پایین پای شهدا زیارت کنید؛ مزاری بدون هیچ نام و نشانی.

در مورد ایشان نقل شده است: در جبهه یک نوجوان بسیجی خدمت ایشان رسید و گفت: آقا بیائید با هم یک عکس بگیریم. ایشان می‌فرمایند: من به شرطی با شما عکس می‌گیرم که یک قول به من بدهید؛ قول بدهید وقتی فردای قیامت دست جواد را می‌گیرند که به طرف جهنم ببرند، بیاید و مرا شفاعت کنید! آن جوان قول داد و بعد آقا با او عکس گرفت.^۲

۱. بیانات در تاریخ ۲۶/۸/۱۳۶۶، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/memory-content?id=27712>

۲. <https://defapress.ir/fa/news/109648/>

چه اتفاقی افتاده است که عالم و عارف بزرگی مانند علامه آقا میرزا جواد آقای تهرانی علیه السلام به یک بسیجی التماس دعا می‌گوید که مرا شفاعت کن؟! این ثمره حرکت یک جامعه طاغوتی به سمت جامعه توحیدی است که افرادی را تربیت می‌کند که عالم بزرگی به آنها التماس دعا بگوید.

رفتار سازی

آن چیزی که از همه این بحث امروز ما مهم‌تر است و آیه قرائت شده اول جلسه آن را تبیین می‌کند، این نکته است:

من و شما که از اول ماه مبارک رمضان پای درس قرآن باهم قرار گذاشته‌ایم که قرآن را زندگی کنیم و از این کتاب الهی درس ایمان، توحید و نبوت را مباحثه کردیم، در شکل دادن این نظام تربیتی، این جامعه توحیدی مد نظر انبیای الهی، این شرایط مساعد پرورشی که انسان با قرار گرفتن در آن به قله کمال و انسانیت می‌رسد، در وسط این هدف‌گذاری مهم الهی چه کاره‌ایم؟ چه نقشی داریم؟ چه وظیفه‌ای به گردن ماست؟

آیه مورد بحث امروز ما پاسخ این سؤال را می‌دهد. خداوند در سوره مبارکه حج، آیه ۴۱ می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَلِلَّهِ عِاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾؛ همانان که اگر در زمین، قدرت و تمکین‌شان دهیم،

نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌پردازند و مردم را به کارهای پسندیده و امری دارند و از کارهای زشت بازمی‌دارند، و عاقبت همه کارها فقط در اختیار خداست.

این سخن خداوند به این معناست که من و شما علاوه بر برقراری ارتباط توحیدی قوی با خداوند بزرگ، در برپایی جامعه توحیدی وظیفه داریم. وقتی به واسطه عنایت پروردگار و تعالیم انبیای الهی خداوند به ما تمکین حضور در جامعه توحیدی را داده و ما جزء ﴿مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ هستیم در اینجا



﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ به دنبالش می‌آید. «اقامه صلاة» یعنی هر شخصی در جامعه توحیدی نه تنها خودش اهل نماز است، بلکه جامعه اش را به این عمل عبادی مهم سوق می‌دهد. هم خودش اهل مسجد است، هم دیگران را به خانه خدا دعوت می‌کند. ﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ یعنی در جامعه توحیدی، مؤمن حواسش به اقوامش، به رفیقش، به هم‌محلی اش، به همسایه اش هست. ﴿وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ یعنی در جامعه توحیدی، مؤمن مراقب است؛ هم مراقب خودش هم اطرافیانش. مراقب است کسی محیط را خراب نکند؛ محیطی که قرار است عبدالله تربیت کند، به گونه‌ای به لجن کشیده نشود که عبدالشیطان تربیت کند.

همین امر به معروف و نهی از منکر، شرایط مناسب در یک جامعه را به وجود می‌آورد. مسیر انبیا برای فراهم کردن شرایط مناسب، ایجاد کارخانه انسان‌سازی و شکل دادن جامعه توحیدی از امر به معروف و نهی از منکر می‌گذرد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ﴾؛ همانا امر به معروف و نهی از منکر، راه انبیای الهی و شیوه صالحان است. این وظیفه بزرگی است که به برکت آن، سایر واجبات برپا، راه‌ها امن، کسب و تجارت حلال، ظلم و تجاوز دفع، زمین آباد، اعاده حق بر گردن متجاوز نهاده و همه کارها سامان می‌پذیرد. وقتی اسم امر به معروف و نهی از منکر می‌آید، برخی فکر می‌کنند باید شاخ غول بشکنند.

گاهی یک لبخند به کار خوب یک فرد، می‌شود امر به معروف. گاهی یک اخم

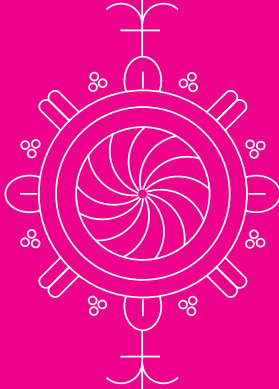
به کار بد فردی، می‌شود نهی از منکر. گاهی یک حدیث یا یک جمله زیبا بر در مغازه زدن، می‌شود امر به معروف و گاهی یک بی‌اعتنایی می‌شود نهی از منکر. در روایات نقل شده که مردی از بحرین نزد پیامبر ﷺ آمد و به حضرت سلام کرد. آن مرد لباسی ابریشمی پوشیده بود و انگشتر طلا هم در دست داشت که هر دو از نظر اسلام بر مردان حرام است. رسول خدا ﷺ با عنایت به این مسئله، با بی‌اعتنایی پاسخ سلام او را دادند.

مرد بحرینی که انتظار چنین برخوردی را از حضرت نداشت، در دل ناراحت و اندوهگین شد. به خانه رفت و ماجرا را برای همسرش بازگو کرد. همسرش به او گفت: علت بی‌اعتنایی پیامبر خدا به تو این بوده که تو لباس ابریشمی بر تن و انگشتر طلا به دست داشتی. اینها را کنار بگذار و بار دیگر نزد پیامبر برو. مرد بحرینی لباس ساده‌ای تهیه کرد و انگشتر طلا را از دست درآورد و دوباره خدمت پیامبر ﷺ رسید. این بار که سلام کرد، پیامبر اکرم ﷺ با روی گشاده، سلام او را جواب داد. وی از پیامبر پرسید: ای رسول خدا! من اندکی قبل خدمت شما رسیدم؛ اما شما از من روی گردانیدید. علت آن بی‌اعتنایی به من چه بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: «كَانَ فِي يَدِكَ جَمْرٌ مِنْ نَارٍ»؛ برای آنکه پاره‌ای از آتش در دست تو بود.^۱

پیامبر خدا ﷺ با یک بی‌اعتنایی توانست نهی از منکر کند. شاید برخی از ما شأنمان آن قدر باشد که با یک رفتار کوچک مثل لبخند، اخم و... بتوانیم امر به معروف کنیم. بارها در مسجد آیت‌الله بهجت این اتفاق می‌افتاد. حتی در برخی از فیلم‌های ایشان که در فضای مجازی هم هست، وقتی کسی به ایشان مراجعه می‌کرد که محاسنش را تیغ زده بود، ایشان درحالی‌که با دست به محاسن خود اشاره می‌کردند، با مهربانی به آن شخص می‌گفتند ان شاء الله یک نمره‌ای هم برای محاسن خود قرار دهید.

۱. صالحی شامی، سبیل الهدی والرشاد، ج ۷، ص ۱۴۸.





بار رسالت را به دوش می‌کشی

جزء ۱۸

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ أَنْ يُقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

نور ۵۱

● تعهد ایمان به نبوت



با توجه به دشوار بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾ أَمْ لَهُمْ
 نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾ أَمْ يَحْسُدُونَ
 النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ
 الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ
 وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا
 سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا
 لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا ظِلَالًا
 ﴿٥٧﴾ * إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ
 بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيمًا
 بَصِيرًا ﴿٥٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي
 الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ
 تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ای مؤمنان ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ از خدا اطاعت کنید [که در قالب اطاعت از نمایندگان او متجلی است]. ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و [به همین خاطر] از رسول و صاحبان امر [حکومت از سوی خدا و رسول] از میان خودتان اطاعت کنید. ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [پس با این حساب که اطاعت رسول و اولی الامر در یک رتبه، و در طول اطاعت از خداست،] اگر در مورد چیزی به اختلاف خوردید، ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ پس داوری در آن را به خدا [و در مرتبه بعد] به رسول ارجاع دهید. [البته وقتی رسول نباشد، همان اولی الامر در جای او می‌نشینند و فکر نکنید نظر خدا چیزی غیر از نظر رسول و جانشینان اوست]. ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ البته اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، [اگر قرار است به غیر این‌ها ارجاع دهید و در اختلافات حرف خودتان یا غیر رسول و جانشینانش را به کرسی بنشانید که دیگر مؤمن نیستید]. ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ این کار [نه تنها اقتضای ایمان است بلکه برایتان] بهتر است و سرانجام بهتری هم دارد [و به نفع خودتان است هرچند نفهمید و در اختلاف، فقط نظر خودتان را درست بدانید].



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ أَنْ يُقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

سخن مؤمنان واقعی زمانی که دعوت می‌شوند تا خدا و رسول بینشان حکم و داوری کند، فقط این است؛ شنیدیم و چون حرف حقی بود اطاعت کردیم. و فقط همین مؤمنان رستگار می‌شوند. [اینان مسیر دنیا و امتحاناتش را به خوبی به آخر می‌رسانند. کسانی که حتی در قلبشان، حکم خدا و رسول را قبول نکنند، نمی‌توانند این مسیر را به سلامت و فلاح به پایان برسانند]. (سوره نور، آیه ۵۱)

مقدمه

در روایات آمده است: در سالی که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش نرخ اجناس شده بودند، «دحیه» با کاروانی از شام فرارسید و با خود مواد غذایی آورده بود؛ این درحالی بود که روز جمعه بود و پیامبر ﷺ مشغول خطبه‌های نماز جمعه بودند. طبق معمول برای اعلام ورود کاروان طبل زدند و حتی بعضی دیگر آلات موسیقی را نواختند و مردم با سرعت خود را به بازار رساندند. در این هنگام مسلمانانی که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند، خطبه را رها کرده و برای تأمین نیازهای خود به سوی بازار شتافتند. تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند. آیه نازل شد و آن‌ها را سخت نکوهش کرد. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر این گروه اندک هم می‌رفتند، سنگ از آسمان بر آن‌ها می‌بارید»^۱.

تاکنون در مورد وفای یاران پیامبر ﷺ زیاد شنیده‌ایم که ایشان یاران با وفایی داشتند. این یک روی سکه است؛ اما این سکه طرف دیگری هم دارد که در آیات قرآن از آن به فراوانی سخن گفته شده است. به عنوان نمونه: همین



شأن نزولی که خدمت شما از تفسیر شریف «البرهان» نقل کردم، نمونه‌ای از بی‌وفایی و بی‌ادبی یاران پیامبر ﷺ به ایشان بود. پیامبر مشغول خطبه‌های نماز جمعه بودند که عده‌ای خطبه‌ها را رها کردند و رفتند! «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا»^۱ این کار آنها از جهات مختلفی مشکل داشت؛ اولاً خطبه‌های نماز جمعه بود که استماع آن واجب است؛ چون در روایات داریم که دو خطبه در مقابل دو رکعت نماز ظهر است که قصر شده است. ثانیاً کسی که خطبه می‌خواند، وجود نازنین پیامبر است و این رفتار در مورد افراد عادی بی‌ادبی و بی‌حرمتی است؛ چه رسد به وجود نازنین اول شخص عالم هستی!

از این نمونه رفتارها در آیات قرآن کریم بسیار است. مثل اینکه عده‌ای به خانه رسول خدا ﷺ می‌رفتند و اطراق می‌کردند و همان جا می‌ماندند و دیگر به خانه و زندگی خودشان نمی‌رفتند. آیتی از سوره احزاب نازل شد و مسلمین را از این کار نهی کرد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُدْزَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَظِيرٍ إِنَّهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مَسْتَنَسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَعِىءُ مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَعِىءُ مِنَ الْحَقِّ﴾^۲ ای اهل ایمان! به خانه‌های پیامبر وارد نشوید مگر آنکه برای خوردن غذایی به شما اذن دهند، بدون اینکه در انتظار فرا رسیدن وقت [خوردن] آن باشید؛ ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید و چون غذا خوردید و بی‌آنکه [پس از صرف غذا] سرگرم سخن گردید، پراکنده شوید. این [کار که بنشینید و سرگرم سخن شوید] پیامبر را آزار می‌دهد و از شما حیا می‌کند [که بیرونتان کند]، ولی خدا از حق حیا نمی‌کند.^۳

۱. جمعه، آیه ۱۱.

۲. احزاب، آیه ۵۳.

۳. ترجمه انصاریان.



نکته‌ای که می‌خواهم در این قسمت از بحث بیان کنم، این است که یکی از چالش‌های پیامبر ﷺ در دوران حاکمیت خود، اطاعت نکردن از پیامبر و سرپیچی از دستورات ایشان بود.

اینکه شنیده‌اید آن شخص هنگام رحلت رسول مکرم اسلام ﷺ آن تهمت زشت و ناروا را به پیامبر زد،^۱ این حکایت از وجود یک طرز فکر و جریان ریشه‌دار در مدینه دارد. به همین دلیل، یکی از راهبردهای مهم قرآن برای مقابله با جریان نفاق و یارگیری‌های آن‌ها تعریف نسبت‌گیری صحیح با رسول مکرم اسلام ﷺ است. خدای متعال برای تحقق این مهم دستورات زیادی دارد:

گاهی از ما می‌خواهد که با رسول خدا همراهی داشته باشیم و از ایشان جلو نزنیم و از او عقب نیفتیم: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^۲ و ﴿لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾.^۳

گاهی از ما می‌خواهد که درخواست‌های او را با جان دل استجابت کنیم: ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾.^۴

۱. «حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، وَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: لَمَّا خَضِرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي النَّبْتِ رَجَالٌ، فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ» فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْفُرْأَنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ فَاحْتَصَمُوا، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرِّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْتُبُوا اللَّعْوُ وَالْإِحْتِلَافُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فُؤُومُوا».

هنگامی که رسول خدا ﷺ در آستانه رحلت از دنیا قرار گرفت و اطراف حضرت گروهی حاضر بودند، فرمود: قلم و کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که به برکت آن، هرگز گمراه نشوید. بعضی از حاضران گفتند: بیماری بر پیامبر ﷺ غلبه کرده (و العیاذ باللّٰه هذیان می‌گوید) و ما قرآن را داریم و برای ما کافی است. در میان حاضران غوغا و اختلاف افتاد؛ بعضی می‌گفتند: بیاورید تا حضرت بنویسد و هرگز گمراه نشوید. و بعضی غیر از آن را می‌گفتند. هنگامی که سرو صدا و غوغا و اختلاف زیاد شد، رسول خدا ﷺ (با ناراحتی شدید) فرمود: برخیزید و از نزد من بروید! (بخاری، صحیح بخاری، ج ۶، باب مرض النبی ﷺ و وفاته، ص ۱۲).

۲. انفال، آیه ۲۴.

۳. حجرات، آیه ۱.

۴. توبه، آیه ۱۱۹.

گاهی از ما می‌خواهد به رسول خدا اولویت بدهیم و او را از وجود خودمان، از غرایزمان، از اراده و تصمیم خودمان سزاوارتر بدانیم: **«الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»**!

گاهی از ما می‌خواهد که در برابر رسول خدا تسلیم باشیم: **«وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»** ^۲ و از ایشان اطاعت محض داشته باشیم: **«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»**. ^۳ در بیش از ده‌ها آیه، دستور به اطاعت از رسول شده است. ^۴ از جمله مواردی که در آیات قرآن تصریح به اطاعت از رسول ﷺ شده، آیه مورد بحث امروز ما است:

«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ» هنگامی که مؤمنین به سوی خدا و رسول دعوت شوند تا بر اساس دستورات خدا و رسول حرکت کنند، بین مؤمنین واقعی فقط یک گفتمان حاکم است. آن گفتمان چیست؟

«أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»؛ گفتمان آن‌ها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. دو جور حرف زدن نیست. چند صدایی بین آن‌ها حاکم نیست. این‌ها پیامبر را در حال خطبه خواندن رها نمی‌کنند تا برای خرید به جمعه‌بازار بروند.

۱. احزاب، آیه ۶. ۲. احزاب، آیه ۵۶. ۳. نساء، آیه ۵۹.

۴. **«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ»** آل عمران، آیه ۳۲؛ **«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»** آل عمران، آیه ۱۳۲؛ **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»** نساء، آیه ۵۹؛ **«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»** مانند، آیه ۹۲؛ **«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»** انفال، آیه ۱؛ **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»** انفال، آیه ۲۴؛ **«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا»** انفال، آیه ۴۶؛ **«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا ... قُلْ لَا تُفْسِدُوا طَاعَةَ مَعْرُوفَةً ... قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»** نور، آیه ۵۱ و ۵۳ و ۵؛ **«وَإِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»** زخرف، آیه ۶۱؛ **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»** محمد، آیه ۳۳؛ **«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»** مجادله، آیه ۱۳؛ **«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ»** تغابن، آیه ۱۲.



کلمه «اِنَّمَا» که در اول آیه شریفه آمده، برای حصر است. می‌گوید: آن‌ها جز این سخنی ندارند و سرتاپایشان همین یک سخن است و بس.

در پایان آیه هم می‌فرماید: **﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾** کسی که زمام خود را به دست خدا بسپارد و او را حاکم و داور قرار دهد، بدون شک در همه چیز پیروز است؛ چه در زندگی مادی و چه در زندگی معنوی.

اما اگر کسی اطاعت از خدا و رسولش را انجام نداد، بداند که اطاعت طاغوت را خواهد کرد؛ چون راه سومی وجود ندارد. در عالم هستی، دو ولایت بیشتر وجود ندارد: یک ولایت الله و دوم ولایت طاغوت:

﴿اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱.

عبدالله بن عمر پسر خلیفه دوم، از اندک کسانی بود که وقتی حضرت امیر^{علیه السلام} به خلافت رسید، با ایشان بیعت نکرد^۲ و به قول معروف احتیاط کرد و گفت: دلیل اینکه من با شما بیعت نمی‌کنم، این است که تو با اهل قبله و کسانی که نماز می‌خوانند، می‌جنگی و لذا احتیاط می‌کنم که با تو بیعت کنم! ولی بعداً با معاویه و بعد از معاویه با فرزندش یزید بیعت کرد.

نکته قابل توجه این است که این آقا که از بیعت با حضرت امیر^{علیه السلام} سر باز می‌زند و احتیاط می‌کند، اما بعداً با پای حجاج بن یوسف ثقفی خونخوار بیعت می‌کند! حجاج بن یوسف شخصی بسیار خونریز و ستمگر است که طی بیست سال فرمانروایی خود، غیر از کسانی که در جنگ‌ها کشت، دوازده هزار نفر را بعد از دستگیری زیر شکنجه به قتل رساند. هنگامی که به درک واصل شد، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندانش محبوس بودند که از این تعداد شانزده هزار نفر بدون لباس و عریان به سر می‌بردند. وی زنان و مردان را یکجا

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۵.

۱. بقره، آیه ۲۵۷.

و در زندان‌های بی‌سقف حبس می‌کرد؛ به طوری که از گرمای تابستان و سرمای زمستان در امان نبودند.

عبدالله بن عمر وقتی شنید حجاج به مدینه آمده، به خانه او رفت و با اصرار و التماس به محضرش رسید، درحالی که او که مشغول عیش و نوش بود.

حجاج پرسید: برای چه این وقت شب مزاحم شدی؟

عبدالله گفت: ای خلیفه خدا! آمده‌ام بیعت کنم.

حجاج گفت: شبانه؟! چرا صبح نیامدی؟!

عبدالله پاسخ داد: قربان، اگر تا صبح زنده نمانم، جواب خدا را در قیامت چه بدهم؟! چون از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: ((مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ))؛ هرکس بمیرد و امامش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است. حجاج هم برای تحقیر بیشتر او گفت: حال از جا برخاستن ندارم تا دست

بدهم؛ با پایم بیعت کن!

و پایش را به سوی او دراز کرد. ابن عمر هم شصت پای حجاج را بوسید و پس از حمد و خوشحالی از حصول توفیق بیعت خارج شد. از آن پس معروف شد که «هر کس با دست علی بیعت نکند، عاقبت با پای حجاج بیعت می‌کند»^۱. مثل برخی که از این مملکت فرار کردند. خدمت به این مردم نجیب و وطنشان را رها کردند؛ خدمت به جمهوری اسلامی در مسیر توحید را رها کردند و به خارج از کشور رفتند و نوکر شبکه‌های رژیم کودک‌کش شدند. این‌ها یک دسته از کسانی هستند که خیانت به وطن کردند و وضعیت آن‌ها روشن و خط و خطوط آن‌ها هم مشخص است.

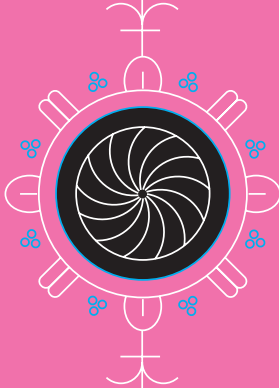
اما یک دسته دیگر کسانی هستند که شاید خدای نکرده در بین ما هم حضور داشته باشند. کسانی که به زبان می‌گویند ایمان آوردیم، ولی در عمل

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۴۲.



باید با تمام وجود در جهت تقویت حاکمیت توحید وظایف خود را شناخته و به آنها عمل کنیم. جهاد علمی، جهاد اقتصادی، جهاد فرزندآوری و سایر وظایفی که توسط ولی جامعه مطرح می‌شود، همگی مصداقی از بار رسالتی است که باید برای رساندن آن به سرمنزل مقصود تلاش کنیم.





فصل چهارم

ولایت و حجرت



ولایت یعنی...!

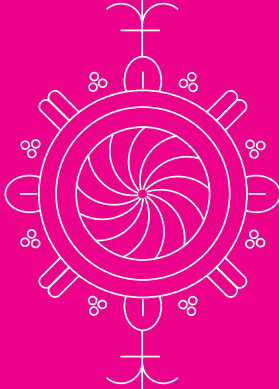
نخ تسیح، مهم است

ولایتی به اندازه ولایت الله

اشک کافی نیست!

بت‌ها متفاوتند

مهاجرت برای رقم زدن شرایط بهتر



ولایت یعنی...!

جزء ۱۹

فَلَمَّا تَرَأَى الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ

﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾

شعراء ۶۱-۶۲

● ولایت



فَلَمَّا تَرَأَ الْجَمْعَانَ قَالِ اصْحَبْ مُوسَى اِنَّا لَمَدْرَكُونَ ﴿٤١﴾ قَالِ كَلَّا
 اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِيْنِ ﴿٤٢﴾ فَاَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اِنْ اَضْرَبْ بِعَصَاكَ
 الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيْمِ ﴿٤٣﴾ وَاَرْزَقْنَاهُمْ
 الْاٰخِرِيْنَ ﴿٤٤﴾ وَاَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ وَاَجْمَعِيْنَ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ اَعْرَفْنَا
 الْاٰخِرِيْنَ ﴿٤٦﴾ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿٤٧﴾ وَاَنَّ
 رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ ﴿٤٨﴾ وَاْتَلْ عَلَيْهِمْ نَبَا اِبْرٰهِيْمَ ﴿٤٩﴾ اِذْ قَالَ
 لِاٰبِيْهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُوْنَ ﴿٥٠﴾ قَالُوْا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنُظَلُّ لَهَا عَظِيْمًا
 ﴿٥١﴾ قَالِ هَلْ يَسْمَعُوْنَكُمْ اِذْ تَدْعُوْنَ ﴿٥٢﴾ اَوْ يَفْعَلُوْنَكُمْ اَوْ يُضْرُوْنَ
 ﴿٥٣﴾ قَالُوْا بَلَى وَجَدْنَاهُ اٰبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ ﴿٥٤﴾ قَالِ اَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ
 تَعْبُدُوْنَ ﴿٥٥﴾ اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُكُمْ الْاَقْدَمُوْنَ ﴿٥٦﴾ فَاِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيْ الْاِ
 رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿٥٧﴾ الَّذِيْ خَلَقَنِيْ فَهُوَ يَهْدِيْنِ ﴿٥٨﴾ وَالَّذِيْ هُوَ يُطْعِمُنِيْ
 وَيَسْقِيْنِيْ ﴿٥٩﴾ وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِيْ ﴿٦٠﴾ وَالَّذِيْ يُمَيِّتُنِيْ
 ثُمَّ يُحْيِيْنِيْ ﴿٦١﴾ وَالَّذِيْ اَطْمَعُنْ اَنْ يَغْفِرَ لِيْ خَطِيْئَتِيْ يَوْمَ الدِّيْنِ
 ﴿٦٢﴾ رَبِّ هَبْ لِيْ حُكْمًا وَاَلْحِقْنِيْ بِالصّٰلِحِيْنَ ﴿٦٣﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقّق



[در مسیر فرار بنی اسرائیل از دست فرعونیان، لشکر فرعون که به دنبال بنی اسرائیل آمده بود، به آنان رسید.] ﴿فَلَمَّا تَرَأَ الْجُمُعَانَ﴾ زمانی که دو جمعیت [فرعونیان و بنی اسرائیل] یکدیگر را دیدند، ﴿قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾ اصحاب موسی گفتند: ما قطعاً گرفتار فرعونیان می شویم [و هیچ راه فراری هم نداریم.] ﴿قَالَ كَلَّا﴾ [اما حضرت موسی به عنوان رهبر و فرمانده بنی اسرائیل] گفت: هرگز! [به هیچ عنوان گرفتار فرعونیان نمی شویم؛] ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ چون پروردگارم در این جنگ، همراه ماست. [من به خدای قدرتمندی که طرف ماست، اعتماد کامل دارم] و مطمئن هستم راه خروج از این بن بست را به زودی به ما نشان خواهد داد.



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿فَلَمَّا تَرَأَهُ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّآ لَمُدْرَكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾﴾

[در مسیر فرار بنی اسرائیل از دست فرعونیان، لشکر فرعون که به دنبال بنی اسرائیل آمده بود، به آنان رسید.] زمانی که دو جمعیت [فرعونیان و بنی اسرائیل] یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: ما قطعاً گرفتار فرعونیان می شویم [و هیچ راه فراری هم نداریم.] اما حضرت موسی [به عنوان رهبر و فرمانده بنی اسرائیل] گفت: هرگز! [به هیچ عنوان گرفتار فرعونیان نمی شویم؛] چون پروردگرم همراه ماست [من به خدای قدرتمندی که طرف ماست، اعتماد کامل دارم] و مطمئن هستم راه خروج از این بن بست را به زودی به ما نشان خواهد داد. (سوره شعراء، آیه ۶۱ و ۶۲)

انگیزه سازی

نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به حبیب بن منتجب

می خواهم در آغاز جلسه ماجرای را در مورد یکی از افراد اثرگذار تاریخ تعریف کنم. پس از قتل خلیفه سوم و بیعت مردم با علی علیه السلام امام به حبیب بن منتجب حاکم یکی از مناطق یمن نامه ای نوشت و او را بر حکومت ابقا کرد و از او خواست تا از مردم برای آن حضرت بیعت بگیرد و ده نفر از آن ها را با خصوصیات ویژه ای نزد امام بفرستد. کلام حضرت چنین بود (خوب به این کلمات دقت کنید):

﴿وَإِنْفَذَ إِلَىٰ مِنْهُمْ عَشْرَةً يَكُونُونَ مِنْ عُمَّالِهِمْ وَفُصْحَائِهِمْ وَثِقَاتِهِمْ﴾؛ و ده نفر از عاقلان، فصیحان و معتمدان آن ها را نزد من بفرست.

﴿مِنْ يَكُونُ أَشْدَّهِمْ عَوْنًا﴾؛ آنان که بیشترین یاری را می کنند.

﴿مِنْ أَهْلِ أَلْفِهِمْ وَالشَّجَاعَةِ عَارِفِينَ بِاللَّهِ عَالِمِينَ بِأَدْيَانِهِمْ وَمَالِهِمْ وَمَا عَلَيْهِمْ وَاجُودِهِمْ زَائِيًا وَعَلَيْكَ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ﴾؛ آنان که از صاحبان فهم و شجاعت هستند



و خدا را می‌شناسند و به دین خود و به آنچه به نفع و ضرر آنهاست آگاهند و بهترین رأی و نظر را در مسائل (اجتماعی و سیاسی) دارند؛ بر تو و آن‌ها درود باد. حبیب با دیدن نامه بسیار شادمان شد و مردم نیز با کمال رغبت به دست حبیب با امیرمؤمنان بیعت کردند. حبیب ابتدا صد نفر و از میان آنان هفتاد و بعد پنجاه و در نهایت ده نفر را انتخاب و آنان را راهی مدینه کرد. وقتی وارد مدینه شدند، بعد از اینکه به حضور امام علیه السلام رسیدند و پس از سلام، به خاطر خلافت به آن حضرت تهنیت گفتند. حضرت جواب سلام آن‌ها را داد و به آن‌ها خوشامد گفت. در میان آن جمع یک نفر به نمایندگی حرکت کرد و در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و گفت:

سلام بر تو ای امام عادل، ای ماه تمام، ای شیر شجاعت میدان نبرد؛ درود خدا بر تو که تو را از تمام مردم افضل قرار داد؛ درود و صلوات خدا بر تو و بر آل تو... ای علی! شهادت می‌دهم که تو به حق و صدق امیرالمؤمنینی، و همانا تو وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلیفه بعد از او و وارث علم او هستی. ای علی! خدا لعنت کند کسی که حقت را انکار و مقامت را باور نکند. تو صبح کردی، درحالی‌که امیر و معتمد اسلام و دیانتی. هرآینه عدالت تو جهان را پر کرده و باران پی‌درپی و ابرهای رحمت و رأفت بر همگان برکت آورده است.

حضرت تشکر کرد و امر فرمودند که مهمان‌ها را احترام کنند و به هر نفر هدیه‌ای دادند. همین که قصد حرکت کردند، نماینده آن ده نفر دوباره اشعاری را در مدح مولی علی علیه السلام خواند و در نهایت گفت: ای امیرالمؤمنین! به هر جا که می‌خواهی، ما را بفرست تا آنچه باعث شادی توست، از ما ببینی.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفتار او را تحسین نمود و از نامش پرسید. گفت: عبدالرحمن. فرمود: پدرت کیست؟ گفت: ملجم مرادی. امام فرمود: آیا تو مرادی هستی؟! گفت: آری ای امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: «إنا لله وانا إليه



راجعون و لاقوة الا بالله العلی العظیم». حضرت امیر مکرر به او می‌نگریست و یک دست خود را به دیگری می‌زد و کلمه استرجاع را بر زبان جاری می‌نمود. صحبت‌های دیگری بین امام و ابن‌ملجم مرادی ملعون رد و بدل شد. چند روزی گذشت. هنگامی که یمنی‌ها قصد مراجعت داشتند، ابن‌ملجم سخت بیمار شد و دوستانش او را ترک گفته، به یمن بازگشتند. ابن‌ملجم پس از بهبودی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و شبانه‌روز از حضرت جدا نمی‌شد. حضرت خواسته‌های او را برآورده می‌ساخت و او را گرمی داشته، به منزل خود دعوت می‌کرد و در همان حال می‌فرمود: «تو قاتل و کشنده من هستی!» ابن‌ملجم عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! اگر چنین شناختی از من دارید، مرا بکشید تا چنین واقعه‌ای رخ ندهد.

امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «اِنَّهٗ لَا یَحِلُّ ذَلِكْ اَنْ اَقْتُلَ رَجُلًا قَبْلَ اَنْ یَفْعَلَ بِي شَیْئًا»؛ هرگز جایز نیست پیش از آنکه جرمی از شخصی واقع شود، من او را بکشم.^۱ خصوصیات فردی ابن‌ملجم مرادی از همان نامه‌ای که امام به حبیب بن منتجب نوشت، مشخص است. او از «أَهْلِ الْفَهْمِ وَالشَّجَاعَةِ عَارِفِينَ بِاللَّهِ عَالِمِينَ بِأَدْيَانِهِمْ» بود. جای شگفتی و تأمل است که چنین فردی با این خصوصیات منحصربه‌فرد، به یکی از منفورترین چهره‌های تاریخ تبدیل می‌شود.

البته درست است که امام علیه السلام شاخصه‌ها و صفات را فرمودند، ولی آن کسی که ابن‌ملجم را مصداق این صفات دانسته بود، امام نبودند، بلکه حبیب بن منتجب بود که چنین تشخیص داده بود و ابن‌ملجم را به عنوان یکی از مصادیق آن صفات تشخیص داده بود. اکنون کسی که بنابر تشخیص حبیب بن منتجب مصداق این صفات است، چه عاقبتی برای او رقم می‌خورد؟ از سرانجام و عاقبت چنین افرادی معنای احادیث ولایت را می‌شود فهمید؛

۱. مجلسی، بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۲۶۲.

احادیثی که بارها از زبان مبارک اهل بیت علیهم السلام شنیده شده است. از جمله حدیث معروفی که از چند معصوم علیهم السلام روایت شده که فرمودند:

«لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَ لَمْ يَعْرِفْ وِلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَايِيَهُ وَ يَكُونَنَّ جَمِيعَ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ لَهُ عَلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي تَوَابٍ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ»؛ اگر فردی شب را نماز گزارد و روزها را به روزه بگذراند و تمام اموالش را صدقه بدهد و تمام عمرش را حج به جای آورد، ولی ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و تمام کارهایش به راهنمایی او باشد، نه خداوند به او پاداشی خواهد داد و نه از اهل ایمان خواهد بود.^۱

مسئله مهمی که می‌خواهیم از امروز و بعد از مباحثه مسائلی درباره ایمان، توحید و نبوت، از آیات قرآن کریم درس بگیریم و آن‌گونه که کتاب خدا بیان می‌کند، آن را زندگی کنیم، مسئله ولایت است.

ولایت چیست؟ به چه معناست؟ زندگی یک فرد ولایی چگونه است؟ آن ولایتی که ایمان انسان به آن گره خورده، چیست؟

خلاصه جلسات گذشته

برای اینکه به این سؤالات پاسخ دهیم، باید مباحث شب‌های گذشته را مرور کنیم؛ چون ولایت در امتداد توحید و کار پیامبران الهی است. ما در شب‌های گذشته بحث نبوت را از آیات کلام الله مجید درس گرفتیم و به این نتیجه رسیدیم که انبیا واسطه فیض بین انسان‌ها و پروردگارشان برای پاسخ‌گویی به نیازهای اساسی انسان و ابلاغ برنامه سعادت به او هستند. اولین مفهوم دینی که انبیا در دعوتشان به مردم ابلاغ کردند، مسئله توحید است. آن‌ها در این راه پرفراز و نشیب، دشمنان زیادی داشتند که در برابر آن‌ها استقامت کردند. روش تربیتی انبیای الهی شخص‌محور و فردی نیست؛ بلکه مد نظر

۱. برقی، محاسن، ج ۱، ص ۲۸۷.



آن‌ها فراهم کردن شرایط مساعد پرورشی و محیط مناسب اجتماعی است که انسان با قرار گرفتن در آن، به قله کمال و انسانیت می‌رسد.

در نهایت هم عرض کردیم که معنای اعتقاد به نبوت، اطاعت از پیغمبر و پذیرش تعهداتی است که اعتقاد به نبوت به وجود می‌آورد. آن تعهد یعنی من و تو باید مسئولیت به منزل رساندن بار رسالت را بپذیریم. مسئولیت ایجاد جامعه توحیدی مد نظر پیامبران که در آن، انسان‌ها به سرمنزل مقصود می‌رسند را در حد خودمان قبول کنیم. در کنار رسول الله برای رسیدن به هدف ایشان تلاش کنیم؛ نه اینکه بی‌طرف و ساکت نسبت به همه چیز به زندگی آرام خود ادامه دهیم.

این خلاصه جلسات گذشته ما بود. حال سؤال اساسی این است: آن‌ها که می‌خواهند دوش به دوش پیامبر خود در تشکیل جامعه توحیدی تلاش کنند، آن‌ها که می‌خواهند بی‌طرف نباشند و ساکت نمانند، بلکه دوست دارند بار رسالت را به دوش بکشند، آن‌ها که می‌خواهند این راه سخت، اما دلپذیر را در زندگی خود طی کنند، به چه چیزی نیاز دارند؟ آنچه برای قرار گرفتن در کنار رسول الله و یاری دادن به او برای تحقق هدف نبوت لازم است چیست؟ ولایت است؛ ولایت.

معنای ولایت

منظور از ((ولایت)) یک امر ذهنی نیست. محبت و مودت صرف، نسبت به فرد یا افراد در این هدف‌گذاری بزرگ که چند روزی است درباره آن باهم مباحثه می‌کنیم را ولایت نمی‌گویند. حُب و علاقه به یک نفر حتی اگر علی علیه السلام و اولادش باشند، آن ولایتی نیست که ابزاری باشد برای به دوش کشیدن بار رسالت در تحقق جامعه توحیدی.

قرآن ولایت را صرف یک علاقه قلبی و تصویر ذهنی نسبت به یک فرد یا افراد تعریف نمی‌کند. ما معنای ولایت را بد متوجه شده‌ایم. آن ولایتی که ایمان انسان به آن گره خورده، چیزی فراتر از اینهاست. مقام معظم رهبری علیه السلام در تبیین معنای ولایت در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» می‌فرماید:

ولایت یعنی چه در اصطلاح اولی قرآنی؟ در اصطلاح اولی قرآنی، ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم جبهه‌گی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند. در یک راه دارند قدم برمی‌دارند، برای یک مقصود دارند تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر را و یک عقیده را پذیرفته‌اند. هر چه بیشتر این جبهه باید افرادش به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند؛ چرا؟ برای اینکه از بین نروند؛ هضم نشوند. این را در قرآن می‌گویند ولایت.^۱

اینکه می‌گوییم برای به دوش کشیدن بار رسالت در تحقق جامعه توحیدی باید ولایت داشته باشیم، یعنی چه؟ یعنی مایی که برای رسیدن به یک هدف واحد، هم فکر و هم عقیده‌ایم، برای تحقق آن هم جبهه باشیم؛ به هم پیوسته باشیم؛ اتصال شدید به یکدیگر داشته باشیم. این یعنی ولایت. جمع به هم پیوسته‌ای که در برابر اکثریت جامعه از هم جدا نشده و از بین نروند و مثل پولاد آبدیده در کنار هم قرار بگیرند. این هم پیوستگی و هم جبهه‌گی و اتصال سبب می‌شود کار به سرانجام برسد.

یک گروه کوه‌نوردی را در نظر بگیرید که برای فتح قله اورست حرکت می‌کنند. هر چند نفر که باشند، وقتی باید در این مسیر سخت و صعب‌العبور و برفی از

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست‌وسوم، دسترسی در:



گردنه‌های باریک عبور کنند، از ابتدا به همدیگر متصل می‌شوند. از نفر اول که جلودار است، تا نفر انتهای صف، همه به هم وصلند؛ پیوستگی دارند. جدا جدا و تک‌تک حرکت نمی‌کنند. به همدیگر محکم بسته شده‌اند که اگر یک نفر یا دو نفر افتاد، بقیه بتوانند او را نگه دارند. این هم‌بستگی و اتصال بین کوه‌نوردانی که همه یک هدف را دنبال می‌کنند، در نهایت آن‌ها را به هدف می‌رساند و با وجود همه سختی‌ها و مشکلات، اورست را فتح می‌کنند.

برای قدم برداشتن در مسیر رسالت پیامبر ﷺ همین هم‌بستگی و پیوستگی بین کسانی که یک هدف مشترک دارند، لازم است و این معنای ولایت است.

پرورش احساس

داستان قوم موسی ﷺ

به آیه محوری امروز که ابتدای صحبت‌هایم خوانده شد، برمی‌گردیم. حضرت موسی ﷺ و پیروانش از ظلم فرعونیان به ستوه آمده بودند و همچنان در فشار و سختی به سر می‌بردند، تا اینکه سرانجام از ناحیه خداوند به موسی ﷺ وحی شد که از مصر بیرون رود. موسی ﷺ و پیروانش شبانه از مصر حرکت کردند. فرعون باخبر شد و مأموران خود را به اطراف فرستاد، تا مردم را به اجبار گرد آورده و سپاه بزرگی را تدارک ببیند و بنی اسرائیل را تعقیب کند.

بنی اسرائیل به ساحل نیل رسیدند، اما نتوانستند از آنجا عبور کنند. لشکر تا دندان مسلح و بی‌شمار فرعون همچنان به پیش می‌آمد. شیون و غوغای بنی اسرائیل به آسمان رفت و نزدیک بود از شدت ترس، جانشان از کالبدشان پرواز کند. در این هنگام ناگهان به موسی ﷺ گفتند: ای موسی! فرعونیان به ما رسیدند و ما توانایی مقابله در برابر آنان را نداریم. اینک پیش روی ما دریا و پشت سرمان لشکر دشمن است؛ چه باید بکنیم؟



موسی علیه السلام به آنان گفت: بیمناک نباشید؛ پروردگارم با من است و مرا به راه نجات رهنمون خواهد شد.

﴿فَلَمَّا تَرَأَ الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ﴾؛ چون آن دو گروه یکدیگر را دیدند، اصحاب موسی گفتند: حتماً ما به چنگ آنان خواهیم افتاد.

﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾؛ موسی گفت: چنین نیست؛ بی‌تردید پروردگارم با من است، و به زودی مرا هدایت خواهد کرد. و آن معجزه الهی نازل گردید و دریا شکافته شد.

آن ولایت و پیوستگی و هم‌جبهه‌گی و هدف مشترکی که بین بنی‌اسرائیل بود و باعث شده بود خانه‌ها و زمین‌های خود را رها کنند، باعث شد یاری خداوند به آن‌ها برسد و دشمن شکست بخورد. تا زمانی که تنها بودند، جدا بودند، تکتک بودند، هم‌بستگی و پیوستگی نداشتند، اتفاقی نمی‌افتاد. این ولایت، این پیوستگی، این هم‌جبهه‌گی در جبهه حق مهم است.

حضرت موسی علیه السلام قبل از اینکه بنی‌اسرائیل را به سمت رود نیل حرکت دهد، بنابر دستور الهی به آن‌ها فرمان داد که خانه‌های خود را نزدیک هم بسازید تا پیوستگی‌های اجتماعی شما بیشتر گردد.

﴿أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَ لِقَوْمِكَ مِمَّا بَمِصْرَ بَيْوتًا وَأَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبَلَةَ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَادَّخِرُوا الْمَالَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾؛^۱ و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود در مصر خانه‌هایی فراهم آورید؛ زیرا آنان باید چادرنشینی و پراکندگی را رها کنند، و شما و آنان خانه‌های تان را روبه‌روی هم قرار دهید و نماز برپا دارید؛ و به موسی گفتیم: به مؤمنان قوم خود نوید ده که خداوند دعایشان را اجابت کرده و آنان را از ذلت و زبونی و آزار فرعونیان رهایی خواهد بخشید.^۲

۲. ترجمه صفوی.

۱. یونس، آیه ۸۷.



رفتارسازی

این معنای ولایت برای رفع مشکلات امروز جامعه ما کارساز است. هدف انقلاب اسلامی این است که در مسیر رسالت پیامبران الهی، برای تشکیل یک جامعه توحیدی گام بردارد. این هدف بزرگ که از اول انقلاب در مسیر آن حرکت کرده‌ایم، نیاز به همدلی، هم‌بستگی و پیوستگی بین تمام اقشار جامعه دارد.

متأسفانه در بسیاری از جنبه‌ها و ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... ما جدا جدا و تک تک عمل می‌کنیم و اتصال و هم‌بستگی نداریم. تنگدستی و فقر مشکل تعداد زیادی از مردم جامعه ماست و همین مشکل مهم، بسیاری را از قرار گرفتن در مسیر کمک به شکل دادن جامعه توحیدی دور کرده است.

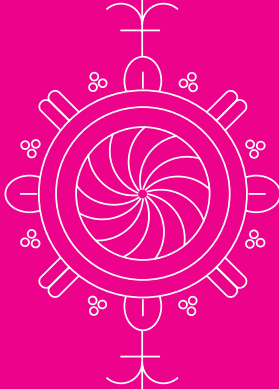
عده‌ای از مردم منتظرند که دولت‌ها مشکل معیشتی مردم را حل کنند؛ اما عده‌ای دیگر خودشان در حد توانشان حرکت می‌کنند؛ بسته‌های معیشتی تهیه می‌کنند؛ صندوق‌های قرض الحسنه تأسیس می‌کنند؛ سرپرستی بچه‌های یتیم را بر عهده می‌گیرند و...

شما تصور کنید که اگر هرکس به اندازه سهم خودش برای از بین بردن فقر تلاش کند؛ همه در کنار هم دست به دست هم دهیم و به هم متصل شویم برای رسیدن به یک هدف واحد که ریشه‌کن کردن فقر است، هم‌بستگی و پیوستگی داشته باشیم و از هم جدا نشویم؛ کسی مشکلات را به گردن دیگری نیندازد و شانه خالی نکند؛ کسی منتظر دیگری نماند؛ این‌گونه نباشد که دولت منتظر ملت باشد و ملت منتظر دولت؛ همه بیایند و کنار هم قرار بگیرند؛ همه جمعیت هشتاد و خورده‌ای میلیون نفر کشور برای از بین بردن این مشکل بزرگ قدم بردارند؛ اگر چنین اتفاقی بیفتد، به نظر شما فقری باقی خواهد



ماند؟ این یعنی ولایت به معنای به هم پیوستگی و هم جبهه‌گی و اتصال شدید
یک عده انسانی که دارای فکر واحد و جویای هدفی واحدند. این ولایت، جامعه
را توحیدی می‌کند.





نخ تسبیح، مهم است

جزء ۲۰

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ
بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

عنكبوت ۴۱

● آثار پذیرش ولایت غیر خدا



وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى
 بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿٣٩﴾
 فَكَلَّمْنَا بَدَنِيَّهُ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ
 مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ
 وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا
 أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ
 أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ
 الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ إِنَّ اللَّهَ
 يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 ﴿٤٢﴾ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَصْرِيفِ النَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا
 الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي
 ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾ أَتُلُّ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ
 وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ
 وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق

﴿مَثَلُ الَّذِينَ أَخْتَدُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أُولِيَاءَ﴾ مثل کسانی که ولایت غیر خدا را پذیرفتند [و با آنان هم جبهه شدند تا مشکلاتشان حل شود و پشتیبانی داشته باشند،] ﴿كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا﴾ مانند عنکبوتی می ماند که [از تارهای نازک و سستش] خانه ساخته باشد! ﴿وَإِنْ أَوْهَنْ أَلْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾ درحالی که قطعاً سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است. [به همین صورت، هر پشتیبانی غیر از خدا، سست است و اگر کسانی به پشتیبانی غیر خدا دل خوش کنند، هیچ امنیت و آرامشی دریافت نخواهند کرد.]. ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ اگر اهل علم و معرفت بودند، [این مسئله را می فهمیدند که پذیرش ولایت دشمنان خدا و دوستی و هم جبهه شدن با آنان برای قدرتمندی بیشتر، سرابی بیش نیست!]



آیه مورد بحث

﴿مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَا لِيَ الْعَنْكَبُوتِ إِذْ أَخَذَتْ
بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾

مثل کسانی که ولایت غیرخدا را پذیرفتند [و با آنان هم جبهه شدند تا مشکلاتشان حل شود و پشتیبانی داشته باشند] مانند عنکبوتی می ماند که [از تارهای نازک و سستش] خانه ساخته باشد! درحالی که قطعاً سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است. [به همین صورت، هر پشتیبانی غیر از خدا، سست است و اگر کسانی به پشتیبانی غیرخدا دل خوش کنند، هیچ امنیت و آرامشی دریافت نخواهند کرد.] اگر اهل علم و معرفت بودند. (سوره عنکبوت آیه ۴۱)

انگیزه سازی

کشت توتون و تنباکو و استعمال دخانیات در ایران، از دوران شاه عباس صفوی آغاز شد و کم کم به حدی رواج یافت که در زمان قاجار کالایی پرمصرف شمرده می شد.

در سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا (۱۳۰۷ق) مذاکراتی میان شاه با کمپانی «تالبوت» انگلستان درباره امتیاز تجارت توتون و تنباکو صورت گرفت؛ مذاکراتی که نتیجه آن، قراردادی کاملاً به نفع انگلیسی ها بود.

بعد از اینکه ناصرالدین شاه به ایران برگشت، صاحب کمپانی «جرالد تالبوت» هم به تهران آمد و قراردادی به نام قرارداد «رژری» را با شاه ایران امضا کرد. خلاصه قرارداد این بود که سالانه ۱۵ هزار لیره به شاه پرداخت می شد و در عوض، امتیاز کلیه معاملات داخلی و خارجی توتون و تنباکو را به مدت ۵۰ سال به تالبوت و شرکایش می دادند. تالبوت برای گرفتن این امتیاز علاوه بر شاه که ۲۵ هزار لیره به او رشوه داده بودند، مبالغی گزاف به صدراعظم و

نایب‌السلطنه و تنی چند از درباریان دیگر هم پرداخت شده بود.^۱
انگلیسی‌ها بعد از امضای این قرار داد، تنباکو را به کمترین قیمت از
کشاورزان می‌خریدند و خودشان از آن سود کلانی می‌بردند. کم‌کم صدای
مردم و علما درآمد که این چه وضعی است که اینها درست کرده‌اند؟! خبرها آرام
آرام به میرزای شیرازی در عراق رسید. ایشان چند بار به شاه تذکر دادند، ولی
فایده‌ای نداشت. سرانجام میرزای شیرازی مجبور شد آن فتوای تاریخی را بدهد.
آن فتوا چه بود؟

بسم الله الرحمن الرحيم

«الیوم استعمال توتون و تنباکو بِأی نَحْوِ کَانَ در حکم محاربه با امام زمان
عجل الله تعالی فرجه است.»

برخی از بستگان میرزا می‌گفتند که این حکم، از ناحیه امام زمان عجل الله تعالی فرجه
دست میرزا رسیده است.^۲

این حکم در مدت کوتاهی در سراسر ایران منتشر شد. هیچ‌کس در تمام
ایران از مرد و زن و کوچک و بزرگ نمانده بود که از تفصیل این حکم آگاهی
نیافته باشد. همه از آن مطلع شدند و همه طبقات مردم مسلمان حتی افراد
غیرمسلمان از این حکم پیروی کردند. تمام توتون‌فروشی‌ها تعطیل شد. حتی
در ادارات دولتی، قهوه‌خانه‌ها و سربازخانه‌ها نیز دود و دخانیات برداشته شد.
حتی فتوای میرزا به دربار شاه و اندرونی حرمسرای ایشان هم رفته بود و
در آنجا قلیان‌ها را شکسته بودند. حتی از قهوه‌خانه سلطنتی هم دخانیه
برداشته شد. به جایی رسید که یهود و نصارا نیز به متابعت از اسلام دخانیه
را در ظاهر متارکه نمودند.^۳

۱. تیموری، تحریم تنباکو، ص ۱۳ و ۱۴ و ۲۸ و ۲۹ و ۱۷۷؛ ناطق، بازرگانان در داد و ستد با بانک شاهی و رزی
تنباکو، ص ۲۵ و ۸۶. ۲. مجله حوزه، یادنامه میرزای شیرازی، مرداد و شهریور ۱۳۷۱، شماره ۵۰ و ۵۱.
۳. تحریم تنباکو تیموری ۱۰۵ و ۱۰۴. تحریم تنباکو زنجانی ۱۰۳. قرارداد رزی، ۷۰.



یک پیوستگی عظیم اجتماعی میان تمام طبقات مردم در ایران به وجود آمد؛ از دربار تا دهات دورافتاده مثل ید واحده از این فتوا تبعیت کردند. در جلسه قبل در مورد ولایت توضیح دادیم و گفتیم که یکی از معانی ولایت یعنی پیوستگی بین مؤمنین. جریان تحریم تنباکو یکی از مصادیق اعمال ولایت و هم‌بستگی و اتصال بین همه آحاد جامعه است.

افئاع اندیشه

سؤال مهم در اینجا این است که چه چیزی یا چه کسی عامل این هم‌بستگی و هم‌جبهه‌گی و اتصال می‌شود؟ این به هم‌پیوستگی شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند، حول چه محوری باید شکل بگیرد؟ تسبیح را در نظر بگیرید. پیوستگی و اتصال دانه‌های تسبیح به یکدیگر به خاطر وجود نخ تسبیح است. نخ تسبیح اگر نباشد، دانه‌های تسبیح از هم جدا می‌شوند؛ پراکنده می‌شوند و اصلاً تسبیحی شکل نمی‌گیرد. اینکه می‌گوییم برای قدم برداشتن در مسیر نبوت و به دوش کشیدن بار رسالت، ولایت لازم است، یعنی هم‌بستگی و پیوستگی بین کسانی که یک هدف مشترک دارند، لازم است. این ولایت، این هم‌جبهه‌گی و هم‌پیوستگی یک نخ تسبیح لازم دارد تا بر محوریت آن شکل بگیرد.

در جامعه‌ای که همه اعضای آن یک هدف دارند و می‌خواهند بار رسالت را به دوش بکشند، اگر این نخ تسبیح، این عامل محوریت، این نقطه اتصال، اشتباه انتخاب شود، اگر ضعیف باشد، غیر قابل اتکا باشد، به جای اینکه نقطه قوت شود، نقطه ضعف می‌شود. هرکسی نمی‌تواند این نقش اصلی را بازی کند؛ هرکسی یا چیزی نمی‌تواند این نخ تسبیح باشد.

نخ تسبیح مهم است!

اینجا فقط جایگاه الله است. برای اینکه ولایت بین افراد جامعه شکل بگیرد؛ هم‌بستگی و پیوستگی و اتصال به یکدیگر برای برپایی جامعه توحیدی که هدف انبیاست، شکل بگیرد، حلقه واسطه و وجه اتصال افراد به یکدیگر الله است و این معنای ولایت الله است.

در آیه الكرسي می‌خوانیم: آنهایی که کفر به ولایت طاغوت پیدا کردند، بعد از آن به ولایت الله می‌رسند که آن ولایت الله عروة الوثقی است ﴿فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾^۱. بر این اساس هر کسی غیر از خدا را در این جایگاه قرار دهیم، مثل نخ تسبیح ضعیفی است که با کمترین فشار پاره می‌شود و غیرقابل اتکاست و به راحتی از بین می‌رود. این معنای آیه مورد بحث امشب ماست که فرمود:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْلَهُنَّ الْبُيُوتَ لَبَيَّتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛ مثل کسانی که به جای خدا سرپرستانی گرفته‌اند، مانند مثل عنكبوت است که خانه‌ای برای خود بنا کرده باشد، و بی‌تردید سست‌ترین خانه‌ها خانه عنكبوت است؛ اگر معرفت و شناخت داشتند.

سستی خانه عنكبوت را در نظر بگیرید؛ اگر محوریت و نخ تسبیح هم‌بستگی و اتصال مردم جامعه ولایت خدا نباشد، هرچه می‌خواهد باشد، سست و از بین رفتنی است. مردم باید حول الله به هم پیوسته و متصل شوند. اگر مردم را - مانند برخی از اجتماعات و تظاهرات‌هایی که در کشورهای غربی در دفاع از همجنس‌بازی انجام می‌شود - حول محور شهوات دور یکدیگر جمع کردی، این اجتماع به تار مویی هم بند نیست!

تمام جوامع و پیوستگی‌هایی که مقابل ولایت خداوند می‌بینیم، همه سست است. مثل اجتماعی که برخی از کشورهای عربی تا چند ماه قبل

۱. بقره، آیه ۲۵۶.



حول محور آمریکا و رژیم صهیونیستی داشتند! حضرت آقا فرمودند که برخی کشورهای عربی روی اسب بازنده شرط بندی کرده اند! اسرائیلی که سستی آن امروز برای همه نمایان شده، تا چندماه پیش مدام پذیرای سران برخی از کشورهای اطراف ما بود!

ولایت طولی و عرضی

ولایت الله دو جلوه دارد:

یک جلوه عرضی (با عین نه با الف) و یک جلوه طولی.

ولایت عرضی یعنی مردم حول محور الله با یکدیگر پیوند بخورند. یعنی هیچ کسی نسبت به دیگری برتری ندارد و همگی به داد یکدیگر برسند؛ مانند آنچه در ایام اربعین می بینیم که شیعه از هر نژادی که باشد، حول محور سید شهدا علیهم السلام با هم پیوندهای عرضی می خورند و شیعیان عراقی نمی گذارند شما در ایام اربعین گرسنه و بی جا بمانید و با آغوش باز از شما پذیرایی می کنند. اینکه در عرض به هم پیوند بخوریم هم فقط و فقط با ولایت الله محقق می شود؛ وگرنه پیوندهای عرضی دیگر سست و بی ثبات است؛ مثل اجتماع های حول محور شهوات!

اُمّه معصومین علیهم السلام برای تحقق این گونه از ولایت عرضی، دستورات بسیاری دارند که به صورت خلاصه در دعای ۲۶ صحیفه سجادیه به عنوان «دعا برای جیران و همسایه ها» آمده است. در این دعای نورانی، امام سجاد علیه السلام وظایفی را برای مؤمنین مشخص کرده اند که ان شاء الله مراجعه می کنید و بهره مند می شوید. اینکه مقام معظم رهبری به صورت مکرر دعوت به وحدت کرده و نسبت به هرگونه افتراقی هشدار می دهند دلیلش همین نکته است. هرگونه گسلی میان جمع مسلمین، در پذیرش ولایت الهی خلل ایجاد می کند. ایشان ضمن بیاناتی می فرمایند:



«اتحاد مسلمانان یک فریضه‌ی قطعی قرآنی است؛ این یک چیز دلبخواه نیست؛ این را به عنوان یک وظیفه باید نگاه کنیم. قرآن دستور داده: **﴿واعتصموا بحبلِ اللهِ جميعاً ولا تفرقوا﴾**؛ یعنی حتی در اعتصام به حبلِ الله هم با اجتماع باید این کار را انجام بدهید. **﴿واعتصموا بحبلِ اللهِ جميعاً ولا تفرقوا﴾**؛ این «امر» است دیگر؛ چرا ما این را به یک امر اخلاقی تبدیل میکنیم؟ این یک دستور است، یک حکم است که باید بر طبق این عمل کرد»^۱.

به غیر از جلوه عرضی، ولایت یک جلوه طولی هم دارد. منظور از «جلوه طولی» این است که من تحت قیمومیت و سرپرستی چه کسی می‌خواهم دربیایم؟ حاکم روابط زندگی سیاسی و اجتماعی ما کیست؟ آیا قرآن است؟ بیانیه حقوق بشر است؟ سند ۲۰۳۰ است؟ من قرار است تحت سرپرستی کدامیک از اینها درآیم و آن را حاکم بر روابط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... خودم بدانم؟ در دنیای امروز برخی هستند که ولی آنها در مسائل فرهنگی و آموزشی، سند ۲۰۳۰ بوده است! برخی حاکم بر روابط سیاسی و اجتماعی‌شان سازمان ملل است! برخی حاکم بر روابط اقتصادی‌شان اف.ای.تی.اف (FATF) است! در آیه‌ای که خدمت شما قرائت شد، به این نکته می‌رسیم که غیر از این ولایت الله، هرکس یا هرچیزی به عنوان ولی در نظر گرفته شود، ثباتی ندارد: **﴿كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا﴾** است.

حال چگونه می‌توان خود را ذیل ولایت خدای متعال قرار داد؟ با پیروی از اولیاء الهی. امامان معصوم کسانی هستند که با پیروی و اطاعت از ایشان می‌توان ولایت الله را برای خود تدارک دید. اما در عصر غیبت، ولایت الله در قرآن و دستورات ولی فقیه تجلی یافته است.

۱. بیانات در دیدار میهمانان کنفرانس وحدت اسلامی و جمعی از مسئولان نظام، ۱۴۰۰/۸/۲.



اهمیت پذیرش ولایت الله

مسئله ولایت الله از جهت اهمیتش به صورت مکرر در آیاتی از قرآن هم مورد اشاره قرار گرفته است، مثل آیه ۹ سوره مبارکه شوری که می‌فرماید:

﴿أَمْ آتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

در «تفسیر نمونه» ذیل این آیه آمده است:

نخست در لباس تعجب و انکار می‌فرماید: آیا آنها غیر خدا را ولی خود قرار

دادند؟! ﴿أَمْ آتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ﴾ با اینکه ولیّ تنها اوست: ﴿قَالَ اللَّهُ هُوَ

الْوَلِيُّ﴾. پس اگر می‌خواهند برای خود ولی و سرپرستی برگزینند، باید خدا

را برگزینند. او است که مردگان را حیات می‌بخشد: ﴿وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَى﴾ و

چون معاد و رستخیز به دست اوست و بزرگ‌ترین نگرانی انسان چگونگی

زندگی او بعد از مرگ است، بنابراین باید دست به دامن والای او زد و نه

غیر او. سپس می‌گوید: اوست که بر هر چیزی قادر و تواناست: ﴿وَهُوَ عَلَىٰ

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ اشاره به اینکه شرط اصلی «ولی» دارا بودن قدرت است

و قادر حقیقی اوست.

این جای شگفتی است که عده‌ای اصرار دارند برای قوام جامعه و جلوگیری

از فروپاشی بین مؤمنین به ولایت غیرخدا متوسل شده و به غیرخدا پناه

ببرند؛ درحالی‌که به تعبیر آیات قرآن، این اشتباهی آشکار است. مصداق بارز

این اشتباه در پذیرش ولایت غیرخدا اتفاقاتی است که مقدمه کودتای ۲۸

مرداد ۱۳۳۲ بود. در ابتدای دوران نخست‌وزیری مصدق، آمریکا در ظاهر

خود را حامی ملی شدن نفت معرفی کرد و این باعث شد که مصدق در

مقابل تهدیدات ادامه‌دار انگلیسی‌ها، به جای تکیه بر پشتوانه مردمی و علما

همچون آیت‌الله کاشانی که از عوامل اصلی پیروزی نهضت ملی و نخست‌وزیری

او بودند، به آمریکا تکیه و اعتماد کرد. اما در نهایت، آمریکا و انگلیس با هدف

شکست نهضت ملی و استعمار دوباره بر نفت ایران و هم‌چنین سرنگونی تنها دولت برخاسته از رأی مردم، اقدام به طراحی کودتایی نظامی کردند.^۱

رفتارسازی

آن کسانی که در مسائل ریز و درشت کشوری تصمیم‌گیرند، باید این آیه قرآن را در محل کار خود نصب کنند. راه‌حل مشکلات کشور، اتکا به غیرخدا و منتظر بودن برای چراغ سبز کدخدا نیست. امروز مشکلات ما با توجه به همین دو معنای ولایت رفع می‌شود:

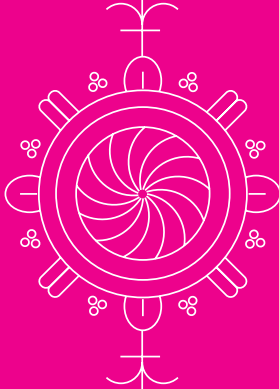
الف) تقویت ولایت عرضی میان مؤمنین که انسجام و هم‌بستگی و پیوستگی همه اقشار جامعه در کنارهم را به دنبال دارد.

ب) تقویت ولایت طولی، یعنی سرپرستی و قیومیت مطلق خدا، قرآن و معصومین.

ما مردم هم باید دقت کنیم. بسیاری از مسئولان اثرگذار کشور توسط من و شما انتخاب می‌شوند. آن‌کسی که طرز فکرش، منش و روشش، خودش و نزدیکانش اعتقادی به این دو معنای ولایت ندارند، نباید منتخب مردم باشد. در این کشور قرآن، سالیان بسیاری کسانی به انتخاب ما سکاندار حرکت روبه‌جلوی کشور بودند که اگر نگوییم قلباً، می‌توانیم بگوییم عملاً اعتقادی به ولایت‌الله نداشتند. حتی اعتقادی به ولایت به معنای هم‌بستگی و پیوستگی بین مردم جامعه هم نداشتند. و این مشکل مستقیماً به انتخاب ما بر می‌گردد.



۱. مجله فارس پلاس، ۲۸ مرداد ۱۴۰۲، مقاله «کودتای ۲۸ مرداد نتیجه رفاقت مصدق با آمریکا» + سند.



ولایتی به اندازه ولایت الله

جزء ۲۱

الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا
أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

أحزاب ۶

○ آثار پذیرش ولایت غیر خدا



با توجه به دشوار بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
 بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
 ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَنْ
 تُصِيبَنَا آثَرُهُ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبِحُوا عَلَىٰ
 مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَدِيمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ
 أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا
 خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي
 اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ
 يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
 مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ
 وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
 الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



﴿تَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ ولی، [حاکم و هم جبهه] شما فقط خدا و [در طول او] رسول خدا و مؤمنانی هستند ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ که نماز برپا می‌دارند [و به دنبال توسعه یاد خدا در جامعه هستند] ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ و در حال رکوع، [حال خشوع و تسلیم کامل نسبت به خدا،] زکات می‌دهند [و وظایف اجتماعی‌شان را انجام می‌دهند. حکومت خدا در تبعیت مردم از همین نمایندگان او متجلی می‌گردد و دین‌داری در تبعیت از رسول و جانشینان او در امر نمایندگی از خداست. جانشینانی که کاملاً تابع خدا هستند و مانند رسول، تنها امر خداوند را اجرا می‌کنند.]



آیه مورد بحث

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُمْ وَأَوْلَادُ الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ
تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و همسرانش مادران آنانند، و بر طبق کتاب خدا دارندگان قرابت نسبی [در میراث بردن] از یکدیگر از مؤمنان و مهاجران [که پیش از این بر پایه ایمان و هجرت میراث می‌بردند] سزاوارترند؛ مگر اینکه بخواهید [در وصیت کردن به پرداخت ارث] درباره دوستانتان احسان کنید که این امری ثبت شده در کتاب [خدا] است. (سوره احزاب، آیه ۶)

خلاصه جلسات قبل

در جلسه قبل در مورد این صحبت کردیم که از یک منظر، دو نوع ولایت داریم: ولایت عرضی و ولایت طولی.

در این آیه، به هر دو رابطه ولایی اشاره شده است.^۱

ولایت طولی، همان ولایتی است که خداوند نسبت به مؤمنین دارد و تجلی این ولایت، در رسول و جانشین رسول است. به همین دلیل ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾ پیامبر در امر دین و دنیای مؤمنان از آنان نسبت به خودشان سزاوارتر است. این نتیجه ولایت خداوند بر جامعه مؤمنین است.

۱. برای نمونه: سوره مبارکه حجرات نمایی است از ارتباط بین مؤمنین و نیز مؤمنین با ولی جامعه. جای تأمل دارد که در این سوره نسبتاً کوتاه، وقتی مؤمنین امر می‌شوند که جایگاه و شأن ولی را در جامعه چگونه باید حفظ کنند تا ندانسته در خلاف جهت عمل نکنند و نیز به دشمنان اجازه چنین عدولی را ندهند، در همین سوره مبارکه، به رابطه بین مؤمنین که از نوع برادری و صلح است، اشاره می‌کند و نکاتی را متذکر می‌شود. می‌توان در این نکته تأمل کرد که این شیوه بیان، نشان می‌دهد اسلام برخلاف برخی اندیشه‌های سیاسی و استکباری نوظهور، نه تنها تمرکزش را فقط در بالا بردن غلظت‌آمیز ولی جامعه و انفصال او از بدنه جامعه قرار نداده، بلکه ولی از خود جامعه انتخاب شده و مایه پیوند امت و نیز رشد آن‌هاست. نه مانند حکومت‌های طاغوتی که مایه استخفاف قوم هستند و با این شیوه، مردم را به اطاعت وامی‌دارند. (آل عمران، آیه ۳۱).

ولایت دوم که در مورد آن صحبت کردیم، ولایت عرضی بود؛ یعنی مؤمنین در جامعه ایمانی نسبت به هم ولایت دارند، که رساله حقوق امام سجاد علیه السلام برخی از آداب و رفتارهای این نوع ولایت را بیان نموده است.

همان‌گونه که در نظام بدن، شباهت خونی و سلولی باعث ایجاد پیوندهای نسبی می‌شود، در نظام روحی انسان نیز شباهت‌های وجودی (ایمان یا کفر) باعث ایجاد نوع دیگری از پیوند بین انسان‌ها می‌گردد. لذا همان‌طور که از طریق آزمایش دی.ان.ای، انگشت‌نگاری ژنتیکی نسبت به جسم و بدن انجام می‌شود، پیوندهای روحی بین جوامع ایمانی یا جوامع کفر و شرک نیز سنجه‌های مخصوص به خود را دارد که برای فهم و تعیین هویت هر یک، شاخصه‌هایی بیان شده است.

در جامعه ایمانی این شباهت وجودی به واسطه روح ایمان بین مؤمنین ایجاد می‌شود و نوعی قرابت و پیوستگی بین آنها ایجاد می‌کند که به تعبیر روایات، قوی‌ترین نسبت‌هاست و قرآن از آن به «ولایت بین مؤمنین» تعبیر کرده است. بر این اساس ممکن است نژاد جسمی یک فرد متعلق به ترک یا گُرد باشد، اما این شخص از نظر روحی و دی.ان.ای ایمانی با مؤمنی که در عراق یا لبنان است، پیوند عمیق روحی داشته باشد.

عشق و ایمان به امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با لوازم عملی آن، مرزهای جغرافیایی و مرزهای ژنتیکی را درمی‌نوردد و برای اهل ایمان، رجمی درست می‌کند که تمام دنیا را دربرگرفته و هر کسی را که اهل ایمان باشد، وارد بر این ولایت عرضی می‌کند و اتحاد و اتصال روحی پدید می‌آورد. جنس روح تمام این مؤمنین از پدران روحی واحدی است؛ چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۱.



همان‌طور که گفتیم، جلوه‌ای از این رجم و اجتماع ایمانی را در ایام اربعین حسینی می‌بینیم که چگونه نژادهای مختلف در یک جامعه ایمانی واحد از یکدیگر دستگیری می‌کنند: **«وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»**.

مؤمنان معدود، لیک ایمان یکی	جسمشان معدود، لیکن جان یکی
غیرفهم و جان که در گاو و خراست	آدمی را عقل و جانی دیگر است
باز غیر جان و عقل آدمی	هست جانی در ولی آن دمی
جان حیوانی ندارد اتحاد	تو مجو این اتحاد از روح باد
گر خورد این نان نگردد سیر آن	ورکشد بار این نگردد او گران
بلک این شادی کند از مرگ او	از حسد میرد چو بیند برگ او
جان گرگان و سگان هر یک جداست	متحد جان‌های شیران خداست ^۱

بر این اساس، در تحقق جامعه اسلامی قرآنی، ولایت بین مؤمنین به اندازه ولایت بین آنها و ولی الهی اهمیت دارد و میزان ولایی بودن هر فرد، تنها براساس نوع رابطه او با ولی جامعه اسلامی و نپذیرفتن ولایت طاغوت مشخص نمی‌گردد؛ بلکه ولایی بودن فرد با میزان حفظ پیوندهای خود با سایر مؤمنین نیز سنجیده می‌شود که بیشترین نمود آن، مواسات و مهرورزی و وحدت مؤمنین در جامعه اسلامی و بی‌تفاوت نبودن آنها نسبت به سعادت یکدیگر و سعادت جامعه اسلامی از طریق تواصی و امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد.

این ولایت در فرایند شکل‌گیری جامعه اسلامی، از کوچک‌ترین جمع مؤمنین آغاز می‌شود و در حالت ایده‌آل آن به تمام جامعه تسری می‌یابد و به صورت پیوندهای محکم و هم‌بسته میان تمام افراد جامعه دیده می‌شود. رسول و امام برای ایجاد جامعه اسلامی فقط به این نیاز ندارند که با ایشان

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بخش ۱۷.

رابطه ولایی داشته باشیم؛ بلکه امام برای ایجاد جامعه اسلامی به اینکه افراد آن جامعه یک تشکل ولایی بشوند هم نیاز دارد. مثلاً اگر ما منتظر ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه هستیم، صرفاً پیوند ولایی با ایشان که همان ولایت طولی بود، کفایت نمی‌کند و با این ولایت طولی، ظهور ایشان محقق نخواهد شد؛ بلکه ظهور ایشان یک لازمه دیگر ولایی نیز دارد و آن این است که منتظرین ایشان با یکدیگر پیوند ولایی بگیرند که همان ولایت در عرض خواهد بود.

مقام معظم رهبری قبل از ایجاد انقلاب اسلامی در این مورد نظرات قابل توجهی دارند. ایشان در مورد لزوم ایجاد تشکل ولایی در عرض می‌گویند:

بعد از آنکه پیام [نبی] در جامعه مطرح می‌شود، یک سلسله درگیری به وجود می‌آید و این یک چیز طبیعی است... این معارضات یک سلسله اقدامات را از طرف نبی ایجاب می‌کند. از جمله این اقدامات، تشکل ولایی است؛ تشکل حزبی، که اصلاً تعبیر ولایت در قرآن - ولایت به معنای هم‌بستگی و پیچیدگی دو فرد، دو کس، دو چیز باهم است - آن طوری که آیات ولایت را انسان مورد ملاحظه قرار می‌دهد، گویا ناظر به همین پیوستگی حزبی میان مسلمان‌ها و پیروان و وابستگان نبی است. ﴿مَا لَكُمْ مِّنْ وَلِيَّتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَقَّ يُهَاجِرُوا﴾؛ تا هجرت نکنند، با شما دارای ولایت نیستند و ولایت ندارند. ایمان آورده اما ایمان تنها کافی نیست؛ ایمان با ولایت لازم است، و ولایت یعنی پیوستن به جمع نبی، به جبهه نبی، به صف نبی، که البته پیوستن به هر جبهه‌ای، به هر صفی، به هر جمعی، یک لوازمی دارد و التزام به شیء قهراً التزام به لوازمش هم هست؛ ولایت هم یعنی این.^۱

۱. بیانات در نشست سه‌جانبه با شهید مطهری و دکتر شریعتی، ۱۳۵۵/۱۰/۱۰، دسترسی در:



رسول خدا ﷺ این دل‌ها را به هم وصل کرد؛ از آنها یک مجموعه مستحکم به وجود آورد. حتی موثرترین دشمن اسلام هم که بنا دارند و داشتند تأثیرات معنوی اسلام را در فتوحات اسلام ندیده بگیرند - کوشش اینها این است که آن عامل معنوی در فتوحات اسلامی را ندیده بگیرند - نتوانسته‌اند منکر این نکته بشوند که مجموعه مسلمان‌ها مثل یک دست که دارای انگشتانی است و مشت می‌شود و به صورت یک عنصر و یک عامل، حرکت می‌کند و عمل می‌کند، این را نتوانستند منکر بشوند... همان‌طور که در این آیه شریفه هست: **﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُتَيْنَ مَرَّضُونَ﴾**؛ مثل اینکه پایه‌های این بنا را با سرب ریخته‌اند!... پیغمبر در تمام جنگ‌ها، با وحدت و یکپارچگی مسلمین و با ایمانی که در دل یکایک اینها رسوخ داشت، پیش می‌رفت... البته مسئله، مسئله جنگ هم فقط نبود؛ در تبلیغ هم همین جور، در دعوت اسلام همین جور و در قبول تصمیم‌های پیغمبر [هم] همین جور [بود].^۱

برای ایجاد و تقویت یک جامعه ولایی، مؤمنین در هر کشور و سرزمینی که هستند می‌بایست از یکدیگر خبر داشته باشند و به داد هم برسند. یکی از اتفاقات جالبی که در دوران بیماری کرونا افتاد، همدلی مردم در کمک به یکدیگر بود. این همدلی و کمک جلوه‌ای از ولایت عرضی مؤمنین است که می‌بایست برای تقویت آن برنامه‌ریزی کنیم و دایره آن هم محدود به مرزهای ما نیست؛ بلکه دایره آن مرزهای عقیدتی ماست. اینکه برخی شبهه می‌کنند که چرا به یمن یا لبنان یا فلسطین و غزه کمک می‌کنیم، این شبهه و اشکال تیشه به ریشه جامعه ولایی است. اینها

۱. بیانات در شب رحلت پیامبر اعظم ﷺ و شهادت امام حسن مجتبیٰ (ع)، ۱۳۶۵/۰۸/۱۰، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=46657>

گمان می‌کنند مرزهای جغرافیایی یا نژاد آریایی پیوند ولایی ایجاد می‌کند که زمینه‌ساز ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه است؛ درحالی‌که صرف تکیه بر مرزهای جغرافیایی و نژاد آریایی برای پیشبرد اهداف بلند انقلاب اسلامی مانند **﴿إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾** است.

باید رشته‌های ولایی عرضی در جامعه مؤمنین تقویت شود. این بایدی که عرض کردم، انتظاری است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه امروز از من و شما دارد. چنان‌که حضرت صادق علیه السلام این انتظار را در روایتی بیان می‌کنند:

محمد بن عجلان گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی آمد و سلام کرد. حضرت از او پرسید: حال برادرانت که از آن‌ها جدا شدی، چطور بود؟ او ستایش نیکو و مدح بسیار نمود. امام فرمود: آیا ثروتمندان از فقرا عیادت می‌کنند؟ گفتم: خیلی کم. فرمود: دیدار و احوال‌پرسی ثروتمندان از فقرا چگونه است؟ عرض کردم: اندک. فرمود: دستگیری توانگران از بینوایان چگونه است؟ عرض کردم: شما اخلاق و صفاتی را ذکر می‌کنید که در میان مردم ما کمیاب است. فرمود: چگونه اینان خود را شیعه می‌دانند (که نسبت برادری میان اغنیا با فقرا وجود ندارد!)^۱

این رفتارها و ارتباط‌گرفتن‌ها را کوچک نشماریم. اینها به ظاهر شاید اتفاق خاصی نباشد، ولی در پیشگاه خداوند ارزش بالایی دارد؛ به این دلیل که پیوندهای ولایی، اهل ایمان را قوی‌تر می‌کند؛ حتی اگر این پیوند ولایی به این باشد که وقتی از کنار یکدیگر می‌گذریم به یکدیگر سلام دهیم. رفتاری که فرهنگ مدرنیته غربی آن را به تمسخر گرفته و در برخی جاها رو به فراموشی است.

در روایت جالبی از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است که می‌فرمایند:
یکی از فرشتگان از درب خانه‌ای عبور می‌کرد؛ مردی را دید که بر در آن

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۷۳.



خانه ایستاده است. از وی پرسید: چرا بر در این خانه ایستاده‌ای؟ آن شخص گفت: در این خانه برادری دارم، می‌خواهم به او سلام کنم. فرشته پرسید: آیا از خویشاوندان توست یا آنکه به وی نیازمندی و می‌خواهی عرض حاجت کنی؟ گفت: هیچ‌یک از این‌ها نیست؛ جز آنکه بین ما حرمت برادری اسلامی است، و تازه کردن عهد و سلام کردن من بر وی، در راه خشنودی خداست. فرشته گفت: من فرستاده خدایم به سوی تو؛ خدایت درود می‌فرستد و می‌فرماید: «ای بنده من! تو به دیدار من آمدی و مرا ازاده کردی؛ اینک به پاداش حفظ حقوق برادری و نگاه داشتن حرمت برادری اسلامی، بهشت را بر تو واجب نمودم و از خشم و آتش خود تو را دور ساختم»^۱.

سلام کردن کمترین کاری است که می‌توانیم در جامعه ولایی انجام دهیم؛ وگرنه حقوق مؤمن بر مؤمن بیشتر از این حرف‌هاست. حضرت امام صادق علیه السلام برخی از این حقوق را چنین بیان فرموده است:

روزی شخصی به نام معلی از امام صادق علیه السلام درباره حقوق مؤمن بر مؤمن پرسید. امام فرمودند: هفت حق واجب دارد که هر کدام به تنهایی بر او واجب است و اگر مخالفت آن کند از زیر فرمان الهی خارج شده و اطاعت او را گردن نهاده است و خدا را در او بهره‌ای نیست. گوید: عرض کردم فدایت شوم! به من بفرمایید که آن حقوق چیست؟ فرمودند: من به تو مهربانم، می‌ترسم این حقوق را ضایع کنی و نگهداری نکنی. عرض کردم: توانایی به جز از خدا نیست. فرمودند: آسان‌ترین آن حقوق این است که آنچه برای خود دوست می‌داری برای او هم دوست بداری و آنچه برای خودت ناخوش داری برای او هم ناخوش بداری. حق دوم اینکه در رفع نیازمندی او قدم کوشش برداری و رضایت خواطرش را فراهم سازی و بر خلاف گفته اش کاری انجام ندهی.

۱. صدوق، الامالی، ص ۱۹۹.

حق سوم اینکه با جان و مال و پا و زبان خود او را یاری کنی.
حق چهارم اینکه چشم و راهنما و آئینه او باشی.
حق پنجم اینکه تو سیر نباشی و او گرسنه، تو جامه پوش نباشی و او برهنه،
تو سیراب نباشی او تشنه.

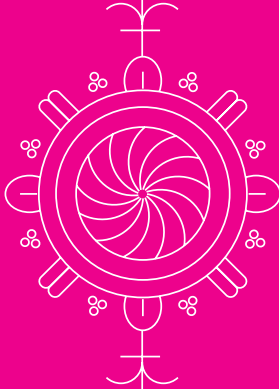
حق ششم اینکه اگر تو خدمت‌گزار داری و برادرت ندارد، واجب است
خدمت‌گزارت را بفرستی که جامه‌هایش را بشوید و غذایش را درست کند و
بسترش را مرتب نماید؛

و حق هفتم اینکه سوگندش را تصدیق کنی و دعوتش را بپذیری و در
بیماری‌اش از او عیادت کنی و بر جنازه‌اش حاضر شوی و چون بدانی حاجتی
دارد، در انجام آن سبقت‌گیری و او را مجبور نسازی که از تو بخواهد؛ بلکه
خودت پیشدستی کنی. چون با او چنین کنی، دوستی خود را به دوستی او و
دوستی او را به دوستی خدای عز و جل پیوند نموده‌ای.

این روایت شریف و صدها روایتی که در این مضمون از معصومین علیهم‌السلام وارد
شده است، همگی نشان‌دهنده اهمیت تحکیم روابط میان مؤمنین و نقش
آن در تثبیت ولایت خداوند در جامعه ایمانی است.

این شب‌ها و روزها از خداوند بخواهیم که ما را یاری دهد تا بیش از پیش
روابط خود را با دیگر مؤمنین محکم کنیم تا به ولایت الهی نائل آییم.





اشک کافی نیست!

جزء ۲۲

...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

أحزاب ۳۳

● پیوندهای ولایت



* وَمَنْ يَفْتَنْتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُوتَهَا أَجْرَهَا
 مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يَنْسَاءَ النَّبِيُّ لَسَّانَ
 كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ
 الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ
 وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ
 الزَّكَاةَ وَاطَّعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
 عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَادْكُرْنَ
 مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
 لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ
 وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ
 وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَّصِدِّقِينَ
 وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّامِينَ وَالصَّامَاتِ وَالْحَفِظِينَ وَالْحَفِظَاتِ
 فُرُوجَهُمْ وَالْحَفِظَاتِ وَالذُّكُرِينَ وَالذُّكُرَاتِ وَاللَّهُ كَثِيرًا
 أَعْلَمُ مَا تُكْتُمُونَ ﴿٣٥﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ﴾ خداوند اراده کرده است که
(فقط) شما اهل بیت را از هرگونه ناپاکی پاک کند. ﴿ وَيُطَهِّرَكُم تَطْهِيرًا ﴾ و به طور
کامل، از هر گناه و بدی پاک و پاکیزه کند. [این موضوع صرفاً دربارهٔ اهل بیت است
و این پاکان امت، برترین افراد برای ولایت بر امت و مدیریت آن به شمار می‌روند.]



آیه مورد بحث

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

[ای زنان پیامبر] و در خانه‌هایتان قرار و آرام گیرید، و [در میان نامحرمان و کوچک‌ها و بازار] مانند زنان دوران جاهلیت پیشین [که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می‌شدند] ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید. خداوند اراده کرده است که «فقط» شما اهل بیت را از هرگونه ناپاکی پاک کند و به‌طور کامل، از هر گناه و بدی پاک و پاکیزه کند. [این موضوع صرفاً دربارهٔ اهل بیت است و این پاکان امت، برترین افراد برای ولایت بر امت و مدیریت آن به‌شمار می‌روند]. (سوره احزاب، آیه ۳۳)

انگیزه‌سازی

محور حدیث شریف کساء، آیه شریفه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ است. این آیه شریفه در سوره مبارکه احزاب و در جایی که خدای متعال همسران نبی اکرم را توبیخ کرده، آمده است.

حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمایند: روزی پدرم بر من وارد شده، فرمودند: احساس ضعف می‌کنم. جامه‌ای برایم بیاور. آوردم و ایشان خود را پوشاندند؛ درحالی‌که صورتشان می‌درخشید. اندکی که گذشت، فرزندم حسن علیه السلام آمد و سؤال کرد: بوی خوشی به مشامم می‌رسد. گفتم: بله، بوی جدّ توست. او رفت و به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد و کنار ایشان زیر کساء قرار گرفت. سپس فرزندم حسین علیه السلام آمد و به همان ترتیب او نیز کنار جدّ خود قرار گرفت.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و ایشان نیز به زیر کساء رفتند. من نیز اجازه گرفته، کنار آن‌ها زیر کساء نشستم. آن‌گاه پیامبر دو طرف کساء را گرفته و به سمت آسمان اشاره کرده، فرمودند: «خدایا! این‌ها اهل بیت من هستند؛



گوشت و خون آن‌ها گوشت و خون من است و...)).

خداوند فرمود: «ای ملائکه من! هستی را نیا فریدم، مگر به خاطر محبت این پنج نفر)). جبرئیل پرسید: آن‌ها چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: «هُم فاطمةُ و أبوها و بعلُّها و بنوها»؛ فاطمه است و پدر فاطمه، فاطمه است و شوهر فاطمه، فاطمه است و پسران فاطمه)).

در این زمان، جبرئیل از خدا و رسول خدا اجازه گرفت و با افتخار وارد کساء شد و عرض کرد: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛ خدا اراده قطعی فرموده که شما اهل بیت از هرگونه آلودگی و نقصی به‌طور کامل پاک و مطهر باشید.

و فرمودند: هرکس این داستان را در محفلی بیان کند، خداوند رحمت و غفران خود را نازل می‌کند، و اگر اندوهگینی در آنجا باشد، اندوه او را برطرف می‌کند و حاجات او را برآورده می‌سازد.

اقناع اندیشه

با تأمل و تدبر در آیات قرآن کریم، متوجه این نکته می‌شویم که دو نوع ولایت در جامعه وجود دارد:

اول: محور اهل بیت علیهم‌السلام و نور؛

دوم: محور طاغوت و ظلمات.

هرکدام از این دو محور اولیایی دارند. اولیای طاغوت با اعمال ولایت خود می‌خواهند مردم را از نور به سمت ظلمات ببرند و دوباره جامعه جاهلی را برپا نمایند: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾؛^۱ و اولیای الهی با اعمال ولایت خود می‌خواهند مردم را از ظلمات جاهلیت به

۱. بقره، آیه ۲۵۷.



سمت نور هدایت کنند: ﴿اللَّهُ وَلىّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۱. شیطان که در رأس ولایت طواغیت است، برای اینکه جامعه را به سمت ظلمت کشانده و آن را تبدیل به یک جامعه جاهلی کند، کارهای مختلفی انجام می‌دهد. یکی از راهبردهای او، از بین بردن مناسبات اجتماعی میان افراد جامعه و شکل‌دهی آن بر اساس الگوی جاهلیت است. بر این اساس یکی از مهم‌ترین عرصه‌های تلاش ابلیس، مسئله زنان است.

تبّرج‌های جاهلی، طهارت و عفت جامعه را هدف می‌گیرد. جامعه‌ای که آلوده به بی‌عفتی و رجس شده باشد، جامعه ظلمانی می‌شود. این ظلمت تا جایی پیش می‌رود که: ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لَيْلٍ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾^۲ اعمالشان همچون تاریکی‌هایی است در دریایی مؤاج که همواره آن دریا را موجی می‌پوشاند و بر فراز آن موجی دیگر است، و بالای آن ابرهایی است که جلوی نورهای آسمانی را می‌گیرد. اینها تاریکی‌هایی است متراکم که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است، و کسی که در این دریاست، وقتی دست خود را بیرون می‌آورد، نزدیک است که آن را از شدت تاریکی نبیند. اعمال کافران نیز حجاب‌هایی متراکم است که مانع از تابیدن نور ایمان و معرفت بر دل‌هایشان می‌شود تا آنان را به راه نجات رهنمون گردد. آری، کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، هیچ نوری نخواهد داشت.^۳

اگر جامعه‌ای عقیف و نجیب شد، آن جامعه می‌تواند پذیرای ولایت اولیای الهی باشد؛ اولیایی که طبق آیه مورد بحث، هیچ‌گونه رجس و پلیدی ندارند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. در دو سوره مبارکه احزاب و نور، آیات مربوط به حجاب بانوان بیان شده

۱. همان.

۲. نور، آیه ۴.

۳. ترجمه صفوی.

است؛ با تدبیر در این آیات می‌توان ادعا نمود که بحث پوشش و عفت بانوان یکی از زیرساخت‌های مهم جامعه ولایی است. جامعه ولایی جامعه‌ای است که ارتباط‌ها در آن بر اساس شهوات و امیال نفسانی شکل نگرفته؛ بلکه بر اساس عفت و طهارت شکل گرفته است.

ازهم‌گسیختگی ارتباطات فطری یک جامعه، بهترین زمینه برای اعمال ولایت شیطان است. شیطان با دمیدن بر شهوات و تبدیل آن به سبک زندگی و ارزش بخشی کاذب به رفتارهای جاهلی، سعی دارد تا مناسبات اجتماعی مردم بر مدار شهوات و منافع مادی و دنیایی شکل بگیرد؛ شبیه آنچه امروز در جوامع غربی می‌بینیم. انسان‌های فردمحور بر اساس منافع فردی و شخصی با یکدیگر ارتباط می‌گیرند و بر اساس منافع فردی و شهوانی قانون وضع می‌کنند و سعی در عرفی‌سازی مناسبات جاهلی در جوامع بشری دارند.

پرورش احساس

پس از آنکه در جلسات پیشین مشخص شد که تنها خدای متعال حق ولایت بر بندگانش را دارد و او این ولایت را به پیامبران خویش تسری داده است، امروز می‌خواهیم بگوییم که این ولایت در حدّ پیامبران الهی نیز متوقف نشده و به امامان معصوم علیهم‌السلام نیز سرایت دارد. ائمه معصومین علیهم‌السلام کسانی هستند که به فرموده آیه کریمه تطهیر، هیچ رجس و پلیدی‌ای ندارند؛ هیچ هوای نفسی در وجود آنها نیست؛ هیچ منفعت شخصی در وجود نازنین آنها نیست و همین امر سبب شده تا ولایت الهی در وجود مقدس ایشان امتداد داشته باشد.

آنها مردم را برای منافع خودشان نمی‌خواهند، بلکه تنها دغدغه ایشان، رشد و تعالی جامعه بر اساس دستورات الهی جهت رساندن جامعه و آحاد مردم به سعادت ابدی است. در سوره مبارکه دخان بخشی از گفت‌وگوی حضرت موسی علیه‌السلام و فرعون ذکر شده است که می‌توانیم از آن در بحث خودمان استفاده کنیم.



فرعون به حضرت موسی می‌گوید: چرا جامعه بر محور تو بچرخد؟ چرا بر محور من نچرخد؟ چرا من ولی مردم نباشم؟ فرعونیان به موسی می‌گویند که تو بشری مثل ما هستی، چطور تو ولایت داری و ما نداریم؟! ﴿وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نُنْظَنُكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ﴾^۱.

حتی در سوره مبارکه غافر می‌خوانیم: فرعون مدعی است که سبک زندگی‌ای که من با محوریت خودم برای شما درست کردم، بهترین است^۲ و روش و سبک زندگی و اعمال ولایت موسی مفسدانه است! به همین دلیل بگذارید او را بکشم: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾^۳.

در سوره مبارکه دخان جواب این ادعاها و شبهه‌ها آمده است:

حضرت موسی در آنجا می‌فرماید: تو مردم را برای هوا و هوس خودت می‌خواهی. مردم ابزار قدرت‌طلبی تو هستند. آنها را بهانه می‌کنی تا به دنیای پست خودت برسی؛ درحالی‌که مردم امانت الهی هستند و تو حق نداری در این امانت خیانت کنی؛ بلکه باید امانت را به کسی که امین است و از طرف خداوند ولایت دارد، بسپاری و این تفاوت مهم من با توست: ﴿أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ﴾^۴.

تفاوت ولایت موسی و فرعون همین آیه مهم است. اینکه اولاً موسی رسول است و از جانب خدا به عنوان ولی جامعه انتخاب شده است؛ ثانیاً امین است و مردم را برای مطامع خودش یا فرزندان او یا قبیله و گروه و حزبش نمی‌خواهد. ولی در شیوه فرعون، مردم بازیچه‌ای برای مطامع طاغوت هستند؛ به همین دلیل آنها را غرق در فساد و شهوات می‌کند تا هر کس بر محور منافع شخصی خودش حرکت کند و نتواند با ولایت طولی خداوند پیوند بخورد.

۱. ﴿وَيَذَّهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَل﴾. طه، آیه ۶۳.

۲. شعراء، آیه ۱۸۶.

۳. دخان، آیه ۱۸.

۴. غافر، آیه ۲۶.



در آیه مورد بحث، خداوند می‌فرماید: تنها یک خانواده هستند که از هر رجس و پلیدی دورند و به معنای واقعی، رسول امین هستند و مردم را امانت الهی می‌دانند؛ و آن اهل بیت پیامبر ﷺ هستند؛ کسانی که هیچ‌گاه در طرح شیطان بازی نکردند؛ و گرنه حتی برخی از همسران پیامبر ﷺ در طرح شیطان بازی کردند و آنها نمی‌توانند محور اعمال ولایت الهی باشند.

پیامبر برای اینکه این محور مهم را به مردم معرفی نماید، از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا بگویند ولایت طولی خداوند از طریق ایشان اتفاق می‌افتد و آنها هستند که مردم را امانت الهی می‌دانند.

در جریان کساء به این آیات استشهاد کردند.

در جریان مباحله اهل بیت ﷺ را معرف کردند.

حتی در برخی از منابع اهل سنت آمده که پیامبر ﷺ تا ماه‌ها بعد از نزول این آیه، مردم را متوجه اهل بیت ﷺ می‌کردند؛ به این صورت که از ام سلمه نقل شده است:

پیامبر ﷺ در خانه خود بود که فاطمه علیها السلام حریره‌ای (نوعی غذا از مخلوط بادام و شیر) نزد آن حضرت آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همسر و دو فرزندان حسن و حسین را صدا کن. آنها آمدند و همه باهم غذا خوردند. بعد پیامبر صلی الله علیه و آله عیابی بر آنها افکند و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عَثْرَتِي فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»؛ خداوند اینها خاندان منند؛ پلیدی را از آنها دور کن، و از هر آلودگی پاکشان گردان.

در اینجا بود که آیه **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ...﴾** نازل شد. ام سلمه می‌گوید: گفتم: آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا! فرمود: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ»؛ تو بر خیر و نیکی هستی؛ اما در زمره این گروه نیستی.^۱

۱. طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۰. این حدیث به طرق دیگر نیز از ام سلمه به همین مضمون نقل شده است. رک: حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۰.

در روایات بسیاری وارد شده است که بعد از نزول آیه فوق، پیامبر ﷺ به مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه علیها السلام می‌گذشت، صدا می‌زد: «الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ! ﴿أَنَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُدْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا﴾؛ هنگام نماز است ای اهل بیت! خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند، و شما را پاک سازد.^۱

تمثیلی زیبا

انسان احتیاج دارد که همواره ولایت خویش را استمرار داده و ارتباطش را با ولی الهی حفظ کند و الا در گرداب فتنه‌ها غرق می‌شود. یک قالی باف و دار قالی‌اش را در نظر بگیرید؛ آنچه باعث می‌شود ثمره کار قالی باف یک اثر زیبا و ماندگار باشد، علاوه بر همه موارد مورد نیاز در بافت قالی، نقشه قالی است. این نقشه قالی است که مشخص می‌کند تار و پودها چگونه کنار هم و درهم گره بخورند تا قالی شکل بگیرد. تار و پودها بر اساس آنچه نقشه قالی نشان می‌دهد، به گونه‌ای به هم می‌پیوندند که به راحتی از هم جدا نمی‌شوند. اگر ارتباط تار و پودها با نقشه قطع شود، پیوستگی بین تار و پودها به وجود نمی‌آید. البته برای پیوند صحیح و محکم تار و پودهای فرش نمی‌شود به چند نقشه مختلف نگاه کرد. تمرکز و ارتباط مستمر با نقشه‌ای واحد لازم است. ولی‌الله مانند نقشه قالی است و آحاد جامعه مانند تار و پودهای آن. وقتی مردم جامعه بر اساس حکم ولی‌الله به هم پیوسته شوند و به هم گره بخورند، به این راحتی‌ها از هم جدا نمی‌شوند و در مسیر درست رسیدن به هدف مشخصشان حرکت می‌کنند.

پس ما نیاز مستمر به ارتباط با اولیای الهی داریم؛ ولی چگونه ارتباطی لازم است؟ آیا صرف ادعای محبت کفایت می‌کند؟ رهبر معظم انقلاب اسلامی در

۱. حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۴؛ ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۱.

کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» در این باره می‌فرمایند:

محبت اهل بیت را داشتن، واجب و فرض است. نام این بزرگواران را با عظمت بردن، بسیار جالب و لازم است. به نام اینها مجلس به پا کردن و از عزا و شادی آنها درس گرفتن، عزای آنها را گفتن، شادی آنها را گفتن، گریستن بر بزرگواری‌های آنها، بر شهامت‌های آنها، بر مظلومیت‌های آنها، همه اینها لازم است؛ اما همه اینها ولایت نیست؛ ولایت از این بالاتر است. آنی که در مجلس سیدالشهدا صلوات الله علیه می‌نشیند و اشک می‌ریزد، کار خوبی می‌کند که اشک می‌ریزد؛ اما کار بدی می‌کند که اشک ریختن را کافی می‌داند برای دارا بودن ولایت.^۱

همچنین ایشان در تبیین معنای ولایت ولی خدا می‌فرمایند:

ولایت در یک انسان، به معنای وابستگی فکری و عملی هرچه بیشتر و روزافزون‌تر با ولی است. ولی را پیدا کن؛ ولی خدا را بشناس؛ آن کسی که او ولی حقانی جامعه اسلامی است، او را مشخص کن؛ بعد از آنی که مشخص کردی، شخصاً از لحاظ فکر، از لحاظ عمل، از لحاظ روحیات، از لحاظ راه و رسم و روش، خودت را به او متصل کن، مرتبط کن، دنبالش راه بیفت، حرکت بکن. اگر تلاشی تو تلاشی او، جهاد تو جهاد او، دوستی تو دوستی او، دشمنی تو دشمنی او، جبهه بندی‌های تو جبهه بندی‌های او باشد، تو دارای ولایتی.^۲

آری؛ کسی که می‌خواهد ولایت داشته باشد، در مرحله اول باید ولی را بشناسد؛ در مرحله دوم با فکر و مبانی فکری ولی آشنا شده و هم‌فکر او گردد

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست و پنجم، دسترسی در:

<https://manviate.ir/the-heaven-of-velayat/>

۲. همان.



و در مرحله سوم سیره عملی ولی را بشناسد و با ولی هم عمل شود. این انسان ولایت طولی را پذیرفته است.

در پایان مباحث امروز، لازم است یادآور شویم که ولایت خدای متعال در عصر غیبت خود را در قالب ولایت فقیه جلوه می‌دهد. اینگونه نیست که چون معصومین علیهم‌السلام در دسترس ما نیستند، بهانه‌ای برای از بین بردن رشته ولایت الهی داشته باشیم. خدای متعال در هر عصری ولی در دسترس دارد تا انسان‌ها به گمراهی کشانده نشوند، و آن ولی در عصر غیبت فقیه جامع شرایط است. بر این اساس هر وظیفه‌ای در مقابل ولی معصوم متوجه انسان است، در مقابل ولی فقیه نیز وجود دارد. این دستوری است که قرآن کریم برای زندگی بهتر و رسیدن به سعادت به ما می‌دهد.

بتھا متفاوتند

جزء ۲۳

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىءَ آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

يس ۶۱-۶۰

● نفي ولايت شيطان



اِنَّ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمِ فِي شُغْلٍ فَكَّهُونَ ﴿٥٥﴾ هُمْ وَاَزْوَاجُهُمْ فِي
 ظِلِّلٍ عَلٰى الْاَرَائِكِ مُتَكِّوْنَ ﴿٥٦﴾ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُوْنَ
 ﴿٥٧﴾ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيْمٍ ﴿٥٨﴾ وَاَمَّا زُوا الْيَوْمِ الْيَوْمِ الْمُجْرِمُوْنَ
 ﴿٥٩﴾ اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَبْنَىٓءِ اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوْا الشَّيْطٰنَ اِنَّهٗ
 لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ﴿٦٠﴾ وَاِنْ اَعْبُدُوْنِيْ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيْمٌ ﴿٦١﴾
 وَلَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيْرًا اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ ﴿٦٢﴾ هٰذِهِ
 جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ ﴿٦٣﴾ اَصْلُوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ
 ﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰى اَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ
 بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلٰى اَعْيُنِهِمْ
 فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَآتٰى يُبْصِرُوْنَ ﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ
 عَلٰى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوْا مِضْيَا وَلَا يَرْجِعُوْنَ
 ﴿٦٧﴾ وَمَنْ نَعَمَّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِى الْخَلْقِ اَفَلَا يَعْقِلُوْنَ ﴿٦٨﴾
 وَمَا عَلَّمْنٰهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِيْ لَهُ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِيْنٌ
 ﴿٦٩﴾ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلٰى الْكٰفِرِيْنَ ﴿٧٠﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیَّ ءَادَمَ﴾ مگر ای فرزندان آدم، با شما عهد نبستم که ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ شیطان را نپرستید؟! ﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ زیرا او به وضوح دشمن شماست. [انسان عاقل که دشمن خود را نمی‌پرستد؛ چون به ضرر خود اوست. البته پرستش آشکار شیطان در بشر چندان دیده نمی‌شود؛ پس خداوند پیروی، تبعیت و اطاعت از شیطان را پرستش او دانسته است و می‌فرماید:] ﴿وَإِنْ أَعْبُدُونِي﴾ و [مگر عهد نبستم که به جای شیطان و دیگران، فقط بندهٔ من باشید [و فقط مرا اطاعت کنید؟!]] ﴿هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ این بندگی من، همان شاهراه اصلی و نزدیک‌ترین مسیر به هدایت است. [آنچه تهدید اصلی برای انسان به شمار می‌رود، این است که بندهٔ شیطان شود. یعنی شیطان از گلوگاهی وارد می‌شود تا معبود و رهبر فرد و جامعه شود و در عرض خدا، مردم را به عبادت و اطاعت خود فراخواند!]



آیه مورد بحث

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَيْتِي ۖ ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۖ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي ۖ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾﴾

مگر ای فرزندان آدم، با شما عهد نبستم که شیطان را نپرستید؟! زیرا او به وضوح دشمن شماست. [انسان عاقل که دشمن خود را نمی پرستد؛ چون به ضرر خود اوست. البته پرستش آشکار شیطان در بشر چندان دیده نمی شود؛ پس خداوند پیروی، تبعیت و اطاعت از شیطان را پرستش او دانسته است و می فرماید:] و [مگر عهد نبستم که به جای شیطان و دیگران، فقط بنده من باشید] [و فقط مرا اطاعت کنید؟!] این بندگی من، همان شاهراه اصلی و نزدیک ترین مسیر به هدایت است. [آنچه تهدید اصلی برای انسان به شمار می رود، این است که بنده شیطان شود. یعنی شیطان از گلوگاهی وارد می شود تا معبود و رهبر فرد و جامعه شود و در عرض خدا، مردم را به عبادت و اطاعت خود فراخواند!] [سوره یس، آیه ۶۰ و ۶۱]



انگیزه سازی

خداوند متعال در آیه ۱۶ سوره مبارکه حشر، کسانی را مانند شیطان می داند و می فرماید:

﴿كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ
اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾؛ [داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت: کافر شو. هنگامی که کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، من از خدا که پروردگار جهانیان است، می ترسم.^۱ جمعی از مفسران و محدثان در ذیل این آیه، داستان «برصیصا»ی عابد را ذکر کرده اند:

۱. ترجمه انصاریان.

در میان بنی اسرائیل عابد و راهبی به نام «برصیصا» می‌زیست. سال‌های بسیاری مشغول عبادت بود و آنچنان در پیشگاه خدا دارای مقام و منزلت شد که مردم بیماران خود را نزد او می‌آوردند و با دعای او شفا می‌یافتند. روزی زن جوانی را برادرانش نزد برصیصا آوردند و بنا شد مدتی در آنجا بماند تا شفا یابد. شیطان وسوسه‌گر در آنجا ظاهر شد و آن قدر آن زن را در نظر آن عابد زینت داد که او فریفته شد و به دام افتاد. پس از مدتی آن زن باردار شد. برصیصا دید که نزدیک است آبرویش برود. باز فریب شیطان را خورد و آن زن را کشت و جنازه‌اش را در گوشه‌ای از بیابان دفن کرد.

شیطان این موضوع را فاش کرد و برادران زن جوان از این حادثه رنج‌آور مطلع شدند و رسوایی عابد در تمام شهر پیچید و به گوش حاکم رسید. پس از آنکه وقوع جنایت برای آن‌ها ثابت شد، حاکم آن زمان، حکم اعدام برصیصا را صادر کرد. مأموران عابد را به پای چوبه دار آوردند. در این هنگام شیطان در نزد عابد مجسم شد و گفت: این من بودم که تو را تا اینجا کشاندم؛ اکنون نیز می‌توانم موجب نجات تو شوم. عابد گفت: چه کنم تا نجات یابم؟ شیطان گفت: هرگاه یک سجده بر من کنی، کافی است. عابد گفت: من که در اینجا نمی‌توانم سجده کنم. شیطان گفت: با اشاره سجده کن. او هم با اشاره، شیطان را سجده کرد و همان دم دار را کشیدند و برصیصا در حال کفر از دنیا رفت.^۱

خلاصه جلسات گذشته

در جلسات گذشته، خدمت دوستان عزیزم عرض کردم که ولایت در معنای اولیه قرآنی به معنای اتصال و هم‌بستگی و هم‌جبهه‌گی آحاد ملت است که برای رسیدن به یک هدف واحد که همانا به دوش کشیدن بار رسالت است، تلاش

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۶۵، قرطبی، تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۵۱۸، در تفسیر روح البیان این ماجرا به گونه‌ای مشروح‌تر آمده است (ج ۹، ص ۴۴۶).



می‌کنند. برای اینکه چنین هم‌بستگی و پیوستگی بین آحاد ملت ایجاد شود، نیاز به یک نخ تسبیح و محور داریم تا بتوانند گرد آن جمع شوند و پراکنده نگردند. آن نقطه اتصال و آن محوریت همگانی و آن نخ تسبیح، خود خداست. فقط پذیرش ولایت الله می‌تواند مردم جامعه را حول یک محور جمع کند. حضرات اهل بیت علیهم‌السلام و اولیای الهی از آنجا که مظهر و تجلی ولایت الله بر روی زمین هستند، ولقّی شمرده می‌شوند. اتصال همیشگی و مستمر به اولیای الهی و عدم گسستگی و انفصال از آنها هم‌بستگی و هم‌جبهه‌گی و اتصال مردم جامعه را بیشتر می‌کند.

این‌ها بحث‌های روزهای گذشته بود. وقتی بحث از ولایت به اینجا می‌رسد، این نکته قابل تأمل است که اگر در همه جهات و ابعاد، در همه زمان‌ها و مکان‌های زندگی‌ات متصل به ولایت الله و ولی خدا نباشی و از او فاصله بگیری، حتی اگر عارف شهیر شهر هم باشی، حتی اگر برصیصای عابد باشی، از ولایت الله به ولایت طاغوت منتقل می‌شوی و شیطان عاقبتت را تغییر می‌دهد.

اساساً هر کس خود را زیر سایه ولایت الله قرار ندهد، اتصال همیشگی و ناگسستگی با ولی خدا پیدا نکند، قطعاً و مسلماً زیر سایه ولایت طاغوت است؛ گرفتار طاغوت می‌شود و از صراط مستقیم دور می‌گردد.

اعداد را در نظر بگیرید. اعداد یا زوجند یا فرد. در دایره اعداد، هیچ عددی پیدا نمی‌شود که نه زوج باشد، نه فرد. هر عددی بالاخره خود را در دسته زوجیت یا فردیت اعداد قرار داده است. انسان‌ها نیز این‌گونه‌اند؛ یا از آن دسته‌اند که ولایت الله را پذیرفته‌اند یا از آن دسته‌اند که ولایت طاغوت‌ها را قبول کرده‌اند. دسته سومی وجود ندارد.

فرض کنید با دوستانتان به یک زمین چمن فوتبال رفته‌اید تا ساعاتی با هم بازی کنید. زمین فوتبال دو طرف دارد. اینکه من و شما کدام تیم را انتخاب

می‌کنیم، مشخص می‌کند که باید در کدام سمت بایستیم و به کدام سمت حمله کنیم. معنا ندارد که در آن واحد جزء هر دو تیم باشیم. ولایت مداری انسان با توجه به همه بحث‌هایی که در این چند شب با هم مباحثه کردیم، همین‌گونه است.

ولایت دو طرف دارد: ولایت الله و ولایت طاغوت‌ها. کدام را انتخاب می‌کنیم؟ اگر ولایت الله نباشد، قطعاً طاغوت هست. هرکس از ولایت خدا خارج شود، ناگزیر در ولایت طاغوت و شیطان وارد می‌شود. بر این اساس قرآن کریم هر ولایتی غیر از ولایت خدا را به عنوان ولایت طاغوت معرفی کرده است.^۱ ولایت شیطان، یکی از مصادیق ولایت طاغوت است. لذا خداوند در آیات مورد بحث امروز در سوره مبارکه یس آیات ۶۰ و ۶۱ می‌فرماید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیَّءَ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾

ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را پرستید که او بی‌تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾

و اینکه مرا پرستید که این راهی است مستقیم.

صراط مستقیم، تمسک به ولایت الله است؛ صراط مستقیم، دوری از ولایت طاغوت‌هاست: ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ است.

اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ یعنی ولایت طاغوت‌ها را نپذیر؛ خود را در سلطنت شیطان قرار مده.

طاغوت چیست؟

اکنون سؤال این است: طاغوت چیست که خارج شدن از ولایت الله ما را تحت ولایت او قرار می‌دهد؟

۱. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...﴾. (بقره، آیه ۲۵۷)



مقام معظم رهبری علیه السلام در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» به این سؤال این‌گونه پاسخ می‌دهند:

هر چیزی که انسان را از فرمان خدا کناری ببرد، خارج بکند، موجب شود انسان در مقابل خدا عصیان بورزد، او طاغوت است. پس طاغوت، اسم خاص نیست که بعضی خیال می‌کنند که طاغوت اسم برای یک بتی است. بله، اسم بُت است، اما آن بت، بت معینی نیست. گاهی آن بت، تو خودت هستی؛ گاهی آن بت، پول توست؛ گاهی آن بت، زندگی راحت طلبانه معمولی توست؛ گاهی آن بت، آن مراد توست؛ گاهی آن بت، آن کسی است که تو دستت را توی دست او گذاشتی و چشمت را بستت و سرت را پایین انداختی تا هر جا که تو را می‌برد، ببرد... بنابراین هر کسی که از تحت ولایت خدایی خارج شد، ناگزیر در ولایت طاغوتی و شیطانی وارد شده است. شیطان و طاغوت با هم چه کاره‌اند؟ آیا نسبتی دارند با هم؟ بله، از نسبت بالاتر دارند. شیطان، همان طاغوت است؛ طاغوت، همان شیطان است.^۱

خوب به تعبیر دقت کنید. برای بعضی ثروتشان، برای بعضی شهوتشان، برای بعضی ریاستشان، برای بعضی رفاقتشان، برای بعضی عبادتشان، طاغوتشان است؛ شیطانشان است. گمان می‌کنند تحت ولایت الله هستند، اما این‌گونه نیست.

پرورش احساس

تردیدی نیست که یکی از وکلا و اصحاب برجسته امام عسکری علیه السلام و مورد اعتماد و توجه آن حضرت و شیعیانش، ابوطاهر محمد بن علی بن بلال معروف به

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست‌وهفتم، دسترسی در:

«بلالی») است. جایگاه والای او نزد امام عسکری علیه السلام، از تأمل در توقیع مفضل آن حضرت خطاب به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری قابل استفاده است. در بخشی از این توقیع آمده است:

«يَا إِسْحَاقُ أَقْرَأُ كِتَابَنَا عَلَى الْبِلَالِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ! فَإِنَّهُ الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ الْعَارِفُ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِ». ^۱ این تعبیر به خوبی حکایت از اعتماد امام علیه السلام به وی دارد. از تعبیر «الثَّقَةُ الْمَأْمُونُ الْعَارِفُ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِ» درباره بلالی، معرفت و آگاهی وی نسبت به تکالیف الهی و نیز امانت دینی وی قابل استفاده است. بنابر روایت کلینی، شیخ صدوق و شیخ مفید علیهما السلام، دو سال پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام، آن حضرت در توقیعی، ابوطاهر بلالی را از وجود جانشین خود آگاه ساختند. سه روز پیش از وفات نیز در توقیعی دیگر، این امر را مورد تأکید قرار دادند و در ادامه فرمودند: «پس لعنت خدا بر آنکه منکر حقوق اولیاء الله شود و مردم را علیه آنان تحریک کند».

بنابر نقل شیخ طوسی، محمد بن علی بن بلال در زمره چهل تن از سران شیعه بود که در مجلس معرفی حضرت مهدی علیه السلام توسط امام عسکری علیه السلام حضور داشتند. ^۲

همین فرد با چنین جایگاهی وقتی در عصر غیبت صغرای امام زمان علیه السلام پول‌های زیادی به‌عنوان وجوهات شرعی، خمس و سهم امام و... از طرف شیعیان به وکلای امام داده می‌شد و آن‌ها هم این اموال را به نایبان امام می‌دادند تا در راه‌هایی که امام زمان علیه السلام صلاح می‌دانند، مصرف کنند، با خودش فکر کرد چرا باید این همه پول را تحویل بدهد؟ اصلا کی گفته شخصی مثل «محمد بن عثمان» نایب دوم امام زمان علیه السلام است؟ خود او هم بالاخره بین مردم اجر و قرب و برویایی دارد؛ مگر این همه وجوهات، کم پولی است؟

۱. کشی، رجال، ص ۵۷۹.

۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۲۴۶.



می‌تواند بار خود و هفت پشتش را ببندد و یک عده را هم دور خودش جمع کند. برای همین ادعا کرد که نایب امام زمان علیه السلام است و مال و اموالی را که به امانت در دستش بود، به محمدبن عثمان نداد و گفت که از طرف امام زمان علیه السلام در گرفتن این اموال وکالت دارد.

کار به جایی رسید که محمدبن عثمان او را برای ملاقات با امام زمان علیه السلام به مکانی برد و امام به او دستور داد تا اموالی که در دستش بود، به محمدبن عثمان بدهد؛ اما بلالی آن قدر لذت داشتن این اموال زیر زبانش مزه کرده بود که باز هم با دستور امام این کار را نکرد! بلالی آن قدر به این کار ادامه داد تا امام زمان علیه السلام در نامه‌ای او را لعنت کرد.^۱

اهمیت بحث ما در همین است که گاهی پول برای برخی حتی اگر جایگاه ویژه‌ای نزد امام معصوم علیه السلام داشته باشند، بت می‌شود؛ طاغوت می‌شود؛ شیطان می‌شود.

اینجا باید دوباره آیه مورد بحث امشب را بخوانیم و قرآن را زندگی کنیم:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا آدَمُ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾؛ ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را نپرستید که او بی‌تردید دشمن آشکاری برای شماست؟

﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛ و اینکه مرا بپرستید که این راهی است مستقیم.

رفتارسازی

در شرایط امروز زندگی ما برای خیلی‌ها نه ثروتشان بت آنهاست، نه قدرتشان، نه شهرتشان، نه شهوتشان. برای کسی که می‌خواهد قرآن را زندگی کند،

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.

شاید هیچ‌کدام از این‌ها او را از ولایت الله خارج نکند تا در ولایت طاغوت‌ها و شیاطین قرار گیرد.

شاید بگویید این‌ها اصلاً به ما نمی‌خورد. ما نه ثروت داریم، نه قدرت داریم، نه شهرت داریم که بخواهد ما را از تحت ولایت الهی خارج کند و در زیر سایه ولایت طاغوت‌ها و شیاطین قرار دهد.

درست است عزیز من! اما شیطان برای هر کسی به اندازه خود او قدم برمی‌دارد. خیلی وقت‌ها آنچه ما گمانش را نمی‌کنیم، وسیله شیطان برای خارج کردن ما از ولایت ولی خداست.

برای خیلی از ما همین تلفن همراهی که الان در دستمان است و وسیله روزمره زندگی ماست، وسیله خارج کردنمان از ولایت الله است.

تلفن همراهمان، صفحاتمان در فضای مجازی، و... ابزارهایی که هر روز ساعت‌ها برای آنها وقت می‌گذاریم و بدون اینکه متوجه باشیم، از ولایت الهی خارج می‌شویم.

آنجا که سلبریتی‌ها و انسان‌های به‌ظاهر مشهور و به‌ظاهر مقبول دارند ما را عوض می‌کنند.

آنجا که ما به رسانه‌های تحت مدیریت صهیونیسم اعتماد می‌کنیم و خبرهای آنها را برای یکدیگر می‌فرستیم و نقل می‌کنیم، از ولایت الهی خارج شده‌ایم؛ درحالی‌که خداوند در قرآن خودش فرموده است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهودیان و مسیحیان را دوستان خود مگیرید؛ زیرا آنان با وجود این‌که باهم اختلاف دارند، در برابر شما با یکدیگر همدل‌اند؛ و هرکس از شما

۱. مانده، آیه ۵۱.



آنان را به دوستی گیرد، قطعاً در زمره آنان به شمار می‌آید و از ستمکاران است، و خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند.^۱

ده‌ها آیه دیگر شبیه به این آیه در آیات قرآن داریم که به دشمنان و رسانه‌های آنها اعتماد نکنید.^۲ برای اینکه ناخودآگاه سبک زندگی، اعتقادات، افکار، نوع پوشش، دغدغه‌های مذهبی و ملی، روابط خانوادگی و احترام به پدر و مادر ما از آنچه تحت ولایت الله و ولایت ولی الله آموخته بودیم، تغییر می‌کند. مثلاً دارند به ما و فرزندان ما یاد می‌دهند که برای جمع کردن فالوور (دنبال‌کننده در فضای مجازی) بیشتر حتی اگر شده به پدرت بی ادبی کن؛ مادرت را بترسان؛ بدن‌نمایی کن؛ ادبیاتی که استفاده می‌کنی را تغییر بده؛ مردم‌آزاری کن و اسمش را بگذار دوربین مخفی!

آیا این‌ها مصداق خارج شدن از ولایت الله و قرار گرفتن در زیر ولایت طاغوت

نیست؟



۱. ترجمه صفوی.

۲. مثل: آل عمران، آیه ۲۸؛ مائده، آیه ۶۴؛ ممتحنه، آیه ۱؛ آل عمران، آیه ۱۱۸؛ مجادله، آیه ۱۴؛ هود، آیه ۱۱۳؛ نساء، آیه ۱۴۴؛ انفال، آیه ۷۳؛ توبه، آیه ۲۳؛ نساء، آیه ۱۴۰؛ ممتحنه، آیه ۹؛ مائده، آیه ۸۱؛ مائده، آیه ۸۲.

مهاجرت برای رقم زدن شرایط بهتر

جزء ۲۴

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ

فصلت ۳۰

● استقامت با هجرت



إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
 الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي
 كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا نَشْتَهُى أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا
 مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ﴿٣٢﴾ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا
 مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ
 ﴿٣٣﴾ وَلَا تَسْتَوِى الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
 فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَمَا يُلْقِيهَا
 إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾ وَإِنَّمَا
 يَنزَعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
 ﴿٣٦﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا
 لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ
 إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾ فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ
 رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ ﴿٣٨﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ کسانی که گفتند پروردگار ما الله است [و فهمیدند همهٔ امورشان «فقط» به دست خدا باید مدیریت بشود] و سپس بر این حرف و عملشان استقامت کردند [و با وجود سختی‌های فراوان این مسیر، آن را رها نکردند]، ﴿تَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَكَةَ﴾ قطعاً ملائکه به صورت پیوسته و مداوم بر آن‌ها نازل می‌شوند ﴿أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾ [تا به قلب آن‌ها الهام کنند که] از آینده نترسید و برای گذشته ناراحت نباشید! ﴿وَأَبشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ و این مژده بر شما باد که سرانجام به بهشت خواهید رفت؛ همان بهشتی که به آن وعده داده می‌شدید. [این سرانجام را از یاد نبرید تا بتوانید پایمردی کنید].



آیه مورد بحث

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾

کسانی که گفتند پروردگار ما الله است [و فهمیدند همه امورشان «فقط» به دست خدا باید مدیریت بشود] و سپس بر این حرف و عملشان استقامت کردند [و با وجود سختی‌های فراوان این مسیر، آن را رها نکردند،] قطعاً ملائکه بصورت پیوسته و مداوم بر آنها نازل می‌شوند [تا به قلب آنها الهام کنند که] از آینده نترسید و برای گذشته ناراحت نباشید! و این مژده بر شما باد که سرانجام به بهشت خواهید رفت؛ همان بهشتی که به آن وعده داده می‌شدید. [این سرانجام را از یاد نبرید تا بتوانید پایمردی کنید.]. (سوره فصلت، آیه ۳۰)

انگیزه‌سازی

شروع هجرت بزرگ اسلام

در لیلۃ‌المبیت، شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام خود را فدایی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد و آماده جان‌فشانی بود، ابوذر مأموریتی دیگر داشت. در برخی از منابع اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمودند: «مرا از این خانه بیرون ببر!».

ابوذر اطاعت کرد و به این ترتیب پیامبر در میان روپوشی (کیسه‌ای) قرار گرفتند و ابوذر کیسه را به پشت خود گرفت و از خانه بیرون آمد. مزدوران قریش که خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را زیر نظر داشتند، وقتی ابوذر را دیدند، گفتند: آن کیسه چیست که بر پشت حمل می‌کنی؟ ابوذر با خود گفت: هر چه بگویم، ممکن است آنها تحقیق کنند، و از طرفی می‌دانست که «التَّجَاؤُ فِي الصِّدْقِ، كَمَا أَنَّ الْهَلَكَ فِي الْكِذْبِ»؛ نجات انسان در صداقت، و هلاکت در دروغ است.



گرچه در این امر خطیر، دروغ مصلحت‌آمیز اشکال نداشت، لکن ابوذر راستش را گفت و جواب داد: در این کیسه، پیامبر خدا ﷺ است! آنها با خود گفتند: ابوذر در این موقعیت حساس، ما را مسخره می‌کند. غیرممکن است او جای پیامبر را به ما نشان دهد. لذا از او دست کشیدند. ابوذر آن حضرت را در بیرون مکه بر زمین گذاشت. رسول خدا ﷺ فرمود: ای ابوذر! چگونه چطور شد در این موقعیت پرخطر راستش را گفتی؟! ابوذر گفت: هرچه بر خود فشار آوردم که دروغی بگویم، دیدم دروغی بلد نیستم! این است که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «مَا أَظَلَّتِ الْحَضْرَاءُ، وَلَا أَقَلَّتِ الْعِبْرَاءُ عَلَى رَجُلٍ أَصْدَقَ لَهُجَةً مِنْ أَبِي ذَرٍّ!»؛ آسمان بر سر کسی سایه نیفکند و زمین کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد در برنگرفت.

پیامبر ﷺ همان شب به مدینه هجرت کرد و شروع بزرگ‌ترین هجرت تاریخ اسلام رقم خورد.



اقناع اندیشه

شاید برسید: بیان جریان هجرت پیامبر ﷺ در لیلۃ‌المبیت از مکه به مدینه چه ارتباطی به مباحث جلسات گذشته ما در بحث ولایت دارد؟

بگذارید من چند سؤال از شما عزیزان بپرسم:

به نظر شما علت هجرت پیامبر چه بود؟

ترس از دست دادن جان؟!

ترس از دست دادن مال؟!

ترس از به خطر افتادن جایگاه اجتماعی؟!

ترس از به خطر افتادن جان اطرافیان؟

پیامبر خدا ﷺ ترسیده بود که هجرت کرد؟

نه برادران و خواهران ایمانی من! نه؛ این مسائل در راه پروردگار عالم برای رسول الله ﷺ حل شده بود. پیامبر اعظم غصه این‌ها را نمی‌خورد. او منتظر بود که همه اینها را در راه یگانه خدای عالم فدا کند.

علت مهاجرت پیامبر از یک شهر به شهر دیگر، یک وجه اشتراک با علت مهاجرت بعضی از افراد جامعه از کشوری به کشور دیگر دارد. البته وجه افتراق هم دارد که به آن می‌رسیم.

وقتی صحبت از مهاجرت می‌شود و از کسانی که از کشور ما به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند، سؤال کنیم به چه علتی کشورت را رها می‌کنی و برای زندگی به کشور غریب می‌روی؟ پاسخ اغلب آن‌ها این جمله است: آنجا شرایط زندگی بهتر است.

اینکه زندگی در کشورهای اروپایی و آمریکایی و اقیانوسیه واقعا شرایط بهتری دارد یا فقط صدای دُهل از دور خوش است، بحث مهمی است که فعلا محل بحث ما نیست. نکته قابل تأمل بحث ما این است که اتفاقا علت هجرت پیامبر از مکه به مدینه، با این هموطنان عزیز ما مشترک است.

پیامبر هم مهاجرت کرد؛ مهاجرت برای رقم زدن شرایط بهتر؛ اما شرایط بهتر برای پیامبر ﷺ صرفاً شرایط راحت‌تر از نظر مادی نیست. این وجه افتراق بین هجرت پیامبر و برخی از مهاجرت‌های امروزی است.

ما مهاجرت می‌کنیم که راحت‌تر زندگی کنیم؛ اما ایشان مهاجرت نکرد که راحت‌تر زندگی کند. چه بسا زندگی در مدینه سخت‌تر از زندگی در مکه هم بود؛ نه خانه و کاشانه‌ای، نه قوم و خویشی، نه دوست و آشنایی، نه دولت و حکومتی که بخواهد رفاهش را تأمین کند. پیامبر ﷺ از ولایت طاغوت‌ها و شیطان‌ها به سمت تحقق ولایت الله مهاجرت کرد؛ حتی اگر شرایط سخت‌تر باشد. هجرت یکی از شئون ولایت است.

خلاصه بحث

در جلسات گذشته بعد از مباحث مربوط به ایمان، توحید و نبوت، در مسئله ولایت باهم مباحثه کردیم و به این نتیجه رسیدیم که ولایت در معنای اولیه قرآنی به معنای اتصال و هم‌بستگی و هم‌جبهگی آحاد ملت است که برای رسیدن به هدفی واحد که همانا به دوش کشیدن بار رسالت است، تلاش می‌کنند. برای به دست آوردن ولایت به این معنا نیاز به یک نخ تسبیح و محور داریم تا ملت گرد آن جمع شده و پراکنده نشوند. آن نقطه اتصال، آن محوریت همگانی و آن نخ تسبیح، خود خداست. فقط پذیرش ولایت الله می‌تواند مردم جامعه را حول یک محور جمع کند.

حضرات اهل بیت علیهم‌السلام و اولیای الهی، از آنجا که مظهر و تجلی ولایت الله بر روی زمینند، ولق شمرده می‌شوند. اتصال همیشگی و مستمر به اولیای الهی و گسسته و منفصل نبودن از آنها، هم‌بستگی و هم‌جبهگی و اتصال مردم جامعه را بیشتر می‌کند.

در جلسه گذشته از کلام الله مجید آموختیم که بر مبنای ولایتی که مد نظر قرآن است، اگر کسی زیر پرچم ولایت الله و ولایت اولیاء الله نباشد، اگر اتصال همیشگی با این محور نداشته باشد، قطعاً ولایت طاغوت‌ها و شیطان‌ها را دارد. مسئله مورد بحث امروز این است که اگر شرایط زندگی فردی و اجتماعی ما به‌گونه‌ای پیش رفت که در دایره ولایت الله قرار نگرفتیم، چه کنیم؟

پاسخ این است: اگر لازم باشد هر انسانی در ولایت خدا و ولی خدا زندگی کند - که این را اصل ولایت در قرآن به ما آموخت - باید بپذیریم که اگر در جایی وجود ما و هستی ما تحت فرمان ولایت الهی نبود، بلکه تحت فرمان ولایت طاغوتی و شیطانی بود، تعهد الهی ما این است که ما خودمان را از قید و بند ولایت طاغوت‌ها کنیم و نجات بدهیم و زیر سایه ولایت الله برویم. خارج



شدن از آن ولایت طاغوت‌ها و وارد شدن به ولایت الله، نامش «هجرت» است.^۱ اینکه خداوند در آیه تلاوت شده اول جلسه می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ به این معناست: آن‌ها که به الله جل جلاله معتقدند و خود را تحت ولایت او و اولیائش قرار می‌دهند، باید در این راه استقامت کنند؛ حتی اگر سختی هجرت را به جان بخرند. وارد شدن به ولایت الله، استقامت لازم دارد؛ اگر چنین کنند محل نزول ملائکه می‌شوند و به آن‌ها بشارت بهشت داده می‌شود: ﴿تَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَكِ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾. ﴿ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ در زندگی، آنکه خود را در دایره ولایت الله قرار می‌دهد و از ولایت طاغوت‌ها و شیطان‌ها خارج می‌شود، مهم است؛ عامل برکت است؛ عامل عنایت پروردگار است. پیامبر ﷺ عامل به ﴿ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ است؛ لذا مهاجرت می‌کند.

مهاجرت برای خارج شدن از ولایت طاغوت‌ها و وارد شدن به ولایت الله، رسیدن به شرایط بهتر است، اما لزوماً رسیدن به شرایط راحت‌تر نیست؛ این یعنی استقامت.

علت هجرت از طاغوت

حال سؤال این است که چرا باید از ولایت طاغوت گریخت؟ خب همان‌جا می‌مانیم و به زندگی الهی تحت ولایت الله ادامه می‌دهیم؛ یعنی نمی‌شود در ولایت طاغوت بود و مسلمان ماند؟! مثالی بزنم تا بحث روشن بشود:

یک ماشین را فرض کنید که در یک جاده کوهستانی پر پیچ و خم با سرعت

۱. مضمون بیانات مقام معظم رهبری ﷺ در کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست‌وهشتم، دسترسی در:

زیاد و بدون توقف در حرکت است و می‌دانیم انتهای این جاده، دره عمیقی است که هرکس مسافر این ماشین باشد، اگر سریع‌تر پیاده نشود، در نهایت قطعاً سقوط می‌کند و هلاک می‌شود. در چنین شرایطی مسافر این ماشین حتی اگر عارف بالله هم باشد و زیر پرچم ولی الله، باید سریع‌تر از ماشین پیاده شود؛ حتی در حال حرکت و به هر شکل که شده، باید خود را از ماشین خارج کند؛ وگرنه نابود می‌شود.

قرار گرفتن در ولایت طاغوت‌ها و شیطان‌ها مثل سوار شدن در چنین ماشینی است که نهایتش تباهی و نابودی است. در ولایت شیطان حتی اگر عارف بالله باشی، در نهایت نابود می‌شوی. باید هرطور که شده، خودت را از دایره ولایت طاغوتی او خارج کنی.

در ولایت طاغوت‌ها هر قدر هم اهل دقت باشی، باز زیر سلطه او هستی و بدون اینکه خودت بخواهی، به سمت نابودی پیش می‌روی.

پرورش احساس

صفوان جمال و محبت طاغوت

صفوان که از یاران امام کاظم علیه السلام است، شتران بسیاری داشت که از کرایه دادن آنها، معیشت و زندگی خود را می‌گذراند و به همین دلیل به او «جمال» می‌گفتند. روزی خدمت حضرت امام کاظم علیه السلام رسید. آن حضرت به او فرمود: همه چیز تو خوب و نیکوست، جز یک چیز! پرسید: فدایت شوم! آن چیست؟ امام فرمودند: اینکه شتران خود را به این مرد (یعنی هارون خلیفه وقت) کرایه می‌دهی. صفوان گفت: من از روی حرص و سیری و لهو چنین کاری نمی‌کنم؛ چون او به راه حج می‌رود، شتران خود را به او کرایه می‌دهم. خودم هم خدمت او را نمی‌کنم و همراهش نمی‌روم؛ بلکه غلام خود را همراه او می‌فرستم. امام فرمودند: آیا از او کرایه طلب داری؟ گفت آری. امام فرمود: آیا دوست داری که او



باقی باشد تا کرایه تو به تو برسد؟ صفوان گفت: آری. حضرت فرمودند: «کسی که دوست داشته باشد بقای آنها (طاغوت) را، از آنان خواهد بود و هر کس از آنان (دشمنان خدا) باشد، جایگاهش جهنم خواهد بود».

صفوان جمّال بعد از این گفت و گو با امام کاظم علیه السلام، با یک تصمیم ناگهانی تمام شتران خود را فروخت.^۱

وقتی انسان در ولایت طاغوت باشد، ناخواسته سوار ماشین طاغوت شده و به هلاکت نزدیک است. اگر امام کاظم علیه السلام این نکته را به صفوان جمّال تذکر نمی داد، او ناخواسته در محبت طاغوت، به همان مقدار کم که او امید داشت که طاغوت سالم برگردد و کرایه او را بدهد، می ماند، و این یعنی جهنم.

رفتارسازی

بزرگواران! هجرت یکی از پایه های ولایت است و مصدایق بسیاری در زندگی امروز دارد. اگر در محیط شغلی بدی هستی، با امکاناتی که انقلاب اسلامی برای ما آورده، محیطت را تغییر بده! درحالی که شاید برخی چنین نسخه ای بدهند که شغلت را عوض کن، تغییر شغل برای دورانی است که ما ضعیفیم و امکاناتی نداریم؛ ولی وقتی امکانات هست، در اینجا باید جهاد کرد تا شرایط هجرت را در محیط پدید بیاوریم.

نمونه ای از این هجرت را شما در برخی از برنامه های صدا و سیما می بینید؛ مثل شکل گرفتن برنامه «حسینیه معلّی» یا برنامه «محفل». اینها نمونه هایی از تغییر محیط یک برنامه است. یعنی به جای اینکه ما صدا و سیما را ترک کنیم و از صدا و سیما هجرت کنیم و آن را به برخی از برنامه های منفعل بدهیم، در آنجا حضور پیدا می کنیم و به جای برخورد انفعالی، فعال و خلاق عمل می کنیم و می بینیم که می شود ماهیت برخی از برنامه هایی که در مدل غربی شکل

۱. رجال الکشی، ج ۲، ص ۷۴۰، ح ۸۲۸.

گرفته، در اینجا تغییر کند. این می‌شود یک نوع هجرت.

اگر ما با این نگاه به مسجد محل، به اداره‌ای که در آن کار می‌کنیم و... نگاه کنیم، چه اتفاق مهمی می‌افتد؟ یعنی به جای هجرت فردی و منفعل، زمینه هجرت از محیط را فراهم می‌کنیم و از فرهنگ‌های جاهلی، به فرهنگ‌های اسلامی و نورانی می‌رسیم.

هجرت از محیط‌ها برای وقتی است که قدرت در دست جبهه حق نیست؛ مانند هجرتی که پیامبر ﷺ از مکه به مدینه داشتند؛ ولی این یک هجرت فردی بود و فرهنگ هجرت در مدینه، در ابعاد حکمرانی و تمدنی ادامه داشته است. امروزه هم فرهنگ‌های بسیاری در جامعه ما حاکم است که باید از آن هجرت کنیم؛ مثل اسراف یا زندگی تجملاتی و... رهبر معظم انقلاب ﷺ در این مورد می‌فرمایند:

ولایت طاغوت و شیطان در نظام جاهلی و طاغوتی، مؤمن را با هزاران پیوند و رابطه، به قدرت طاغوت وابسته می‌سازد و او را با تور نامرئی نظام جاهلی محاصره کرده، آزادی را از او سلب نموده، بی‌اختیار به سوی سرانجامی که در انتظار آن نظام است، می‌کشاند و از به کار رفتن نیروی او در راه خدا و در مسیری که آئین و برنامه و خط مشی اسلامی مقرر نموده بازمی‌دارد.

این واقعیت تخلف‌ناپذیر، مسئله هجرت را مطرح می‌سازد. هجرت یعنی گریختن از قید و بندهای نظام جاهلی و رساندن خویش به محیط آزاد اسلامی. از آنجا که همه عوامل و انگیزه‌ها آدمی را به هدف خداپسند نزدیک می‌سازد، آنجا که جریان طبیعی جامعه به سمت تعالی و تکامل فکری و روحی و مادی است،... آنجا که راه‌های نیکی گشوده و درهای بدی و شرارت فرو بسته است... یعنی جامعه



اسلامی. پس بنا بر اصل ولایت، هجرت یک تعهد فوری و ضروری برای مؤمن است. تعهد منتقل شدن از محیط جاهلی به جامعه اسلامی و قدم نهادن به منطقه ولایت الله^۱.

زندگی با قرآن جامعه‌ای مطلوب برای ما ترسیم می‌کند که هر انسان عاقلی خواهان آن است. اگر با قرآن زندگی کردیم، وضعیت مطلوب رخ نمایانده و هجرت به سمت تعالی و رشد، معنا پیدا می‌کند.
بیایید قرآن را زندگی کنیم...



۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست‌وهشتم، دسترسی در:
<https://manviat.ir/about-the-velayat3>

فصل پنجم



معاد و مقصد

ما همه کشاورزیم!

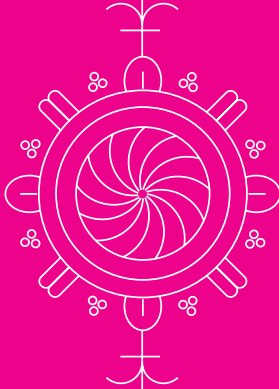
هر که باشی و زهر جا برسی، آخرین منزل هستی این است!

ظرف دنیا برای لذت‌ها کوچک است

«كَفَى بِالْمَوْتِ وَاِعْطَاءً»

«يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»

کوچک‌های بزرگ!



ما همه کشاورزیم!

جزء ۲۵

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۖ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ
حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ

شوری ۲۰

● حیات دنیا و آخرت (بهشت و جهنم)



وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ، حُجَّتْهُمْ
 دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿١٦﴾
 اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ
 السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿١٧﴾ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا
 وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ۗ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ
 يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾ اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ
 يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿١٩﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ
 الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۗ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا
 وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿٢٠﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا
 لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ
 لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢١﴾ تَرَى
 الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ
 وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ
 لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۗ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ﴾ هرکسی محصول اخروی [و نامحدود] از کارهایش بخواهد، ﴿نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾ نتیجه و محصول عملش را افزایش می‌دهیم. [پس اتصال نتیجه اخروی به عملش حفظ می‌شود و محصول عملش است. اما متناسب با همان عمل، محصول عمل را بسیار زیادتر می‌کنیم.] ﴿وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا﴾ و هرکسی محصول دنیوی از کارهایش بخواهد، ﴿نُؤْتِهِ مِنْهَا﴾ از همان دنیا یک قسمتی به او می‌دهیم. [فقط یک نتیجه دنیوی و محدود از اعمالش، هر مقداری که باشد، به او می‌دهیم.] ﴿وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾ ولی از محصول اخروی هیچ سهمی نخواهد داشت! [یعنی اتصال محصول به عمل، تابع تبت هم هست و خدا تأکید می‌کند نیت دنیوی از عمل، هیچ نتیجه اخروی ندارد.]



آیه مورد بحث

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۖ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾

هرکسی محصول اخروی [و نامحدود] از کارهایش بخواهد، نتیجه و محصول عملش را افزایش می‌دهیم. [پس اتصال نتیجه اخروی به عملش حفظ می‌شود و محصول عمل را بسیار زیادتر می‌کنیم.] و هرکسی محصول دنیوی از کارهایش بخواهد، از همان دنیا یک قسمتی به او می‌دهیم. [فقط یک نتیجه دنیوی و محدود از اعمالش، هر مقداری که باشد، به او می‌دهیم.] ولی از محصول اخروی هیچ سهمی نخواهد داشت! [یعنی اتصال محصول به عمل، تابع نیت هم هست و خدا تأکید می‌کند نیت دنیوی از عمل، هیچ نتیجه اخروی ندارد].
(سوره شوری، آیه ۲۰)

انگیزه‌سازی

عرایضم را با داستانی آغاز می‌کنم که عنوانش این است: «تلخ یا شیرین».
داستان از این قرار است که شهری بود در کنار دریا که قانون بسیار عجیبی داشت و آن قانون این بود که اگر در فلان روز (مثلاً یک روز مشخص) هر غریبه‌ای که اول وارد شهر آنها می‌شد، او را به عنوان پادشاه انتخاب می‌کردند و بدون هیچ مقدمه و تشریفات لباس شاهی بر تنش می‌کردند و مثل یک نوکر دستوراتش را اجرا می‌کردند!
نقل می‌کنند که از قضا غریبه‌ای در همان روز مشخص وارد شهر آنها شد و اولین کسی بود که در آن روز وارد شهر می‌شد. آنها هم غریبه را گرفتند و به کاخ آوردند و تشریفات شاهی او را انجام دادند.
این غریبه آدم رند و زرنگی بود. وقتی روی تخت شاهی نشست، مدام به این ماجرا فکر می‌کرد که اینها روی چه حساب و کتابی من را شاه کردند؟ شاید او



را با کسی دیگری اشتباه گرفته‌اند و... تا دیروز مسافری تنها و خسته بود که در شهر جایی برای خوابیدن و استراحت نداشت و امروز شاه یک مملکت شده و همه امکانات آن شهر زیر دست اوست. از هرکس در قصر سؤال می‌کرد، جواب او را نمی‌دادند که فلسفه این انتخاب چیست؟

تا اینکه یک روز با لباس مبدل از قصر خارج شد و به بازار رفت تا شاید از حکمت این کار سر در بیاورد. ناگهان پیرمردی او را شناخت و به او گفت: جناب سلطان شما با این وضع و لباس اینجا چه می‌کنید؟! الآن باید داخل قصر باشید! شاه هم پیرمرد را آرام کرد و به گوشه‌ای برد و گفت: از تو خواهشی دارم و آن اینکه حکمت کار این مردم را برایم آشکار کنی که چرا مرا شاه خود کرده‌اند. آن پیر هم حکمت این کار مردم را برایش گفت و برای او نقل کرد که مردم این شهر یک سنت و رسمی دارند و آن این است که هر سال در فلان روز جلوی دروازه شهر جمع می‌شوند و اولین نفری که وارد شهر می‌شود را به عنوان پادشاه انتخاب می‌کنند و بعد از یک سال، او را عزل کرده، سوار بر قایقی به سمت جزیره‌ای تبعید می‌کنند!

غریبه که آدم رندی بود، پرسید: آن جزیره کجاست؟

سؤال را دقت کنید؛ می‌پرسد: «آن جزیره‌ای که بعد از یک سال مرا به آنجا می‌فرستند، کجاست؟»

پیرمرد آرام و آهسته آدرس جزیره را به او گفت.

غریبه‌ای که شاه شده بود، در مورد این ماجرا خیلی فکر کرد که یک سال بیشتر مهلت ندارد و بعد از یک سال، این سفره جمع می‌شود و او بقیه عمر را باید در جزیره‌ای به سر ببرد که هیچ امکاناتی ندارد. پس تصمیمش را گرفت و از فردای آن روز با برنامه‌ریزی، امکاناتی که داشت را بسیج کرد و شروع کرد به بار زدن کشتی، برای اینکه جزیره را بسازد.



قصر مجلی برای خودش در جزیره ساخت همه امکانات را هم در آن فراهم کرد؛ گاو و گوسفند و کشاورزی و... پیش‌بینی تمام امکانات را کرد و در عرض آن یک سال آنجا را ساخت؛ تا اینکه لحظه موعود فرا رسید.

دید نیمه‌شب نگاهبانانش که تا دیروز اطاعتش را می‌کردند، بر سرش ریختند و او را دستگیر کردند. لباس شاهی را از تنش درآوردند و دوباره همان لباس رعیتی را بر تنش کردند و دست و پای او را بستند. حتی نگذاشتند یک چپه قند با خودش از قصر بیرون ببرد. هر چه مربوط به مقام شاهی‌اش بود، گرفتند و فقط وسایل روز اولش را به او دادند؛ یک بقچه و یک چوب‌دستی.

همان‌طور دست بسته او را کنار ساحل آوردند و سوار قایق کردند و به سمت جزیره مورد نظر بردند. وقتی او را سوار قایق کردند و به سمت جزیره می‌بردند، در دلش رقص و شادی بود و با خوشحالی تمام به سمت جزیره می‌رفت؛ درحالی‌که شاهان قبلی با حسرت و اندوه به سمت جزیره می‌رفتند. او به سمت جزیره‌ای می‌رفت که آبادش کرده بود و همه امکانات را برای حیات خود در آنجا فراهم کرده بود.

اقناع اندیشه

این داستان به احتمال فراوان یک افسانه است؛ ولی افسانه زیبا و حکمت‌آمیزی است. داستانی است که بر اساس سنت‌های عالم، هر لحظه مسافرانی دارد که آن را تجربه می‌کنند. کسانی که مهلت آنها تمام می‌شود و کفن‌پیچ، بدون اینکه اجازه داشته باشند چیزی از اموالشان را با خود بردارند، با دست خالی به سوی قبر می‌روند. کسانی که جزیره خود را از قبل آباد کرده؛ رقص‌کنان وارد قصری که ساخته‌اند می‌شوند؛ چنان‌که حضرت امیر علیه السلام در مورد متقین و رابطه آنها با مرگ می‌فرماید:

﴿لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى التَّوَابِ﴾^۱ اگر نبود مدت و اجلی که خداوند بر آنها نوشته است، روح آنان از اشتیاق ملاقات خدا در بدن‌هایشان یک لحظه آرام نمی‌گرفت.

حرارت و شوقی که مرگ‌آگاهی و فهم و معرفت به برزخ و آخرت در دل مؤمن ایجاد می‌کند، او را بی‌تاب رفتن می‌گرداند و حتی اگر در این دنیا در قصر هم باشد، ولی این قصر را زندان خود می‌داند: ﴿الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ﴾^۲ چون معرفتی در او شکل گرفته که بزرگ‌تر از دنیا را فهمیده و آن را آباد کرده است. ولی دنیا برای کافر، بهشت است: ﴿وَجَنَّةُ الْكَافِرِ﴾؛ برای اینکه کافر از برزخ چشم‌پوشی کرده و به همان چند روز پادشاهی دنیا دلخوش است؛ به همین دلیل وقتی او را از تخت به زیر می‌کشند و به سمت جزیره می‌برند، با نگاه حسرتی به پشت سرش نگاه می‌کند؛ چون مقصد پیش رویش را نساخته است. مثل برخی که عکس‌های آلبومشان را با حسرت نگاه می‌کنند و همیشه در حسرت گذشته‌اند و غصه این را می‌خورند که چرا فلان مسافرت دنیایی کوتاه بود؟! چرا فلان مهمانی تمام شد؟! چرا چین و چروک صورت‌م زیاد شد؟! حسرت برای کسی است که جزیره‌اش آباد نیست.

دنیا مزرعه آخرت است یعنی هر کاری در دنیا انجام دهی نتیجه آن را در آخرت برداشت می‌کنی. اگر در دنیا دانه و عمل خوب کاشتی او را از آفات نگه داشتی و مراقبت کردی در آخرت محصول خوب برداشت می‌کنی.

آخرت کجاست؟

سؤال: چرا جزیره‌ها آباد نیست؛ آن هم جزیره‌هایی که بسیار بزرگ‌تر از شهر و دیار من است؟ جزیره‌هایی که وسعتی به اندازه آسمان و زمین برای انسان دارند؟!^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳. ۲. شیخ صدوق، الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۲.

۳. ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾. حدید، آیه ۲۱.



دلیل اینکه جزیره‌هایی با این وسعت آباد نیست، به نوع نگاه و معرفت و آگاهی ما به آخرت بازمی‌گردد. برخی گمان می‌کنند که اگر آخرتی باشد، آن آخرت در یک مکان و زمان دیگر برپا خواهد شد! درحالی‌که آخرت، همین الآن برپاست و همین الآن دسترسی به جزیره بی‌نهایت برای ما فراهم است. کسانی که استعداد لازم را دارند، هر روز به جزیره و برزخشان می‌روند و فرایند ساخت و سازهای خود را می‌بینند و هر جا کم و کاستی داشته باشند، از حیات دنیا برای برطرف کردن آن بهره می‌گیرند.

برزخ و آخرت جایی پشت کره مریخ یا در یک کهکشان دیگر نیست! برزخ و آخرت در آسمان‌ها در قعر سیاه چاله‌ها و ستاره‌ها نیست! برزخ و آخرت در زمان آینده اتفاق نمی‌افتد که بگوییم هنوز تولید نشده! برزخ و آخرت همین الآن برپاست؛ همین الآن موجود است و همین الآن در دسترس است.

سؤال: اگر همین الآن هست، پس کجاست؟ چرا ما نمی‌بینیم؟
 جواب: برزخ و آخرت در باطن همین دنیاست.

پس بحث در ظاهر و باطن است و باطن به معنای پشت و درون نیست که گمان کنیم مثلاً از عمق پانصد کیلومتری زمین به بعد، برزخ آغاز می‌شود! بلکه این باطن را می‌توانیم در درون خودمان شهود کنیم.

شاید جزیره آن مرد غریبه رند که پادشاه شده بود، از محل زندگی و حکمرانی‌اش چند کیلومتر فاصله داشت، ولی جزیره و برزخ من بسیار به من نزدیک است و آن در درون خودم است؛ همراه من است و هیچ فاصله‌ای بین من و جزیره‌ای که می‌خواهم در آن حیات برزخی داشته باشم نیست. تنها فاصله میان ما و آن، پرده غفلت و مشغول شدن به حیات صرفاً دنیایی است؛ وگرنه در آیات قرآن می‌فرماید: برای دیدن برزخ و آخرت، تنها کاری که اتفاق می‌افتد، این است که پرده غفلت را با مرگ کنار می‌زنیم: ﴿فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا﴾^۱.

چشم انسان پس از مرگ تیزبین می‌شود و این آخرتی را که الآن برپاست و وجود دارد و در یک کره دیگر نیست را می‌بیند. آخرتی که در باطن این ظاهر است؛ آخرتی که به او می‌گویند به تو خیلی نزدیک بود، ولی تو از آن غافل بودی **﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا﴾**^۱. در آیه، تعبیر غفلت به کار برده، نه تعبیر جهل! مثل کسی که عینک روی چشمش است، ولی دنبال عینکش می‌گردد. او فرق دارد با کسی که نمی‌داند عینکش را کجا گذاشته یا اصلاً عینک چیست! کسی که عینک روی چشمش است، با عینک می‌بیند، ولی متوجه حضور عینک نیست و از دیگران می‌پرسد: شما عینک مرا ندیدید؟! به این شخص می‌گویند **﴿غافل﴾**. تعبیر لطیفی که در پایان این جمله از آیه آمده، کلمه **﴿هَذَا﴾** است، نه **﴿ذَلِكَ﴾**. هذا یعنی دم دستت بود؛ دور نبود؛ جای دیگر و زمان دیگر نبود؛ بلکه در باطن همین ظاهر بود. تنها اتفاقی که با مرگ برای انسان پدید می‌آید، این است که پرده غفلت را برمی‌دارند: **﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ﴾**^۲.

پس رابطه مستقیم بین این ظاهر و باطن وجود دارد که با برداشت از آیه‌ای که تلاوت شد، دنیا مزرعه آخرت می‌شود. **﴿مزرعه آخرت است﴾**، یعنی چه؟ تعبیر مقام معظم رهبری چنین است:

اسلام دنیا را هم جزو آخرت می‌داند. همین زندگی شما، همین تجارت شما، همین درس خواندن شما، همین کار اداری شما، همین کار سیاسی شما، جزو آخرت شماست. دنیا هم قطعه‌ای از آخرت است، یا این کارهایی است که شما با تبت خوب به جا می‌آورید. این حسنه‌ای است که در آخرت شما را به قربات الهی و مقامات معنوی می‌رساند. یا خدای نکرده با تبت بد، با تبت خودخواهی و خودپرستی این عمل را انجام می‌دهید، که آن وقت موجب انحطاط و تنزل و سقوط در درکات است.

۱. همان.

۲. همان.



اسلام این‌گونه است. تمام محیط زندگی ما، تمام تلاش‌های دنیایی ما، بخشی از آخرت است. دنیا و آخرت، جدا نیست. بد، آن است که این تلاش مادّی روزمره مربوط به زندگی این نشئه را، شما با تیت بد انجام دهید. آن دنیای مذمومی که گفته‌اند، این است. اما این نشئه، از آن نشئه جدا نیست. این عالم، از آن عالم جدا نیست. این عالم، مزرعه آن عالم است. مزرعه یعنی چه؟ مگر می‌شود محصول را از غیر مزرعه چید؟ این، نهایت وحدت و هماهنگی و یکی بودن را می‌رساند.^۱

ایشان در جای دیگر می‌فرماید:

یعنی اگر ما دانه‌ای را در این زمین کاشتیم، در همین زمین هم باید برداشت کنیم. مگر می‌شود محصول را از غیر مزرعه برداشت کرد؟! این نهایت وحدت و هماهنگی و یکی بودن را می‌رساند.^۲

جزیره ما ملازم با ماست؛ جزیره ما باطن اعمالی است که انجام می‌دهیم و یک روز مجبوریم این باطن را با مرگ مشاهده کنیم و با مرگ در آن، به حیات خود ادامه دهیم؛ ولی چگونه حیاتی؟

حضرت امام علیه السلام در مورد تلازم باطن اعمال با انسان می‌فرمایند:

تجسّم اخلاق و اعمال و لوازم آنها و ملازمه آنها با انسان، از مابعد موت تا قیامت کبری و از آن به بعد تا تنزیه و قطع رابطه به وسیله شدت‌ها و عذاب‌ها در برازخ و جهنّم و عدم امکان ربط با شفیع و شمول شفاعت، امری است که احتمال آن کمر انسان را می‌شکند و مؤمنان را به فکر اصلاح به طور جدّی می‌اندازد. هیچ‌کس نمی‌تواند ادّعا کند که قطع به خلاف این احتمال دارد؛ مگر آنکه شیطان نفسش چنان بر او مسلّط

۱. بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۲۰/۱۰/۷۲، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2698>

۲. همان.

باشد و با او بازی کند و راه حق را بر او ببندد که او را منکر روشن و تاریک کند، و چنین کوردلان بسیار هستند. خداوند مَثان ما را از شرّ خودمان حفظ فرماید.^۱

رفتارسازی

تسبیحات اربعه، مصالح ساختمانی بهشت

امروز یک راه ساده و آسان برای ساختن منزل در بهشت را از زبان مبارک پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به شما هدیه می‌دهم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: وقتی که مرا به معراج بردند و داخل بهشت شدم، دیدم فرشته‌هایی مشغول ساختمان‌سازی هستند و مصالح آنها خشت‌های طلا و نقره است. گاهی هم مکث می‌کنند و دست از کار می‌کشند.

گفتم: چرا بعضی اوقات می‌سازید اما بعضی اوقات دست از کار می‌کشید؟ گفتند: صبر می‌کنیم تا مصالح ساختمانی برسد.

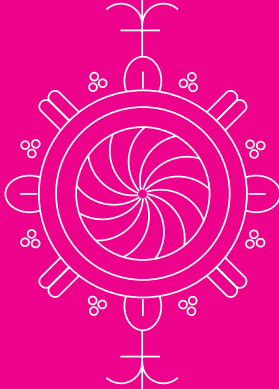
گفتم: مصالح ساختمانی شما چیست؟

گفتند: هنگامی که مؤمنی در دنیا می‌گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، این کلمات او در این جهان تبدیل به خشت‌های طلا و نقره می‌شود و ما برای او با این خشت‌ها قصری‌سازیم و هرگاه گفتن این کلمات را قطع کند، مصالح ما نیز تمام می‌شود.^۲

سعی کنیم زبان ما مدام به ذکر خدای متعال در گردش باشد.

۱. صحیفه امام علیه السلام، ج ۱۶، ص ۲۲۳ و ۲۲۴. ۲. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۲۳.





هر که باشی و زهر جا برسی، آخرین منزل هستی این است!

جزء ۲۶

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ

ق ۱۹

● گریزناپذیری از مرگ



با توجه به دشوار بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
 أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ
 مُكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾ لَا يَسْفُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ
 ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ
 ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي
 إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ
 ﴿٢٩﴾ أُولَئِكَ يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا
 فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾ وَجَعَلْنَا
 فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا
 لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ
 عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ
 وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾ وَمَا جَعَلْنَا الْبَشَرَ مِنْ قَبْلِكَ
 الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مَتَّ فَهُمْ الْخُلْدُونَ ﴿٣٤﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ
 الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْحَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقبق



﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ همهٔ افراد مرگ را می‌چشند [و امکان فرار از مرگ را ندارند]؛ ﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ و [در مسیر زندگی تا مرگ] به بدی و خوبی، [سختی و رفاه، یا بدی از طرف شیاطین و خوبی از سوی عالم تکوین] آزمایشتان می‌کنیم ﴿وَالَّذِينَ تَرْجَعُونَ﴾ و [سپس برای حسابرسی میزان موفقیت در امتحان‌ها] به‌سوی ما بازگردانده می‌شوید.



آیه مورد بحث

﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾

[و سرانجام برای هر انسانی] لحظه‌ای فرا می‌رسد که می‌بیند در آستانه بیهوشی و مرگ است [و دارد از این دنیای مادی خارج می‌شود]. این مرگ، برای همه قطعی است. [به انسان در حال مرگ، در آن لحظه گویا ندا داده می‌شود که] این همان چیزی است که از آن فرار می‌کردی! [سرانجام معلوم شد از مرگ نمی‌توان فرار کرد و اکنون انسان گرفتار در چنگال مرگ، به حالت درماندگی و تسلیم افتاده است. همان چیزی که جزو یقینی‌ترین اتفاقات زندگی هر فرد بود؛ اما انسان از آن غفلت داشت]. (سوره ق، آیه ۱۹)

انگیزه‌سازی

حضرت سلیمان نبی فرزند حضرت داوود و از نسل یهودا فرزند حضرت یعقوب بود. او از خداوند درخواست کرد حکومتی به او عطا کند که پس از او سزاوار هیچ فردی نباشد.^۱ باری تعالی دعای او را مستجاب کرد؛ باد را به فرمان او در آورد که در طول شبانه روز مسیری که دو ماه طول می‌کشید را طی می‌کرد. انسان‌ها، پرندگان و شیاطین تحت فرمان او قرار گرفتند و برخی شیاطین سرکش زندانی شدند.^۲ جثیان برای او کار می‌کردند و معدن مس در اختیار او قرار گرفت.^۳

در مثنوی مولوی به جریانی در مورد یکی از هم نشین‌های این پیامبر الهی، اشاره شده که به این مضمون است:

حضرت سلیمان، ساعتی از روز را در ایوان قصر خود می‌نشست و به مشکلات مردم رسیدگی می‌کرد. هر کسی تقاضا یا شکایتی داشت و یا مشکلی

۱. ص، آیه ۳۵.

۲. ص، آیه ۳۸.

۳. سبأ، آیه ۱۲.



برایش پیش می‌آمد، در آن ساعت نزد حضرت سلیمان می‌رفت و از کمک یا راهنمایی او بهره می‌گرفت.

حضرت سلیمان روزی در کنار ندیمی نشسته بود که ملک الموت (حضرت عزرائیل) نزد آن‌ها آمد در حالی که سخت به او می‌نگریست. وقتی ملک الموت بیرون رفت، ندیم از حضرت سلیمان پرسید: این چه کسی بود که چنین به من نگاه می‌کرد؟ حضرت سلیمان گفت: ملک الموت بود. ندیم بسیار هراسان شد. خود را به حضرت سلیمان نزدیک‌تر کرد و با التماس گفت: به باد فرمان بده تا مرا به دورترین نقطه این دنیا تا هندوستان ببرد. شاید ملک الموت در آنجا نتواند مرا پیدا کند.

حضرت سلیمان به باد فرمان داد تا با شتاب او را به هندوستان ببرد.

روز بعد، وقتی که حضرت سلیمان برای رسیدگی به کارهای مردم در ایوان قصر خود نشسته بود چشمش به ملاک الموت افتاد که از آنجا عبور می‌کرد. حضرت سلیمان به او گفت: چرا در کوچه و خیابان راه می‌افتی و مردم را می‌ترسانی؟ برای چه آن‌طور به آن مرد بیچاره نگاه کردی؟ نزدیک بود از ترس جان از بدنش بیرون برود. حضرت عزرائیل گفت: ای پیامبر خدا! نگاه من به آن مرد از روی تعجب بود. دیروز پروردگار به من فرمان داد تا جان آن مرد را در هندوستان بگیرم. وقتی او را در این شهر پیش شما دیدم با تعجب به خود گفتم: این مرد اگر بال هم در بیاورد نمی‌تواند خود را در همین روز به هندوستان برساند! در ساعت مقرر به هندوستان رفتم و جانش را گرفتم. در تعجب بودم که چگونه در این فرصت کم خود را به هندوستان رساند. حضرت سلیمان جریان را تعریف کرد و آهی کشید و گفت: بیچاره نمی‌دانست که از تقدیر نمی‌تواند فرار کند.^۱

۱. ابوالفتح رازی، روض الجنان، ج ۱۵، ص ۳۱۶.



به نکته ای که از این ماجرای تاریخی برداشت می‌شود دقت کردید؟! حتی اگر حضرت سلیمان را داشته باشی و او تو را به آن سر دنیا ببرد، باز هم از مرگ گریزی نیست.

افناع اندیشه

ما وجود دنیایی پیامبر عظیم‌شان اسلام ﷺ را تجربه نکردیم و ایشان را از نزدیک ندیدیم و با ایشان مانند اصحابشان نشست و برخاست نداشتیم. ما وجود دنیایی نازنین امیرالمؤمنین ﷺ را تجربه نکردیم و با ایشان نشست و برخاست نداشتیم. آنچه ما از این بزرگواران می‌دانیم، غالباً اطلاعات و معرفت‌های تاریخی است. اینکه عصای حضرت موسی ﷺ تبدیل به اژدها شد را تجربه نکردیم و ندیدیم. کرامات دیگر انبیا را هم تجربه نکردیم؛ بلکه آنها را شنیده‌ایم و به آن ایمان آوردیم.

از میان همه امور ملکوتی، یک مسئله هست که انسان به شنیدن صرف نمی‌تواند به آن معرفت و سپس ایمان پیدا کند؛ بلکه باید آن را تجربه کند و تا آن را تجربه نکرده باشد، فهم و ادراک درستی از آن به دست نخواهد آورد. به همین دلیل خداوند عالم، دنیا و وجود دنیایی ما را به گونه‌ای خلق کرده است که در هر ۲۴ ساعت، یک بار آن را تجربه کنیم؛ نه اینکه در طول عمر یک بار تجربه کنیم. نه اینکه هر سال تجربه کنیم. سالی یک بار تجربه فایده ندارد. اثر تربیتی خود را نمی‌گذارد. حتی ماهی یک بار تجربه کردن آن فایده ندارد. هفته‌ای یکبار تجربه هم فایده ندارد؛ بلکه باید در هر شبانه‌روز آن را تجربه کرد. آن مسئله‌ای که لازم است در هر ۲۴ ساعت یک بار آن را تجربه کنیم، مسئله مرگ و ورود انسان به باطن این عالم است. خداوند، عالم مادی را به گونه‌ای خلقت کرده که از نظر آفرینش و ادامه حیات دنیایی خودمان به شدت نیازمند برزخ و باطن این عالم هستیم.



ما حیات دنیایی را هم از عالم برزخ می‌گیریم و از باطن این عالم، انرژی و نشاط مجدد دریافت می‌کنیم. ما در هر شبانه‌روز تجربه می‌کنیم که مرگ نابودی نیست؛ بلکه مرگ حیات برتری است که حتی حیات دنیایی ما هم به شدت وابسته به آن است.

شباهت خواب با مرگ

مرگ صرفاً یک خبری در مورد آینده نیست؛ بلکه خبری در مورد جریان روزمژه زندگی ماست که آنرا روزانه از جهات و جنبه‌های مختلف می‌چشیم. یکی از آن جهات مهم، مسئله خواب است. خواب یکی از مهم‌ترین تجربیات ما از عالم برزخ و مرگ است. خداوند در سوره زمر می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱؛ خداست که جان مردم را هنگام مرگشان به تمام و کمال می‌گیرد و جان کسانی را که نمرده‌اند، در وقت خوابشان می‌ستاند؛ پس آنهایی را که حکم مرگ بر آنان گذرانده است، نگاه می‌دارد و دیگران را تا سرآمدی معین به بدن‌ها بازمی‌فرستد.^۲

در این آیه شریفه به صراحت به این مسئله اشاره می‌کند که خداوند به دو صورت توفی نفس می‌کند: یکی با مرگ و دیگری با خواب. هر دوی اینها توفی نفس است و تفاوتشان با یکدیگر در این است که در مسئله مرگ، خداوند نفس را نگه می‌دارد؛ ولی در خواب دوباره آنها را به دنیا و جسم بازمی‌گرداند. خوابی که می‌تواند تا این اندازه مهم و کاربردی در تربیت انسان باشد، به همان میزان هم می‌تواند سبب غفلت و سقوط انسان قرار بگیرد. پس طبق آیه شریفه، اگر ما اهل فکر در پدیده خواب باشیم، چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱ یکی از نکاتی که متوجه می‌شویم، این است که

۲. ترجمه صفوی.

۱. زمر، آیه ۴۲.



مسئله مرگ آگاهی برای انسان آن قدر مهم بوده است که خداوند تجربه‌ای از مرگ را در حیات شبانه‌روزی هر انسان و حتی هر موجود زنده‌ای در این دنیا (با مقداری تفاوت) قرار داده است.

خداوند متعال در آیه ۳۵ سوره انبیاء فرموده است: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾. تعبیر لطیف در آیه شریفه کلمه «ذَائِقَةُ» است. ذائِقَه یعنی چشیدن. این کلمه با کلمه «أَكَلَ» فرق دارد. «الدَّوَّقُ» و «أَكَلَ» در معنا با هم یک شباهت و یک تفاوت دارند. شباهت در این است که هر دو به معنای خوردن است؛ با این تفاوت که «دَوَّقَ» به معنای خوردن کم است که در فارسی ما به آن «چشیدن» می‌گوییم. مثلاً خانم‌ها وقتی زحمت می‌کشند و غذا درست می‌کنند، برای اینکه مزه غذا را آزمایش کنند، از غذا می‌چشند؛ ولی سر سفره که کنار اعضای خانواده می‌نشینند، از غذا می‌خورند. «أَكَلَ» به معنای خوردن زیاد است.^۱ این استعاره‌ای که در آیه به کار رفته و فرموده: «شما مرگ را می‌چشید»، یکی از معانی‌اش این است که در هر شبانه‌روز مقداری از آن را می‌چشید و در «أَجَلَ مَسْمًی» یعنی در وقت مرگ، تام و تمام آن را می‌چشید.

مرگ آگاهی با خواب

یکی از علل اینکه ما با خوابیدن، تجربه‌ای از مرگ پیدا می‌کنیم، این است که مسئله مرگ آگاهی در تربیت انسان، نقش بسیار سازنده و مؤثری دارد. امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه، دعایی دارند با عنوان «دعا هنگام یاد کردن از مرگ». حضرت در این دعا از خداوند درخواست می‌کند که خدایا! «وَأَنْصِبِ الْمَوْتَ بَيْنَ أَيْدِينَا نَضْباً وَلَا تَجْعَلْ ذِكْرَنَا لَهُ غِبّاً»؛ مرگ را در برابر دیدگان ما قرار ده؛ قراردادی دائم و همیشگی، و یادش را به گونه‌ای قرار مده که روزی یادش کنیم و روزی از آن غفلت ورزیم.^۲

۲. ترجمه انصاریان.

۱. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۳۲.

در ادامه دعا حضرت نکته‌ای را بیان می‌کنند؛ گویا از خداوند درخواست می‌کنند که مانند یک معشوق با مرگ رابطه داشته باشند: «وَتَحْرِصُ لَهُ عَلَيَّ وَشُكِّ اللِّحَاقِ بِكَ حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ مَأْتِسَنَا الَّذِي نَأْتِسُ بِهِ، وَمَأْلَفَنَا الَّذِي نَشْتَأِقُ إِلَيْهِ، وَخَامَمَتْنَا الَّتِي نُحِبُّ الدُّنْيَا مِنْهَا»؛ و برای زود رسیدن به لقای تو، به مرگ حرص داشته باشیم؛ به طوری که مرگ برای ما محلّ انسی باشد که به آن انس گیریم، و مرکز الفتی باشد که به آن شوق ورزیم، و خویشاوند نزدیکی باشد که نزدیکی به او را دوست داشته باشیم.

مرگ‌آگاهی اگر به معنای حقیقی خود در زندگی انسان اتفاق بیفتد، سبک زندگی و رفتار انسان را عوض می‌کند؛ حتی اگر مسلمان هم نباشد.

اشاره به یک فیلم سینمایی

زمانی در تلویزیون فیلمی نشان داده شد که در آن به این حقیقت که مرگ‌آگاهی، اولویت‌های زندگی انسان را عوض می‌کند و نگاه عقلانی به زندگی انسان می‌دهد، به شکل جالبی پرداخته شده بود.

فیلم «زندگی‌ام بدون من» یک فیلم خارجی ساخته مشترک کشور کانادا و اسپانیاست. با اینکه سازندگان آن مسلمان نبودند، ولی به نکته بسیار مهمی در این فیلم اشاره می‌کنند و آن این است که مرگ‌آگاهی، سبک زندگی انسان را عوض می‌کند؛ اولویت‌های انسان را تغییر می‌دهد و برخوردهای عقلانی را برای انسان به ارمغان می‌آورد.

آن بخشی از این فیلم که مورد استشهاد بنده است، مربوط به آن بخشی است که بازیگر نقش اول فیلم متوجه می‌شود سرطان دارد و دو ماه دیگر بیشتر زنده نیست. وقتی مطمئن می‌شود که مرگ به او خیلی نزدیک است، در یک رستوران قلم و کاغذی را به دست می‌گیرد و اولویت‌های زندگی خود را در آن دو ماه می‌نویسد:



پدري دارد که ده سال است در زندان است و او تابه حال به او سر نزده است. مرگ آگاهی سبب می شود که یکی از اولویت های زندگی او سر زدن به پدرش و محبت به او باشد.

برادری دارد که تنها زندگی می کند و سال ها از او بی خبر است. پیدا کردن برادر و سر زدن به او، اولویت دیگرش می شود. همین طور اولویت های جدید دیگری که برای این فصل از زندگی او به وجود می آید.

تا اینکه در صحنه ای دیگر نشان می دهد که او با یکی از دوستانش که در دانشگاه همکار اوست، مشغول صحبت است. دوست او با ذوق و شوق در مورد بَرَنَد و مارک وسایل جدیدی که خریده، صحبت می کند و اینکه محصول جدید فلان شرکت چه ویژگی هایی دارد و فلان خوراکی مواد افزودنی ندارد و... و او که تا دیروز مانند دوستش چنین دغدغه هایی داشت و برای آن وقت می گذاشت، اکنون با نگاهی عاقل اندرسفیه به او نگاه می کند، که دلش را به چه چیزهایی خوش کرده و با چه چیزهایی شاد و ناراحت می شود؟! در حالی که تا چند روز پیش خودش هم مانند دوستش زندگی می کرد و شادی و غم زندگی اش بر اساس داشته های ماڈی بود؛ ولی الآن اولویت های زندگی اش تغییر کرده است. نکته قابل توجه این است که او بیمار و افسرده و شکست خورده نبود که مانند روانی ها برخورد کند و وظایف زندگی اش را ترک کند و احساس پوچی داشته باشد. اتفاقاً او با این مرگ آگاهی به یک حیات برتر دست یافته بود؛ حیاتی که عقلانی تر شده بود؛ حیاتی که افق نگاه او را عمیق تر کرده بود. به همین دلیل در یک صحنه دیگر نشان می دهد که او در خیابان در حال قدم زدن است و ویتترین مغازه ها را نگاه می کند و با خودش چنین گفت وگوهایی دارد که این همه تکثر و تنوع برای این است که ما به مهم ترین مسئله زندگی که همان مرگ است، فکر نکنیم.

با خودش می‌گوید: این ویتترین‌های روشن و درخشان، تمام کفش‌ها و لباس‌ها، تمام رنگ‌ها و قیمت‌های ویژه و انواع غذاهای چرب، همه وجود دارند که ما مرگ را از یاد ببریم و آن را فراموش کنیم! بعد می‌گوید: حالا همه چیز را واضح می‌بینی؛ الآن متوجه می‌شوی که همه اینها بازی است.

اینها متن درس اخلاق فلان استاد حوزه‌های علمیه نبود؛ بلکه بخشی از گفت‌وگوی این فیلم خارجی بود و هدف ما در اینجا تبلیغ این فیلم نیست؛ بلکه هدف این است که نشان دهیم مرگ‌آگاهی آن قدر در تربیت نفس انسان اثر دارد که حتی یک کارگردان غیرمسلمان خارجی هم به آن پی می‌برد و برایش فیلم می‌سازد تا مردم مرگ را فراموش نکنند.

رفتارسازی

ذکر فراوان مرگ در تربیت نفس انسان بسیار مؤثر است؛ چنان که اول معلم عالم هستی برای تربیت انسان به آن سفارش فراوان نموده است. در روایتی چنین وارد شده است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَثِيرًا مَا يُوَصِّي أَصْحَابَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ»؛^۱ رسول خدا ﷺ اصحاب خود را بسیار به یاد مرگ سفارش می‌کردند.

در روایت داریم که حضرت پیغمبر ﷺ فرمودند: «مَا يَنْبَغِي لِأَمْرِي مُسْلِمٍ أَنْ يَبِيتَ لَيْلَةً إِلَّا وَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ»؛^۲ سزاوار نیست برای مسلمان که شبی را به صبح برساند، مگر اینکه وصیت‌نامه‌اش زیر سرش باشد.

یعنی این قدر خود را آماده مردن ببین.

پروین اعتصامی شعر زیبایی سروده برای روی قبر خود که دو بیت از آن خیلی زیباست:

هر که باشی و ز هر جا برسی	آخرین منزل هستی این است
آدمی هر چه توانگر باشد	چو بدین نقطه رسد مسکین است

۲. طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۳۶۲.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۳۷.



تشویق رفتن به قبرستان

یکی دیگر از آثار تربیتی یاد مرگ، ایجاد تعادل در گرایش‌های انسان است؛ یعنی اگر در وجود ما گرایش خشم و غضب یا شهوت فوران می‌کند و شهوت قدرت و ثروت در تمام فعالیت‌های زندگی ما سایه می‌افکند، یکی از چیزهای مهمی که سبب تعدیل این شهوات می‌شود، یاد حقیقی مرگ است.

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده‌اند: «فَأَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ عِنْدَ مَا تَنَازَعَكُمْ إِلَيْهِ أَنْفُسُكُمْ مِنَ الشَّهَوَاتِ»؛ آن هنگام که نفس‌تان با شما در امر شهوات نزاع می‌کند، زیاد یاد مرگ کنید.^۱

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «إِنَّ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا جَلَاؤُهَا؟ قَالَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَذِكْرُ الْمَوْتِ»؛ همانا دل‌ها زنگار می‌گیرد؛ همچنان که آهن زنگ می‌گیرد. شخصی عرض کرد: ای رسول خدا! جلای آن به چه چیز است؟ فرمودند: تلاوت قرآن و یاد مرگ.^۲

آن‌چه شهدا در دفاع مقدس برای تربیت نفوس خود از آن بهره فراوان می‌بردند و یکی از علت‌هایی که دانشگاه دفاع مقدس صدها هزار عارف تربیت کرد که همگی به شهادت رسیدند، برای همان مرگ‌آگاهی بود که در جبهه‌ها با کیفیت بسیار بالا وجود داشت و در مقابل آن، یکی از علل فسادهای اقتصادی و سیاسی، فراموشی مرگ در میان برخی از مسئولین و طبقه مرفه است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «أَكْثِرُوا مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ يَمْحُصُ الذُّنُوبَ»؛ زیاد گردانید یاد مرگ را، چراکه گناهان را پاک می‌کند.^۳

شایسته است که مسئولان فرهنگی و عمرانی این مملکت به این مسئله توجه داشته باشند و حتی از نظر شهرسازی هم این‌طور نشود که مانند کشورهای غربی، قبرستان‌ها را تبدیل به پارک کنیم و آن اثر تربیتی که در آن‌ها وجود دارد را با زینت‌های دنیایی از بین ببریم.

۱. ثقفی کوفی، الغارات، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳. وزام بن ابی‌فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۶۹.

ظرف دنیا برای لذت‌ها کوچک است

جزء ۲۷

أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ
بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...

حدید ۲۰

● حقیقت زندگی دنیا و آخرت



وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾ أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَمَتَاعٌ الْغُرُورِ ﴿٢٠﴾ سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢١﴾ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَاهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَافَاتِكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٤﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



[انفاق کنید و دنیایتان را در راه آخرتتان خرج کنید؛] «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»
 بدانید که زندگی دنیا بدون آخرت [با همه رقابت‌ها و حرص‌هایش،] «لَعِبٌ»
 فقط چیزی شبیه بازی بچه‌هاست [و معلوم نیست به چه دردی می‌خورد؛]
 «وَلَهُوَ» و کار بیهوده‌ایست «وَزِينَةٌ» و فقط به درد زینت و زیباکردن می‌خورد؛
 [ولی واقعاً نیازی را برطرف نمی‌کند.] «وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ» و فقط مسابقهٔ فخر
 است؛ [ولی درحقیقت هیچ سودی ندارد.] «وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ» و
 مسابقه‌ای بی‌هدف در افزایش اموال و اولاد است. [انسان تا کودک است، بازی
 می‌کند، نوجوانی را بی‌هدف می‌گذارند، در جوانی، به فکر زینت و زیبایی گذران
 دنیا است و در میان‌سالی و پیری هم، به فخرفروشی و مسابقهٔ جمع‌کردن مال
 و اولاد مشغول می‌شود!]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وِزْيَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَّلًا ۖ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾

بدانید که زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی تان به یکدیگر و افزون خواهی در اموال و اولاد است. [چنین دنیایی] مانند بارانی است که محصول [سبز و خوش منظره اش] کشاورزان را به شگفتی آورد، سپس پژمرده شود و آن رازد بینی، سپس ریز ریز و خاشاک شود!! [که برای دنیاپرستان بی ایمان] در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان که دنیای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به کار گرفتند] از سوی خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست. (سوره حدید، آیه ۲۰)

انگیزه سازی

یکی از بازی هایی که افراد خانواده گاهی در خانه انجام می دهند و بازی سالمی است، بازی گل یا پوچ است. اگر دو تیم چهار پنج نفره این بازی را انجام دهند، از میان نفرات آن تیمی که گل در دست آنهاست، فقط در دست یک نفر گل است، آن هم در یکی از دست هایش و دست های بقیه افراد آن تیم پوچ است. حالا اگر انسان به یک نفر از اعضای آن تیم شک کند و احتمال قوی بدهد که گل در دست اوست و فقط با آن یک نفر بازی کند و حواسش را متمرکز در او کند و سرانجام حدس بزند که گل در دست چپ یا راست اوست، وقتی طرف مقابل، دستش را باز می کند و می بیند هر دو دست او پوچ بوده و گل از ابتدا در دست او نبوده، می فهمد که در طول این مدت فریب خورده و با دو دست پوچ بازی می کرده است!



اقناع اندیشه

نکته‌ای که می‌خواهم با گفتن این مثال به آن اشاره کنم، این است که دو دست دنیا پوچ است؛ پس بی‌خود به آن مشغول نشویم. به سراغ کسی برویم که در هر دو دستش گُل است و احتمال برنده شدن ما در بازی با او صددرصد است. بسیاری از انسان‌ها ۵۰ یا ۷۰ سال با دنیا بازی می‌کنند و هنگام مرگ متوجه می‌شوند که هر دو دست دنیا پوچ بوده و در طول این مدت فریب خورده‌اند. در قرآن کریم بارها (پنج یا شش مورد) به این نکته توجه داده شده است که دنیا هر دو دستش پوچ است و فقط با شما بازی می‌کند. دنیای بدون آخرت، تماماً بازی و سرگرمی است؛ مثل بازی کودکانه است؛ منتها بازیچه‌هایی بزرگ و کوچک دارد. گاهی بازیچهٔ آدم یک تپله است؛ گاهی یک توپ است و گاهی کره زمین! بازیچه‌ها عوض می‌شود، ولی در هر حال، بازی است و کار حکیمانه‌ای نیست.

«لَهْوٌ» یعنی سرگرمی و دل‌مشغولی. «دنیا لهُو است» یعنی محیط غفلت از خدا و غفلت از مأموریت‌هاست. آدم‌هایی که غرق در حیات دنیا هستند، غافل از مأموریت‌اند؛ غافل از موقف خودشانند. نه می‌دانند کجا هستند و چه امکاناتی به آنها داده شده، و نه می‌دانند با این امکانات تا کجا می‌شود پیش رفت. چشم‌بسته مشغول لهو و بازی‌اند. هر کاری که می‌کنند، در غفلت از آن مأموریت‌ها و امکانات و نعمت‌ها و نعیمی است که دارند.

دیدهاید که گاهی بچه را برای گرفتن نان به ناوایی می‌فرستید، وقتی رفقاییش را در کوچه می‌بیند، مشغول بازی می‌شود، ولی همزمان که تن و جسم او مشغول بازی شده و دنبال توپ می‌دود، دل او نیز مشغول شده و از مأموریتی که به او سپرده بوده‌اند غافل شده است و هنگام غروب با دست خالی و بدون نان به خانه بازمی‌گردد!



ظاهر دنیا آن قدر جذاب و زینت داده شده است که بسیاری افراد با دو دست بچ آن سال‌ها بازی می‌کنند و از مأموریت اصلی‌شان در این دنیا غافل می‌شوند.

دنیای مطلوب

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱ حیات اصلی در آخرت است و دنیایی که مقدمه‌ای برای رسیدن به آن حیات باشد، مطلوب است؛ لذا پنج ویژگی که در آیه مورد بحث امروز بیان شده، برای حیات بدون توجه به آخرت است. این پنج ویژگی که خداوند در آیه شریفه برای دنیا بیان فرموده: ﴿لَعِبٌ وَهُوَ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ منظور، دنیایی است که در آن، حیات آخرت نیست؛ دنیایی که در آن باطن این عالم لحاظ نشده است؛ دنیایی که صرفاً ظاهری است و انسان می‌بایست نسبت به این دنیای صرفاً ظاهری زهد بورزد؛ وگرنه دنیایی که مزرعه آخرت است و در آن، حیات آخرت و باطن این عالم لحاظ شده، ترک کردنی نیست؛ بلکه ابزار کار مؤمن است.

هیچ‌گاه در متون دینی، ما را تشویق به ترک دنیا و زهد ورزیدن به آن نکرده‌اند. دنیایی که آخرت را می‌سازد و حیات آخرت را در پی دارد، در جایگاه خود مهم است. پس این مغالطه و خطای فکری که در بین برخی باب شده است که دنیا را در هر حال رها کن، حتی اگر موجب حیات آخرت شود، از افکار نادرستی است که ریشه در سلطه مستکبرین دارد. آنها چنین زهدی را ترویج می‌کنند تا مؤمن دنیا را رها کند و آنها با همین دنیا بر امور مسلمین مسلط شوند و آنها را به استعمار و استحمار ببرند.

معنای زهد

زهد یعنی در دنیا محدود به خودت نمی‌شوی و دنیا را برای لعب و لهو و زینت

۱. عنکبوت، آیه ۶۴.

و... خودت نمی خواهی؛ بلکه با آن کار می کنی و با دستگیری از محرومین و زدودن فقر و مبارزه با مستکبرین، حیات آخرت را آباد می کنی.

اینکه می گویند: دنیا بد است، پس تو رها کن و بگذار آمریکا بخورد، همان حرف ناصرالدین شاه است که به انگلیسی ها می گفت: ((نفت، سیاه و کثیف است؛ آن را ببرید!)) و اینکه می گویند امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را سه طلاقه کرده بود، منظور دنیایی است که تمام وسعت و بزرگی اش در همین اهداف پنج گانه است: (لعب، لهو، زینت، تفاخر، تکاثر). می گویند دنیا بد است، آن را رها کن؛ دنیا رنج است، از آن بگذر؛ دنیا مردار است، از آن فرار کن. درحالی که دنیا بد نیست، بلکه کم است. باید آن را زیاد کرد. باید با آن تجارت کرد. گندمی است که باید به خاکش سپرد و آبیاری اش کرد و خرمنش را برداشت.^۱

آیه این خصوصیات را برای دنیا بیان نمی کند تا ما دنیا را رها کنیم و مستکبرین بردارند؛ بلکه این خصوصیات را برای ما بیان می کند تا ما چنین دنیایی را برداریم، ولی به گونه ای برداریم که بتوانیم با خودمان به آخرت ببریم؛ به گونه ای برداریم که بتوانیم با آن حیات آخرت را کسب کنیم. نماینده مجلس شدن، وزیر شدن، وکیل شدن بد نیست؛ ولی باید به گونه ای نماینده و وزیر شد که با آن حیات آخرت را کسب کنیم؛ یعنی به گونه ای وکیل و وزیر شوم که بتوانم وزارت را در شب اول قبر با خودم به باطن این عالم ببرم و اگر به من گفتند که چه آورده ای، بگویم وزارت و وکالت و نوکری مردم! ولی اگر وکالت و وزارت من فقط بازی با صندلی ریاست بود، فقط لهو بود، به صورتی که مرا از یاد آخرت غافل کرد، اگر وزارت من فقط زینت بود، فقط النگوهای دست بانو و زینت او را زیاد کردم! اگر فقط فخرفروشی آقا زاده ام بود، اگر رانت خواری و تکثر و تکاثر در امتیازات و زمین خواری و شرکت به نام زدن بود، این جز آتش و ظلمت چیزی برای شب اول قبرم ندارد.

۱. صفائی حائری، روش نقد، ج ۲، ص ۴۶.



نیاید دنیا انسان سالکی که اهل حرکت است را در این پنج جلوه (لعب، لهُو، زینت، تفاخر، تکاثر) زندانی کند و او را به چنین جلوه‌هایی که در باران بهاری جلوه می‌کند، دلخوش کند. ﴿كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ﴾ جلوه‌هایی که بعد از مدت کوتاهی همه آنها زرد می‌شود و می‌بینی که همه دست‌های دنیا، پوچ بود و در آن گُل نبود!

انسانی که با این جلوه‌های پنج‌گانه، خودش را تبدیل به سنگ و آجر کرده و به کاخ‌ها و پس‌اندازهایش تبدیل شده و تمام حرکتش را در این مدار بسته زندانی کرده یا به پُست‌ها و عنوان‌ها وابسته است، این انسان خاسر و زیانکار است و هلاک خواهد شد.

بعضی گندم را نگه می‌دارند و فقط به آن عشق می‌ورزند و به آن افتخار می‌کنند. بعضی گندم را رها می‌کنند و از آن می‌گذرند. اما آنها که وسعت خسیس زمستان را دیده‌اند، یک گندم را بارور می‌کنند؛ آن را به خاک می‌دهند تا از خاک برخیزند و زمستان را گرسنه نمانند. چند کیلو گندم کم است؛ خوراک چند روز بیشتر نیست. پس باید زیادش کرد. باید به کارش گرفت. البته برای این زیاد کردن، در اول به خاک دادن است و گندم را زیر خاک پوشاندن. اما فقط همین نیست، که سپس برداشت کردن است و به خاطر برداشت، آبیاری و پرستاری و نگه‌داری‌ها هم هست.^۱ اینها در واقع از گندم‌ها و از دنیا نگذشته‌اند، که آن را برداشته‌اند. آن را بد نمی‌دانند که کم می‌شمارند و به زیاد کردنش مشغول می‌شوند. دنیا می‌شود کشتزارشان؛ می‌شود بازارشان؛ می‌شود مایه کارشان، و این است که آن را می‌فروشند و به دنبال خریداری هستند، و نه تنها دنیا را که خودشان را هم زیاد می‌کنند و از کمی درمی‌آورند.

اینها همیشه دارا هستند. نه فقط یک ماه، که دنیا دارها و گندم خوارها
بیش از یک ماه گندم ندارند و بهره ندارند. اما اینها با گندمی که به خاک
سپرده‌اند، همیشه تأمین هستند و با تجارتی که شروع کرده‌اند، همیشه
سرشار و غنی.^۱

دنیا بد نیست؛ کم است. دنیا رنج است اگر اسپرش باشی و سود
است، اگر امیرش بشوی. دنیا پا است اگر با آن راه بروی و بار است اگر او
تو را راه ببرد. دنیا نور است و همچون خورشید است. اگر با آن نگاه کنی،
می‌بینی؛ اگر به آن نگاه کنی، کور می‌شوی^۲ و رنج می‌بری و می‌سوزی. و
دنیا مردار است اگر ذبحش نکنی و به کارش نگیری و مرداب است اگر
به جریانش نیندازی.

ما با دنیا و ثروتمان، بخواهیم یا نخواهیم، مردار زمین و مرده‌ی زمان
خواهیم بود؛ مگر آنجا که حرکتی بگیریم و حیاتی به دست بیاوریم و سپس
خویش را ذبح کنیم و ذبیح‌الله شویم.^۳

مؤمن دنیا را رها نمی‌کند، که می‌چرخاند؛ چون کسی که از گردونه
بیرون آمده، می‌تواند گرداننده باشد و در پشت هر میزی و در کنار هر
پستی، هر نهاد را کدی می‌تواند حرکت بسازد. کسی که خودش را به
سنگ و آجر تبدیل کرده، چگونه می‌تواند راه بیفتد. او وجودش همان
سنگ‌ها و آجرها هستند. او خودش را در میان آجرها دفن کرده و
نمی‌داند و باید از آتشی بترسد که با همین آدم‌ها و با همین سنگ‌ها

۱. ﴿هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾. (صف، آیه ۱۰)؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ
أَمْوَالَهُمْ﴾ (توبه، آیه ۱۱۱).

۲. «مَنْ ابْصَرَ بِهَا تَبَصَّرَ وَمَنْ ابْصَرَ أَلَيْهَا عَمِيَ». نهج البلاغه، ترجمه صبحی صالح، خطبه ۸۱.

۳. صفائی حائری، روش نقد، ج ۳، ص ۷۱.



برافروخته می‌شود و با همین‌ها روشن می‌ماند: ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي
وَقُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۲.

کسانی می‌توانند وارد دنیایی با چنین ویژگی‌هایی بشوند (لعب، لهو، زینت،
تفاخر، تکاثر) که از دنیا فارغ و خارج شده باشند. مقام معظم رهبری علیه السلام در
مورد اینکه دنیا مزرعه آخرت است، می‌فرمایند:

اسلام، دنیا را وسیله‌ای در دست انسان برای رسیدن به کمال می‌داند.
از نظر اسلام، دنیا مزرعه آخرت است. دنیا چیست؟ در این نگاه و با
این تعبیر، دنیا عبارت است از انسان و جهان. زندگی انسان‌ها، تلاش
انسان‌ها، خرد و دانایی انسان‌ها، حقوق انسان‌ها، وظایف و تکالیف
انسان‌ها، صحنه سیاست انسان‌ها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه
تربیت، صحنه عدالت؛ اینها همه میدان‌های زندگی است. به این معنا،
دنیا میدان اساسی وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است. دین آمده
است تا در این صحنه عظیم و در این عرصه متنوع، به مجموعه تلاش
انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند. دین و دنیا در این تعبیر
و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. تفکیک دین از دنیا
به این معنا، یعنی خالی کردن زندگی و سیاست و اقتصاد از معنویت؛
یعنی نابود کردن عدالت و معنویت. دنیا به معنای فرصت‌های زندگی
انسان، به معنای نعمت‌های پراکنده در عرصه جهان، به معنای زیبایی‌ها
و شیرینی‌ها، تلخی‌ها و مصیبت‌ها، وسیله رشد و تکامل انسان است. اینها
هم از نظر دین ابزارهایی هستند برای این‌که انسان بتواند راه خود را به
سوی تعالی و تکامل و بروز استعدادهایی که خدا در وجود او گذاشته
است، ادامه دهد. دنیای به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. اما

۲. صفائی حائری، تطهیر با جاری قرآن، ج ۱، ص ۱۵۲.

۱. بقره، آیه ۲۴.

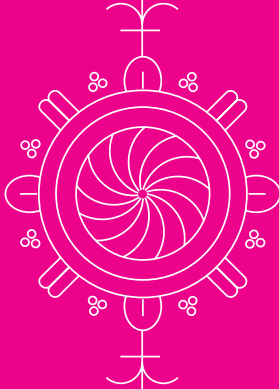
دنیا مفهوم دیگری هم دارد. در متون اسلامی، دنیا به معنای نفسانیت و خودخواهی و اسیر هوا و هوس خود بودن و دیگران را هم اسیر هوا و هوس خود کردن، آمده است. سرتاسر قرآن و احادیث و کلمات بزرگان دین در طعن و طرد چنین دنیایی است. در لسان روایات ما، دنیای مطرودی که با دین قابل جمع نیست، به معنای هوا و هوس و نفسانیت و انانیت و خودخواهی و خودپرستی است. این دنیا شاخصه فرعون و نمرود و قارون و شاخصه شاه و بوش و صدام است؛ این دنیا شاخصه مستکبران ظالم و ستمگر روزگار در طول تاریخ تا امروز است. البته این‌ها مجسمه‌های بزرگ‌ترِ رذایل اخلاقی و این دنیای مذموم‌اند. یک انسان معمولی هم می‌تواند در دل و درون خود یک فرعون داشته باشد و به قدر توان و امکانات خود، فرعونی و قارونی و قیصری و امپراتورانه عمل کند. اگر امکاناتش بیشتر شد، او هم مثل فرعون و قارون و بقیه گردن‌کشان و طواغیت تاریخ خواهد بود. این دین با دنیا قابل جمع نیست. ما باید بین این دو معنای از دنیا فاصله قائل شویم.^۱

رفتارسازی

یکی از راه‌های شناخت حقیقت دنیا و آخرت و تثبیت این حقایق در جان، خواندن مطالبی صحیح و متصل به وحی در مورد آنها است. شاید در آخر بحث بهتر باشد کتابی را معرفی کنم که مطالعه آن ما را بیشتر با واقعیت‌های جهان پس از مرگ آشنا می‌کند. کتاب منازل الاخره نوشته شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان. در این کتاب شیخ عباس قمی ۱۰ منزل از منازل آخرت مثل مرگ، قیامت، قبر، صراط، و منازل دیگر را بحث کرده است و به تفصیل به هر یک پرداخته است.

۱. بیانات در شانزدهمین ساگرد رحلت حضرت امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۴/۳/۱۴، دسترسی در:





«كَفَى بِالْمَوْتِ وَاِعْظَاءً»

جزء ۲۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ
لِعَذِّبٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

حشر ۱۸

● ضرورت آمادگی و مراقبه برای مرگ



فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ
 الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٍ
 مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ وَلَا
 تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
 ﴿١٩﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
 هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْءَانَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ
 خَاشِعًا مَتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا
 لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ
 الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ
 الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 ﴿٢٣﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
 يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾





﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾ ای مؤمنان، تقوای الهی داشته باشید [و رعایت وجود خدا را بکنید و به لوازم عملی این باورتان پایبند شوید]. ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ [یکی از مهم‌ترین لوازم، این است که هرکسی خود را در برابر خدای متعال پاسخ‌گو بداند]. و هرکس باید نگاه کند چه چیزی را برای فردای دنیا و قیامتش آماده کرده و از پیش فرستاده است. ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [و حتماً هوشیار باشید] و تقوای الهی را رعایت کنید [و در محاسبه اعمال امروزتان، غفلت نکنید؛] ﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ چون خداوند از هرکاری که می‌کنید، باخبر است [و این چنین نیست که شما گمان کنید که خدای متعال از برخی از اعمال و افکار شما بی‌خبر باشد!]



آیه مورد بحث

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ
لِعَدِّهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

ای مؤمنان، تقوای الهی داشته باشید [و رعایت خدا را بکنید و به لوازم عملی این باورتان پایبند شوید. یکی از مهم‌ترین لوازم، این است که هرکسی خود را در برابر خدای متعال پاسخ‌گو بدانند.] و هرکس باید نگاه کند چه چیزی را برای فردای دنیا و قیامتش آماده کرده و از پیش فرستاده است. [و حتما هوشیار باشید] و تقوای الهی را رعایت کنید [در محاسبه اعمال امروزتان، غفلت نکنید؛] چون خداوند از هرکاری که می‌کنید، باخبر است [و این چنین نیست که شما گمان کنید که خدای متعال از برخی از اعمال و افکار شما بی‌خبر باشد!] (سوره حشر، آیه ۱۸)

انگیزه‌سازی

جوانی که مرگش حتمی بود

یکی از اساتید تعریف می‌کرد و می‌گفت: جوانی آمد پیش من و گفت حاج آقا کار مهمی با شما دارم. مرگم دیگر قطعی است و چند روز دیگر رفتنی هستم. گفتم: عمر دست خداست، نگران نباش. خیلی‌ها بدترین مریضی‌ها را داشتند و خوب شدند. گفتم: نه، این قصه فرق می‌کند. حرفش را اینگونه ادامه داد: آن اوایل پذیرفتن این واقعیت خیلی برایم سخت بود و در خانه گوشه‌گیر شدم. یک روز صبح از خواب بیدار شدم و گفتم: خب حالا که قرار است بمیری این چند روز را زندگی کن، برو بیرون، کار کن، حرف بزن، ارتباط بگیر. بالاخره تو که می‌میری! می‌گویند بلند شدم آمدم زندگی‌ام را شروع کردم. اما زندگی عجیبی شده بود!



کسی من را اذیت می‌کرد دیگر عصبانی نمی‌شدم؛ حسادت نمی‌کردم؛ هر ماشین عروسی از جلوی من رد می‌شد مثل مادر عروس خانم خوشحال می‌شدم. مثل پیرزن‌ها برای جوان‌های مردم دعا می‌کردم. اگر خدمتی یا کار خیری می‌کردم دیگر دنبال نام خودم و یا تشکر دیگران نبودم. نمازهایم خیلی با حال شده بود. خیلی حرف‌های خوب را راحت می‌فهمیدم.

گفت: حالا می‌خواهم بمیرم، خدا همین‌ها را از من قبول می‌کند؟ گفتم: چرا قبول نکند. گفت: مرگ من را درست کرد، اشکال ندارد؟ نمی‌گویند تو وقتی فهمیدی مردنی هستی درست شدی؟ گفتم نه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود «کفی بِالْمَوْتِ وَاعْظًا»؛ مرگ به عنوان واعظ کافی است.

بعد از او سؤال کردم: کسالت‌تان چیست؟ گفت من کسالتی ندارم. گفتم شما به من گفתי من مرگم قطعی است! گفت: مرگم قطعی است دیگر. مگر شما مرگتان قطعی نیست؟! جا خوردم.

یک حساب کردم دیدم راست می‌گوید؛ من هم مرگم قطعی است و هیچ کس جلوی آن را نمی‌تواند بگیرد. یا یک روز دیگر یا چند هزار روز دیگر می‌میرم.^۱ حقیر می‌خواهم از خودم و شما سوال بپرسم. ما چند وقت دیگر خواهیم مرد؟ چند سال دیگر؟ چند ماه دیگر؟ چند هفته دیگر؟ چند روز دیگر؟ چند ساعت دیگر؟ چند ثانیه دیگر؟

حالا که مدت زمان عمر ما مشخص نیست؛ اگر همین حالا که داریم با هم گفتگو می‌کنیم ملک الموت، من یا شما را قبض روح کند؛ برای سفر پیش رو آماده‌ایم؟ اگر آماده نیستیم چگونه آماده شویم؟ پاسخ این سوال مهم بحث امشب ما را در بر می‌گیرد.

۱. برگرفته از سخنرانی حجت‌السلام پناهیان، سایت موسسه بیان معنوی.



خلاصه بحث‌های گذشته

همان طور که می‌دانید بحث ما بعد از مباحث ایمان و توحید و نبوت و ولایت، رسید به بحث مهم معاد.

عرض کردیم هرکس قرآن را زندگی کند؛ پای درس قرآن کریم رابطه مستقیم بین دنیا و آخرت را متوجه می‌شود و می‌بیند که همه ما کشاورزیم و هرچه در این دنیا می‌کاریم، در آخرت برداشت می‌کنیم. متوجه می‌شود که از مرگ گریزی نیست، و می‌یابد که زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت بازی‌ای بیش نیست و اصل حیات و زندگی در آخرت است.

چنین کسی اهمیت و حساسیت آمادگی برای مرگ و سفر به جهان آخرت را به خوبی خوب می‌تواند درک کند.

اقناع اندیشه

هر تولیدکننده‌ای بعد از تولید خود، محصولش را بررسی می‌کند تا اگر عیبی دارد، آن عیب را برطرف کند و محصول بعدی بدون آن عیب باشد. اگر مورد غفلت بوده، محصول بعدی بدون غفلت باشد و اگر حُسنی دارد، آن حُسن در محصول بعدی او نیز وجود داشته باشد.

یک بازرسی و مراقبت هنگام تولید داریم و یک بازرسی و مراقبت پس از تولید. در علم امروزی به آن «فرایند کنترل کیفیت» می‌گویند.

اینکه قرآن از کل فرایند کنترل کیفیت، بر روی کنترل کیفیت محصول پس از تولید توجه می‌دهد، دلیل بر آن است که این قسمت، بزنگاه است و سبب زمین خوردن بسیاری از تولیدکنندگان می‌شود. چرا که گمان می‌کنند که محصول خوبی تولید کرده‌اند، ولی خداوند آن محصول را رد می‌کند؛ چون آن محصول در نگاه سازندگانش زینت داده شده است.^۱

۱. «رُزِقَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (انعام، آیه ۱۲۲) و «وَإِذْ زَيَّنَّا لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ» (انفال، آیه ۴۸).

حضرت امام علیه السلام در سال ۱۳۶۳ نامه‌ای به سید احمد آقا می‌نویسند که نامه مهمی است. ایشان در ابتدای نامه می‌فرمایند:

نامه‌ای است از پدری پیر و فرسوده، که عمر خود را به مُشتی الفاظ و مفاهیم به پایان رسانده. و زندگی خویش را در لاک خویشتن تباه نموده، و اکنون نفس‌های آخرین را با تأسف از گذشته خود می‌کشد، به فرزند جوانی که فرصت دارد تا چون عبادالله صالحین در فکر رهانیدن خود از تعلق به دنیا که دام ابلیس پلید است، باشد.

نکته‌ای که می‌خواهم از این نامه خدمت شما عرض کنم، این قسمت از نامه است که ایشان می‌فرمایند:

پسرم! سوره مبارکه حشر را مطالعه کن که گنجینه‌هایی از معارف و تربیت در آن است و ارزش دارد که انسان یک عمر در آنها تفکر کند و از آنها به مدد الهی توشه‌ها بردارد؛ خصوصاً آیات اواخر آن، از آنجا که فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱

حضرت امام علیه السلام در این نامه از کل آیات سوره حشر به این آیه که امروز مورد بحث ماست اشاره می‌کنند. در این آیه، ما دو دستور داریم: یک دستور اطاعت از فرامین الهی و دستور دوم دوباره نظر کردن به دستور انجام داده شده است تا اگر دچار عیب و نقصی است، آن نیز برطرف شود.^۲

ضرورت اصلاح نفس

انسان گاهی به عمل خود می‌نگرد و آن را اصلاح می‌کند و گاهی به نفس خود می‌نگرد و آن را اصلاح می‌کند. آنچه در آیه شریفه مورد تأکید است، توجه و نظر به

۱. صحیفه امام علیه السلام، ج ۱۸، ص ۵۱-۵۲. ۲. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۱۸.



نفس است. یعنی این عملی که من انجام دادم، چه تأثیری در نفس من داشت؟ چه صورت ملکوتی‌ای درست کرد؟ نفس در اینجا همان باطن انسان است؛ همان باطن عالم است؛ همان باطنی که به عنوان برزخ در آن سیر خواهیم کرد و منازل را تا ملاقات خداوند با رنج و سختی طی خواهیم نمود: **﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهٖ﴾**^۱. اگر کسی به این نفس توجه کرد و آن را اصلاح کرد، آن‌گاه خداوند آن نفس را می‌خرد: **﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ﴾**^۲. آن وقت خود این آدم‌ها می‌شوند درجه، نه اینکه برای آنها درجه باشد.^۳

اگر در این نفس نظر شد و مورد محاسبه و مراقبه قرار گرفت، آن وقت خدا گوهر ذات او را قبول می‌کند.

وقتی انسانی خودش می‌شود درجه، روز شهادت او هم از ایام‌الله می‌شود که باید در آن روز مردم را به یاد خداوند و سنن الهی او انداخت.^۴

هرکس خود را خوب می‌شناسد که الآن در چه حالتی است و به چه چیزی دل بسته است؛ چون محصول اعمال قبلی به صورت ملکات فعلی ظهور کرده است. ممکن است تعداد کارهای گذشته یاد انسان نباشد؛ اما ملکات فعلی به خوبی جلوی چشم انسان هست. انسان الآن در چه حالتی است؟ به چه چیزی علاقه‌مند است؟ عُلقه فعلی او محصول اعمال قبلی اوست؛ پس به خوبی می‌تواند خود را بررسی کند. ممکن است ما الآن ندانیم از اول عمرمان تاکنون چه تعداد روزه مستحبی یا روزه واجب گرفته‌ایم؟

۱. انشقاق، آیه ۶.

۲. توبه، آیه ۱۱۱.

۳. دو گونه تعبیر در آیات قرآن برای اهل بهشت آمده: گاهی می‌فرماید: برای آنها درجاتی است **﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾** (انفال، آیه ۴) و گاهی می‌فرماید: **﴿هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ﴾** (آل عمران، آیه ۱۶۳).

۴. **﴿وَدَرَّزُهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾** (ابراهیم، آیه ۵) یوم‌الله یعنی چه؟ یعنی آن روزی که دست قدرت خدا را انسان در حوادث مشاهده می‌کند؛ آن روزی که ده‌ها میلیون در ایران و صدها هزار در عراق و بعضی کشورهای دیگر به پاس خون فرمانده سپاه قدس به خیابان‌ها آمدند و بزرگ‌ترین بدرقه جهان را شکل دادند. این یکی از ایام‌الله است. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه، ۱۳۹۸/۱۰/۲۷، دسترسی در:

ممکن است ندانیم چه تعداد رکعت نماز مستحبی یا واجب خوانده‌ایم، یا چه مقدار انفاق کرده‌ایم؟ شاید کمیت و تعداد آن‌ها را نتوانیم بررسی و محاسبه کنیم، ولی یک چیز را می‌توانیم محاسبه کنیم و آن کیفیت آن اعمال است. یعنی آیا روزه‌هایی که ما تا به حال گرفته‌ایم، کیفیت مطلوب و مورد نظر را داشته؟ زیارت‌هایی که رفته‌ایم، عزاداری‌هایی که تا به حال داشته‌ایم، کیفیت مطلوب و مورد پذیرش درگاه الهی را داشته است؟ نمازهای ما انفاق‌های ما کیفیت مورد قبول درگاه حق را داشته است؟

برای اینکه بدانیم اعمال و عبادات ما چه کیفیتی داشته و آیا مورد پذیرش واقع شده یا نه، به ما دسترسی‌ای داده‌اند تا از این طریق مطلع شویم. با نظر کردن و بررسی دقیق نفس، انسان متوجه کیفیت اعمالی که تا به حال انجام داده است، می‌شود. نه تنها می‌تواند کیفیت عبادات خود را در نفس ببیند، بلکه کیفیت گناهان و معصیت‌های خود را نیز در نفس می‌تواند ببیند که گناهان او، چه زشتی‌ها و مفاسدی در این عالم هستی به پا کرده‌اند؟

منظور از «ما»ی موصوله در آیه شریفه، این نیست که خاطرات را به یاد بیاور و آن‌ها را بررسی کن که بگوییم یادمان می‌آید یا یادمان نمی‌آید؛ بلکه منظور، بررسی درجات روحی خود شخص است که الآن در آن حضور دارد. تشریح و توضیح این مسئله با آیه ۱۰۵ سوره مبارکه مائده است که می‌فرماید: ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا عَلَيْكُمْ اَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ صَلَّٰلٍ اِذَا اَهْتَدَيْتُمْۗ اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْۗ جَمِيْعًاۗ فَيَنْبِئُكُمْۚ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَۙ﴾؛ ای اهل ایمان! مراقب [ایمان و ارزش‌های معنوی] خود باشید؛ اگر شما هدایت یافتید، گمراهی کسی که گمراه شده به شما زبانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست؛ پس شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد.



تمنای مرگ، راه تشخیص وضعیت نفس

یکی از روش‌های قرآنی محاسبه نفس برای اینکه از وضعیت آن خبردار شویم «تمنای مرگ» است. این روش در محاسبه نفس بسیار مهم است؛ چون این نفس بسیار پیچیده و قوی عمل می‌کند. بنابر فرموده قرآن: نفس تسویل‌گری‌ها دارد: ﴿سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً﴾^۱؛ کارها را برای انسان آراسته می‌گرداند و انسان را به آنها وسوسه می‌کند؛ به صورتی که دچار واقع‌پنداری می‌شود. نفس، رفتارهای فسادانگیز انسان را برای انسان زیبا نشان می‌دهد، به صورتی که انسان مدعی اصلاح و درستی می‌شود: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾^۲ و چون به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید، گویند: جز این نیست که ما اصلاح‌گریم!^۳

یکی از راه‌هایی که نفس را با بازیگری‌های پیچیده‌اش در هنگام محاسبه در تنگنا قرار می‌دهد تا معلوم شود چه کرده است، تمنا و آرزوی مرگ است؛ چنان‌که خداوند در قرآن دو بار بر این روش تصریح کرده است: یک بار در سوره بقره و یک بار در سوره جمعه:

﴿قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۴

﴿قُلْ يَتَّيَّبُهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۵

در هر دو آیه، خطاب به یهود و هر کسی که مدعی ستایش خود است گفته شده: اگر فکر می‌کنید که باطن را آباد کرده‌اید و اولیای الهی هستید، پس آرزوی مرگ کنید! آرزوی رفتن از این دنیا داشته باشید! آرزوی حیات در باطن

۳. ترجمه صفوی.

۲. بقره، آیه ۱۱.

۱. یوسف، آیه ۱۸.

۵. جمعه، آیه ۶.

۴. بقره، آیه ۹۴.

داشته باشید! سبک زندگی شما به گونه‌ای باشد که حکایت از آمادگی شما برای رفتن باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام از زمره کسانی است که آنقدر به نفس خویش پرداخته که هیچ باکی از مرگ ندارد. در نهج البلاغه آمده است:
«به خدا قسم عشق پسر ابوطالب به مرگ از علاقه کودک شیرخوار به پستان مادر بیشتر است»^۱.

کنترل کیفیت اجتماعی

﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ در این آیه به دو معناست:

یک: اصلاح خودتان به صورت فردی؛

دو: اصلاح خودتان، یعنی اصلاح یکدیگر به صورت اجتماعی؛ چون بنابر نظر علامه علیه السلام یکی از معانی نفس در اینجا نفس اجتماعی است، نه صرف نفس فردی.^۲ قرآن از جامعه اسلامی به عنوان «أنفس» و «نفوس» تعبیر می‌کند؛ چون اینها یک واقعیت‌اند. می‌فرماید خودتان را اصلاح کنید؛ چون همه افراد جامعه اسلامی به منزله نفس یکدیگرید. ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ یعنی به فکر اصلاح خودتان باشید؛ جامعه‌تان را اصلاح کنید.

البته انسان تا به ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ در حیطه فردی عمل نکند، نمی‌تواند در حیطه اجتماعی موفق باشد. لازمه موفقیت انسان در حیطه اجتماع و مبارزه با مستکبرین، پیروزی در حیطه شخصی و فردی است. اینکه در روایات این قدر توجه به محاسبه نفس به معنای فردی داده شده^۳ به این معنا

۱. رضی، نهج البلاغه، خطبه ۵. ۲. رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۶۲.

۳. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَمَاطِيِّ قَالَ: لَيْسَ مِمَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلَهُ خَسِرًا أَشْرَكَ اللَّهُ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اِسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ»؛ حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند. پس اگر کار نیکی کرده است، از خدا زیادی آن را خواهد، و اگر گناه و کار بدی کرده، در آن گناه از خدا آرزوی خواهد و به سوی او بازگردد و توبه نماید (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۵۳).



نیست که صرف محاسبهٔ نفس فردی هدف باشد؛ بلکه محاسبهٔ نفس فردی مقدمه‌ای برای محاسبه و مراقبه نفس اجتماعی است.

یک انقلابی هم باید مانند یک فرد مراقب خود باشد و دچار خودفراموشی نشود. هم دیگران از دیگران مراقبت کند تا آرمان‌هایشان را به تاریخ نسپارند و نگوید آن آرمان‌ها شعارهای دهه شصت بود! یک ملت و تمدن نباید در مقابل تمدن بیگانه دچار خودفراموشی بشود و گذشته خود را فراموش کند.

ای کسانی که انقلاب اسلامی را قبول کردید و مؤمن به آن شدید! فکر نکنید کار تمام شد؛ بلکه باید تقوا داشته باشید؛ هم از نظر فردی و هم از نظر اجتماعی. اینها همه ابعاد اجتماعی این آیه است که جای بحث فراوان دارد.

رفتارسازی

مثالی برای معنی تقوا

از عارفی درباره تقوا سؤال شد. او گفت: آیا راه پرخاروخاشاک را پیموده‌ای؟ سائل گفت: بله. فرمود: چه کردی؟ گفت: حواسم جمع بود و از خارها پرهیز می‌کردم که مبادا به پایم برود. فرمود: در دین خدا نیز چنین با احتیاط و پرهیزکار باش تا به درجه متقین نائل شوی. از کوچک و بزرگ گناهان دست بکش که این تقوا است و همانند کسی باش که بر روی زمین خاردار راه می‌رود که از هرچه گناه می‌بیند می‌پرهیزد. هرگز گناهان کوچک را ناچیز مشمار که کوه‌ها از سنگ‌های ریز تشکیل یافته است و گناهان بزرگ نیز از انباشته شدن گناهان کوچک تشکیل می‌یابد.

بله بزرگواران؛ تقوا یک ملکه نفسانی است که باعث می‌شود انسان به وظایفش چه در حیطه فردی و چه در حیطه اجتماعی عمل کند.



«يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»

جزء ٢٩

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا

﴿٩﴾ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿١٠﴾

انسان ٩-١٠

● ضرورة خوف از آخرت



عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾ يُوفُونَ بِاللَّذَّةِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا
كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾ وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا
وَأَسِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّمَا نَطَعُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴿٩﴾ إِنَّا
نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَتَطِيرًا ﴿١٠﴾ فَوَقَّهْمُ اللَّهُ سَرَّذِكِ الْيَوْمِ وَلَقَّهْمُ
نَصْرَةً وَسُرُورًا ﴿١١﴾ وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾ مُتَكِينِينَ فِيهَا
عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا ﴿١٣﴾ وَذَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا
وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا ﴿١٤﴾ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِبَانِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ
قَوَارِيرًا ﴿١٥﴾ قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾ وَسُقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا
زَبْجِيلاً ﴿١٧﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسْمَى سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ
إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا ﴿١٩﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا
﴿٢٠﴾ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرًا مِنْ فِضَّةٍ
وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿٢١﴾ إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ
مَشْكُورًا ﴿٢٢﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿٢٣﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ
وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾ وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾



حفظ کنیم



قرآنت تحقیق



[اهل بیت علیهم السلام در انفاق غذا به مسکین، یتیم و اسیر، این‌گونه قصدشان را از این کار توضیح دادند که:] «**إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِرُوحِهِ اللَّهِ**» ما اهل بیت فقط برای خدا به شما غذا دادیم، «**لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً**» همچنین از شما هیچ پاداشی نمی‌خواهیم «**وَلَا شُكْرًا**» و حتی هیچ تشکری هم از شما نمی‌خواهیم؛ [این کار را بخاطر ترس از مقام پروردگار انجام دادیم.] «**إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا**» ما اهل بیت از پروردگارانمان به خاطر روزی می‌ترسیم که «**عَبَسَا قَمَطِرًا**» آن روز بسیار خشمگین و سخت است. [اهل بیت با آن مقام والای معنوی خود، این چنین از آخرت می‌ترسند؛ زیرا آخرت بر هر کار انسان سایه انداخته است و نسبت انسان با پروردگارش را روشن می‌کند.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

آیه مورد بحث

﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾
﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^(۱۰)

[اهل بیت در انفاق غذا به مسکین، یتیم و اسیر، این‌گونه قصدشان را از این کار توضیح دادند که:] ما اهل بیت فقط برای خدا به شما غذا دادیم و از شما هیچ پاداش و حتی هیچ تشکری نمی‌خواهیم. ما اهل بیت از پروردگاران به خاطر روزی می‌ترسیم که آن روز بسیار خشمگین و سخت است. [اهل بیت با آن مقام والای معنوی خود، این چنین از آخرت می‌ترسند؛ زیرا آخرت بر هر کار انسان سایه انداخته است و نسبت انسان با پروردگارش را روشن می‌کند.]. (سوره انسان آیه ۹ و ۱۰)

انگیزه‌سازی

نقل کرده‌اند در غزوة خیبر، یکی از فرماندهان یهودی به نام «مَرْحَب» که فردی قدبلند و عظیم‌الجثه بود و یهود به خاطر قدرت او خیالشان راحت بود، در روزهای اول جنگ خیلی گرد و خاک کرد و هیچ‌کس از لشکر اسلام حریف او نشد. یا از دستش فرار می‌کردند و یا در مقابلش تاب مقاومت نداشتند و کشته می‌شدند.

نقل کرده‌اند که مَرْحَب دایه‌ای منجم و پیشگو داشت که او را بزرگ کرده بود و به او گفته بود که با هرکس در میدان مبارزه خواستی، بجنگ و بدان که پیروز خواهی شد و کسی نمی‌تواند با تو بجنگد و تو را شکست دهد؛ جز کسی که نامش «حیدر» است. اگر در مقابلش بایستی، کشته خواهی شد؛ چون او ترس‌ترین و شجاع‌ترین انسان‌هاست.

در جنگ خیبر، اصحاب پیامبر ﷺ از قدرت‌نمایی مرحب به پیامبر شکایت کردند و می‌گفتند یهودی‌ها غولی دارند که در میدان کسی حریف او نمی‌شود و چند نفر از فرماندهان لشکر اسلام را شکست داده است. پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«الْأُطْيَانُ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَ يَحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسَ بَفَرَّارٍ (كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ)»؛ فردا این علم و پرچم را به مردی که خدا و رسولش را دوست دارد و نیز خدا و رسول، او را دوست دارند، خواهیم داد که او حمله کننده‌ای است که فرار نمی‌کند.

فردا همگی آماده بودند، تا بار دیگر فرمان حمله بگیرند. یاران پیامبر ﷺ شب را به صبح رساندند، درحالی‌که در این فکر بودند که پرچم فتح سرانجام به چه کسی واگذار می‌رسد.

صبح که شد، رسول اکرم ﷺ امام علی ﷺ را خواست و فرمود: «أَيُّنَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟»؛ علی ﷺ کجاست؟ گفتند: علی ﷺ به درد چشم مبتلا شده و استراحت می‌کند.

پیامبر ﷺ فرمود: او را بیاورید: «فَلَمَّا جَاءَ بَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ، فَبَرَأَ حَتَّى كَانَتْ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ»؛ وقتی امام علی ﷺ آمد، حضرت رسول اکرم ﷺ برای شفای چشم او دعا کرد و آب دهان مبارک را به چشم او زدند و به برکت دعای ایشان امام علی ﷺ بهبود یافت.

آن‌گاه رسول اکرم ﷺ فرمود: «حُذِّ هَذِهِ الرَّايَةَ فَاْمُضِ بِهَا حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ»؛ این پرچم را بگیر و آن را با خود ببر تا خدا خیبر را بر تو بگشاید.

امیرالمؤمنین ﷺ با لشکر اسلام به سوی خیبر و مَرَحَب رفت. نخستین کسی از یهودیان که همراه با کاروان خود بر مسلمانان حمله کرد، حارث، برادر مرحب بود. مسلمانان پا به فرار گذاشتند؛ ولی امام علی ﷺ به تنهایی پایداری فرمود و ضرباتی به یکدیگر زدند و سرانجام حارث به ضربت شمشیر امیرالمؤمنین ﷺ کشته شد.

یاران حارث به طرف قلعه فرار کردند و داخل قلعه رفتند و در را بستند. مرحب خشمگین بیرون آمد و این رجز را خواند:



قَدْ عَلِمْتُ حَبِيزَ لَتِي مَرْحَبٌ؛ در و دیوار خیبر می‌داند که من مرحب هستم.
شَاكِي السِّلَاحِ بَطْلٌ مُجَرَّبٌ؛ سراپا سلاح و پهلوان کار آزموده.
إِذَا الشُّيُوفُ أَقْبَلَتْ تَلَهَّبٌ، أَطْعَنُ أُخْيَانًا، وَجِينًا أَضْرِبُ؛ غالباً ضربه می‌زنم و گاهی
هم ضربه می‌خورم.

امام علی علیه السلام جلو آمد و در مقابل رجز او این ابیات را خواند:
أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَةً؛ من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر خوانده.
كَلَيْتِ غَايَاتِ كَرِيهِ الْمَنْظَرَةَ، مرد دلاور و شیر بیشه‌ها.
أَوْ فِيهِمْ بِالصَّاعِ كَيْلَ السُّنْدَرَةَ، بازوان قوی و گردن نیرومند دارم و در میدان
نبرد همانند شیر بیشه صاحب منظری مهیب هستم.

هنگامی که مرحب اسم «حیدر» را شنید، گریخت؛ چون دایه‌اش به او گفته بود هیچ‌گاه با کسی که نامش حیدر است، نجنگ، که اگر در مقابل او بایستی، شکست می‌خوری و تو را می‌کشد.

دیگران جلوی او را گرفتند و گفتند کجا فرار می‌کنی؟! تو تا به حال در هیچ نبردی شکست نخورده‌ای؛ حالا دایه‌ات چیزی گفته که معلوم هم نیست حرفش درست باشد. برگرد به میدان؛ وگرنه آبروی خودت و ما را می‌بری.
مرحب به میدان برگشت و یکی دو ضربه شمشیر بیشتر نزده بود که حضرت امیر علیه السلام با ضربه‌ای بر فرق سرش او را به درک واصل کرد و بقیه یهودی‌ها نیز فرار کردند.^۱

اقناع اندیشه

از شجاعت و نترسی حضرت امیر علیه السلام زیاد شنیده‌اید و این داستان یک نمونه از شجاعت ایشان بود.

۱. شیخ طوسی، الأمالی، النص، ص ۳.

نکته‌ای که در این جلسه می‌خواهیم در مورد آن صحبت کنیم، ترس بودن و شجاعت مولا علیه السلام نیست. اتفاقاً برعکس، در این جلسه می‌خواهیم در مورد ترس مولا صحبت کنیم!

همین امیرالمؤمنینی که در میدان‌های جنگ در مقابل دشمن چنین نترس و شجاع بوده، بنا به فرموده قرآن، جایی هست که خیلی می‌ترسد! علی و ترس؟! بله، در سوره مبارکه انسان، خداوند از جایگاه و مقام حضرت امیر علیه السلام و خانواده ایشان می‌گوید و یکی از خصوصیات ایشان را «ترسیدن» بیان می‌کند.

شأن نزول آیه کریمه

داستان سوره انسان را شنیده اید. خلاصه‌اش این است که یکی از فرزندان حضرت بیمار می‌شوند و اهل خانه نذر می‌کنند که اگر شفا یافت، سه روز روزه بگیرند. بچه شفا می‌گیرد و اهل خانه به نذر خود عمل می‌کنند و در سه روزی که روزه بودند، هر شب موقع افطار مسکینی، یتیمی و اسیری به در منزل می‌آیند و ایشان غذای خود را به آنها می‌دهند.

خدای متعال در آیات شریفه سوره انسان دو سه مرتبه به ترس این خانواده اشاره می‌کند و می‌فرماید: یکی از علل اینکه این خانواده از شکم خودشان می‌زنند و به مسکین و یتیم و اسیر کمک می‌کنند، برای این است که آنها «می‌ترسند»!

سؤال: آنها از چه می‌ترسند؟

طبق بیان آیه، آنها از دو چیز می‌ترسند:

یک: از آن روزی که درباره آن می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾
دو: از ربّ.



اینکه حضرت امیر^{علیه السلام} از قیامت می‌ترسند، برای این است که نعوذ بالله ایشان عمل خیر و نیکی ندارند؟ به خاطر این است که دستشان خالی است و می‌ترسند؟

ترس از خدا مرکبی است که همه انسان‌های سالک در هر مرتبه‌ای که باشند، به آن نیاز دارند؛ ولی دلیل و علت ترس همه یکسان نیست. یکی می‌ترسد به خاطر گناهایی که کرده؛ یکی می‌ترسد به خاطر اینکه اطلاعی ندارد؛ یکی از عدالت خدا می‌ترسد؛ یکی از مقام و جایگاه خدا می‌ترسد و ...

مراتب ترس

ترس در همه مراتب سلوک وجود دارد؛ ولی هرکدام درجه و مرتبه‌ای دارد و ترس در این مراتب، اشتراک لفظی است.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب شریف «خصال» خوف را به پنج قسمت تقسیم می‌نمایند و می‌فرمایند:

یک خوف و ترسی هست که برای گنه‌کاران است.

ترسی هم هست که علما دارند و ناشی از علم و معرفت است.

ترسی داریم که مخصوص مخبتین و متواضعین است.

یک ترس دیگر هم هست که برای عابدین است علی‌رغم اینکه عبادت زیادی

دارند، ولی باز در دلشان ترس از تقصیر و کوتاهی در عمل است.

ترس پنجمی هم هست که برای عارفین است.^۱

پس بر اساس درجاتی که برای انسان هست، این خوف وجود دارد. آن قدر

۱. «أَنْوَاعُ الْخَوْفِ خُمْسَةٌ خَوْفٌ وَخَشْيَةٌ وَجَلٌّ وَزَهْبَةٌ وَهَيْبَةٌ فَالْخَوْفُ لِلْعَاصِينَ وَالْخَشْيَةُ لِلْعَالِمِينَ وَالْوَجَلُ لِلْمُخْبِتِينَ وَالرَّهْبَةُ لِلْعَابِدِينَ وَالْهَيْبَةُ لِلْعَارِفِينَ أَمَّا الْخَوْفُ فَلِأَجْلِ الدُّنُوبِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ وَالْخَشْيَةُ لِأَجْلِ رُؤْيَةِ التَّقْصِيرِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وَأَمَّا الْوَجَلُ فَلِأَجْلِ تَرْكِ الْعُدْمَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلْتُمْ قُلُوبُهُمْ وَالرَّهْبَةُ لِرُؤْيَةِ التَّقْصِيرِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ يَخْذِرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ (۴) يُشِيرُ إِلَى هَذَا الْمَعْنَى» (شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۲۸۱).

خوف از خداوند و مقام او ارجمند است که در آیات قرآن به کسی که به مقام خوف از ربّ برسد، دو بهشت می‌دهند: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ﴾^۱ همه این مطالب را خدمت شما عرض کردیم برای اینکه انسان از این (اسلام رحمانی) که برخی به صورت تکبُعدی مطرح می‌کنند، فاصله بگیرد و قرآنی به مسئله نگاه کند.

وقتی بنابر نقل صریح آیات قرآن، حضرت امیر^{علیه السلام} از روزی که ﴿يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾^۲ خائف و بیمناک است، ما جای خود داریم.

نترسیدن ما نشان دهنده جهل و بی‌خبری ما از باطن این عالم است. نترسیدن ما از قیامت و احوال آن، برای این است که حبّ دنیا ما را بیمار کرده است؛ وگرنه اولیای الهی برای احوال قیامت ناله‌ها می‌زدند و از شدت ترس می‌لرزیدند؛ چنان‌که رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا دَهَبَ حَوْفُ الْأَخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ»^۳ هر که دنیا را دوست داشته باشد، ترس آخرت از دلش برود.

ترس از قیامت

از جمله خصوصیات آخرت مطابق آیه شریفه، قطع شدن تمامی اسباب است: ﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾^۳ در آن هنگام پیشوایان [شُرک و کفر] از پیروانشان بی‌زاری جویند، و عذاب را مشاهده کنند، و همه دستاویزها و پیوندها از آنان بریده شود.^۴

یکی از خصوصیات قیامت این است که رابطه علت و معلولی بین همه اشیاء برداشته می‌شود: ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾. در عالم قیامت، این جریان علتی که در این عالم جریان دارد، نیست و قطع می‌شود. در این دنیا آب، علت خاموش کردن آتش است و آتش علت سوزاندن و همین‌طور بشمارید. عالم

۲. راوندی، النوادر، ج ۱، ص ۲۷.

۱. الرحمن، آیه ۴۶.

۴. ترجمه انصاریان.

۳. بقره، آیه ۱۶۶.



ما عالم اسباب است. همه چیز تحت اسباب منظم و مرتب است. ولی آنجا که می‌روی، اسباب کاملاً قطع است. مثلاً آنجا اگر صد تا ماشین آب‌پاش هم بیایند و بر سر من که دارم در جهنم می‌سوزم، آب بریزند، دیگر خنک نمی‌شوم. اصلاً آن آتش با آب خاموش نمی‌شود. قواعدی که در این عالم هست، در آنجا نیست.

در آنجا همه ارتباطها قطع می‌شود؛ حتی ارتباطهای واقعی. ارتباط شما با پدرتان، ارتباط واقعی است؛ ارتباط شما با خانواده‌تان ارتباط واقعی است. خیالی و گمانی نیست. اینجا می‌گوید: شما فکر می‌کردی یک کسانی کاره‌ای هستند؟! نه، اینها کاره‌ای نبودند. مرخص شدند و رفتند. خب پدر و مادر چطور؟ آنها واقعاً در وجود ما تاثیر داشتند. این هم رفت. یکی از مستحکم‌ترین ارتباطات این عالم، ارتباط مادر با فرزندش است؛ ولی آن هم در آنجا قطع می‌شود و حتی از هم فرار می‌کنند. در سوره عبس می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٢٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٢٥﴾ وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٢٦﴾﴾

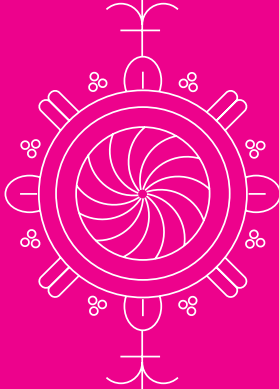
روزی که آدمی از برادرش می‌گریزد؛ و از مادر و پدرش؛ و از همسر و پسرانش. اگر تنها همین یک حقیقت در مورد قیامت موجود بود، جا داشت انسان از شدت ترس جان دهد. اما نترسی ما ناشی از جهل و حبّ دنیا است. خوش‌به‌حال کسانی که خدا ترس از قیامت و احوال آن را در دلشان قرار داده باشد.

رفتارسازی

یکی از کارهایی که انسان‌ساز است و سبب می‌شود انسان از این بی‌خبری و غفلت‌رهایی پیدا کرده و کمی به خودش بیاید، یاد مرگ است. این اشتباه است که گفته می‌شود یاد مرگ انسان را افسرده می‌کند. یاد مرگ به انسان هدف می‌دهد، آینده را به صورت واقعی برای او نمایان می‌کند و او را به فکر چاره می‌اندازد.

ترس از خدا و قیامت، همان آینده‌نگری است که هر عقلی به آن حکم می‌کند. کسی که از خدا می‌ترسد زندگی‌اش را به گونه‌ای سامان می‌دهد که قیامت اول آسایش و راحتی‌اش باشد. اگر روزی پنج دقیقه در مورد حقیقت مرگ و اتفاقات پس از آن فکر کنیم، پس از مدت کوتاهی تأثیرات شگرف آن را در زندگی خود می‌یابیم. اینکه عکسی برای صفحه تلفن همراه یا رایانه خود انتخاب کنیم یا نوشته‌ای برای چسباندن به در یخچال خانه یا خوروی شخصی خود انتخاب نماییم که حاوی مطالبی باشد که ما را به یاد قیامت و آخرت خود بیندازد، از جمله راه‌کارهایی است که می‌توان از آن استفاده کرد تا کمی به روش و منش زندگی صحیح نزدیک‌تر شویم.





کوچک‌های بزرگ!

جزء ۳۰

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾

زلزال ۷-۸

● ضرورت خوف از آخرت



جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتْ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَلِيدِينَ
فِيهَا أَبْدَارُضَى اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ۝

سُورَةُ الزَّلْزَلَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۝ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۝
وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۝ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۝ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا
۝ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ۝ فَمَنْ يَعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۝ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۝

سُورَةُ الْعَجَّازِيَّاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَدِيَّتِ صَبْحًا ۝ فَالْمُورِيَّتِ قَدْحًا ۝ فَالْمُعِيرِيَّتِ صَبْحًا
۝ فَالْثَّرْنِيَّةِ نَقْعًا ۝ فَالْفَوْسَطِيَّةِ جَمْعًا ۝ إِنَّ الْإِنْسَانَ
لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۝ وَاتَّعَلَى ذَلِكَ لِشَهِيدٍ ۝ وَاتَّعَلَى لِحُبِّ
الْخَيْرِ لَشَدِيدٍ ۝ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ۝



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



[آخرت در پیوستگی کامل با دنیا است، آخرت چیزی نیست مگر صورت باطنی همین اعمال دنیوی. دنیا فرصت عمل و آخرت جایگاه حسابرسی و پاسخ است.] **﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾** پس هرکس به اندازه ذره‌ای کار خیر کرده باشد، خود آن کار را می‌بیند [و صورت اخروی آن کار به عنوان پاداش به او داده می‌شود،] **﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾** و هرکسی هم به اندازه ذره‌ای کار بد کرده باشد، خود آن کار را می‌بیند. [در واقع، صورت اخروی خود آن کار را به عنوان مجازات می‌بیند.]



آیه مورد بحث

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. ﴿٨﴾﴾

[آخرت در پیوستگی کامل با دنیاست، آخرت چیزی نیست مگر صورت باطنی همین اعمال دنیوی. دنیا فرصت عمل و آخرت جایگاه حسابرسی و پاسخ است.] پس هرکس به اندازه ذره‌ای کار خیر کرده باشد، خود آن کار را می‌بیند [و صورت اخروی آن کار به عنوان پاداش به او داده می‌شود،] و هرکسی هم به اندازه ذره‌ای کار بد کرده باشد، خود آن کار را می‌بیند [در واقع، صورت اخروی خود آن کار را به عنوان مجازات می‌بیند]. (سوره زلزال آیه ۷ و ۸)

انگیزه‌سازی

حامد پهماسبی یکی از کسانی است که داستان رفتن به عالم برزخ خود را در ۱۳ اردیبهشت سال ۱۴۰۰ این گونه تعریف کرد:

من یک بار با دو چرخه پشت چراغ قرمز ایستاده بودم. کنار من یک ماشین شاسی بلند توقف کرد که یک بچه‌ای از سان‌روف آن بیرون آمده بود. وقتی این بچه به من نگاه کرد به او لبخندی زدم و برای او ادا در آوردم، او هم خندید. از خنده او پدر و مادرش هم که در ماشین بودند خندیدند. چراغ سبز شد آن‌ها رفتند و من هم رفتم. می‌گفت در آن عالم این جریان را به من نشان دادند که پدر و مادر این بچه می‌خواستند از هم طلاق بگیرند و وقتی که آن خنده‌ها اتفاق افتاده بود دل پدر و مادر این بچه به هم نرم شده بود و از طلاق منصرف شدند و این باعث شد که تربیت این بچه هم خوب شود. ایشان می‌گفت: به من نشان دادند که این بچه هر وقت به پدر و مادرش نگاه می‌کرد و خوشحال می‌شد برای من هم ثواب می‌نوشتند. هر وقت که این پسر به خاطر این تربیت خوب هر کار خیری را انجام می‌داد عین ثواب آن را برای من هم می‌نوشتند. هر

موقع که این پدر مادر به هم محبت می‌کردند یا به دیگران محبت می‌کردند ثواب آن را برای من هم می‌نوشتند. ایشان می‌گفتند که فکر نمی‌کردند که یک لبخند کوچک به یک بچه اینقدر برای من باعث ثواب و انرژی خوب شود.

اقناع اندیشه

در «خصال»^۱ شیخ صدوق رحمه الله آمده است: امیرمؤمنان علی رضی الله عنه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحْفَى أَرْبَعَةً فِي أَرْبَعَةٍ»؛ همانا خداوند تبارک و تعالی چهار چیز را در چهار چیز مخفی کرده است:

اول: «أَحْفَى رِضَاهُ فِي طَاعَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئاً مِنْ طَاعَتِهِ فَرْبَمَا وَافَقَ رِضَاهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ»؛ خداوند رضایت و خشنودی خودش را در طاعتش مخفی کرده، پس هیچ‌کدام از طاعات و عبادات را کم ندان؛ چه بسا که همان عبادت، موافق رضا و خشنودی خداوند است و تو خبر نداری.

نباید هیچ‌کدام از کارهای خوب و عبادات را کوچک بشماریم. شاید رضای خدا در همان عمل باشد. در خیابان راه می‌روید، پوست هندوانه یا خیار را می‌بینید، آن را بردار و کناری بگذار؛ مبادا کسی به خاطر آن به زمین بخورد. این یک عمل نیک است. همین را کوچک بشمار؛ شاید رضا و خشنودی خداوند در همین عمل باشد.

پیرمردی میوه و وسایل منزل خریده و با سختی دارد به خانه می‌برد. اگر کمکش کردی و او را به مقصد رساندی، ناگهان می‌بینی همین عمل به ظاهر کوچک، تو را بهشتی کرد؛ چرا؟ چون خداوند رضایت و خشنودی خود را در طاعات مخفی کرده است.

۱. شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۲۰۹.



نیمه‌های شب از خواب برمی‌خیزی، تشنه‌ای، آب می‌خوری، همان موقع می‌گویی: «صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللهِ». ناگاه درمی‌یابی که همین سلام دادن به امام حسین علیه السلام کازرت را درست می‌کند و برای همین سلامی که نیمه‌شب به امام حسین علیه السلام دادی، به بهشت می‌روی.^۱

در مترو یا اتوبوس نشسته‌ای، پیرمردی وارد می‌شود؛ بلند شو جایت را به او بده و همین عمل خیر را کوچک بشمار. یک وقت می‌بینی همین عمل به ظاهر کوچک، نجات می‌دهد.

علامه مصباح رحمته الله می‌فرمایند: من خیلی دوست ندارم به قصه‌ها و حکایات تکیه کنم؛ اما بعضی قصه‌ها آن قدر آموزنده است که فرض کنی اگر اصل قصه هم دورغ باشد، اما روح داستان به طور قطع درست است. می‌گویند: علامه مجلسی رحمته الله زمانی که شیخ الاسلام بود و در دستگاه صفوی حکم وزیر را داشت، با شاگردانش از کوچه‌ای عبور می‌کرد و سیب قشنگی در دست داشت و آن را بو می‌کرد. یک زن یهودی بچه به بغل جلوی در خانه‌ای ایستاده بود. بچه نگاهش به سیب افتاد و به مادرش گفت: من این سیب را می‌خواهم. مادر هم دعواش کرد که بچه چه می‌گویی؟! این آقا شیخ الاسلام است! بچه به گریه افتاد. مرحوم مجلسی متوجه شد. برگشت و آن سیب را به آن بچه یهودی داد

۱. «عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا اسْتَشَقَى الْمَاءَ فَلَمَّا شَرِبَهُ رَأَيْتُهُ قَدِ اسْتَعْبَزَ وَأَعْرُوزَ قَتَّ عَيْنَاهُ بِدُمُوعِهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا دَاوُدُ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَمَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام وَلَعَنَ قَاتِلَهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَحَظَّ عَنْهُ مِائَةُ أَلْفِ سَيِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ مِائَةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَكَانَتْهَا أَعْتَقَ مِائَةَ أَلْفِ نَسَمَةٍ وَحَسْرَةَ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَجْحُ الْفُؤَادِ» (ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۱۰۷-۱۰۶)؛ داود رقی می‌گوید: در محضر مبارک امام صادق علیه السلام بودم؛ حضرت آب طلبیدند و زمانی که آب را نوشیدند، دیدم در حضرت حالت گریه پیدا شد و دو چشم آن حضرت غرق اشک گردید. سپس به من فرمودند: ای داود! خدا قاتل حسین علیه السلام را لعنت کند؛ بنده‌ای نیست که آب نوشیده و حسین علیه السلام را یاد نموده و کشنده‌اش را لعنت کند، مگر آنکه خداوند مئتان صد هزار حسنه برای او می‌نویسد و صد هزار گناه از او محو کرده و صد هزار درجه، مقامش را بالا برده و گویا صد هزار بنده، آزاد کرده و روز قیامت حق تعالی او را با قلبی آرام و مطمئن محشورش می‌کند.

و رفت. بعد از وفات، خواب ایشان را دیدند و پرسیدند: چه چیزی بیش از همه برای شما اجر و پاداش داشت؟ گفت آن سببی که به آن کودک یهودی دادم.^۱ یعنی ۱۱۰ جلد «بحارالانوار» و این همه تألیفات یک طرف، و بخشیدن آن یک دانه سیب هم یک طرف! پس گاه رضایت و خشنودی خدا در همین کار خیری است که الآن آن را انجام دادی و به نظرت کوچک می‌آید؛ اما همین کار، تو را بهشتی می‌کند و خودت هم نمی‌دانی که رضایت و خشنودی خدا در همین ساک و جمدانی است که برای آن پیرمرد حمل کردی و پول کرایه تاکسی‌اش را هم دادی. حالا مرتب نماز بخوان و روزه بگیر!

گاهی همین کارهای به ظاهر خرد و کوچک انسان را نجات می‌هد و اینکه امام علی علیه السلام می‌فرمایند: «وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ»؛ تو نمی‌دانی. منظورشان این است که تو در این دنیا متوجه نمی‌شوی و در آخرت مشخص خواهد شد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ آتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ﴾^۲ و ترازوهای عدالت را در روز قیامت می‌نویسم و به هیچ کس هیچ ستمی نمی‌شود؛ و اگر [عمل خوب یا بد] هم وزن دانه خردلی باشد، آن را [برای وزن کردن] می‌آوریم، و کافی است که ما حسابگر باشیم.^۳

دوم: طبق روایت مرحوم صدوق دومین چیزی که در چیز دیگر مخفی شده «وَأَخْفَى سَخَطُهُ فِي مَعْصِيَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرُ شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ سَخَطُهُ مَعْصِيَتَهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ»؛ و خداوند تبارک و تعالی غضب و سخط خویش را در معصیت و گناهان مخفی کرده است؛ پس هیچ کدام از معاصی و گناهان را کوچک مشمار؛ شاید خشم و غضب خدا در همان معصیت و گناه باشد و تو نمی‌دانی.

۱. گفتاری از آیت‌الله مصباح یزدی در مورد مقیاس ثواب عزاداری و زیارت امام حسین علیه السلام، دسترسی در: <https://www.rajanews.com/news>

۳. ترجمه صفوی.

۲. انبیاء، آیه ۴۷.

نگو: حالا به این زن نامحرم نگاه می‌کنم، عیبی ندارد و چیزی نیست! نگو این غیبت را می‌کنم؛ یک جمله است و چیزی نیست! گاهی کسانی که در دریا غرق نشدند و نجات پیدا کردند، در استخر کوچکی غرق می‌شوند! چون آن را کوچک می‌شمارند و از همان جا ضربه می‌خورند.

لقمان حکیم به فرزندش می‌گوید: ﴿يُنُقُّ إِنَّهَا إِنْ تَكَ مِنْكَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾؛^۱ ای پسر عزیزم! (عمل آدمی چه خیر و چه شر) اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی در دل سنگ سختی یا در آسمان‌ها یا داخل این زمین باشد، خداوند آن را (در روز قیامت) خواهد آورد (تا بر اساس آن جزا دهد)؛ زیرا خدا دقیق و باریک‌بین و آگاه است.^۲

سوم: سومین چیزی که مرحوم صدوق در این روایت می‌آورد، این است که «وَأَخْفَىٰ إِجَابَتُهُ فِي دَعْوَتِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ شَيْئًا مِنْ دُعَائِهِ فَرُبَّمَا وَافَقَ إِجَابَتُهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ»؛ و اجابت را در دعاها مخفی کرده است؛ پس هیچ یک از دعاها را کوچک

مشمار؛ شاید اجابت در همان یک دعا باشد و تو نمی‌دانی. مثلا دعایی چندخطی برای شب عید فطر نقل شده؛ آن را کوچک نشمار؛ شاید دیدی از بین همه عبادات ماه رمضان همین دعا پذیرفته شد.

چهارم: چهارمین نکته در روایت مرحوم صدوق این است: «وَأَخْفَىٰ وَلِيِّهِ فِي عِبَادِهِ فَلَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِ اللَّهِ فَرُبَّمَا يَكُونُ وَلِيِّهُ وَأَنْتَ لَا تَعْلَمُ»؛ خداوند تبارک و تعالی ولی و دوست خود را در میان بندگانش مخفی کرده است؛ پس هیچ‌کدام از بندگان خدا را کوچک مشمار؛ شاید او ولی خدا باشد و تو نمی‌دانی. علامه طباطبائی رحمته الله جلوی پای همه بلند می‌شد؛ حتی بچه‌هایی که به سن بلوغ نرسیده بودند!

۲. ترجمه مشکینی.

۱. لقمان، آیه ۱۶.

همه این مطالب را عرض کردیم تا این دو آیه از سوره زلزال را بخوانیم:

﴿مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾

وقتی انسان در آیات و روایات نگاه می‌کند، برای برخی از اعمال، ثواب‌های بسیاری نقل شده است. مثلاً برای ثواب اعمال شب قدر، در قرآن آمده است: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ برابر این است که آن عمل را در هزار ماه یعنی هشتاد سال هر شب انجام دهی.

مثلاً برای زیارت امام حسین علیه السلام و ثواب دعای زیر قبه ایشان که دل هر شیعه و عاشق اهل بیت علیهم السلام را می‌برد، آن قدر ثواب نقل شده که اگر کل منبر امروز را به آن اختصاص دهیم، باز هم کم می‌آید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده: «به خدا قسم، اگر در فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام با شما سخن می‌گفتم، قطعاً حج را به طور کلی رها می‌کردید!»

امام خمینی علیه السلام و خدمت به زائران

امام خمینی علیه السلام با چند تن از علمای دیگر، برای زیارت مرقد حضرت امام رضا علیه السلام به مشهد رفتند و در آنجا خانه‌ای اجاره کردند. آنان هر روز بعد از ظهر به طور دسته‌جمعی به حرم مطهر می‌رفتند و پس از زیارت و دعا به خانه بازمی‌گشتند و در حیاط می‌نشستند و چای می‌خوردند. امام هم هر روز همراه بقیه به حرم می‌رفت؛ ولی پس از زیارت، زودتر برمی‌گشت و حیاط را جارو می‌کرد و فرش را می‌انداخت و جای آماده می‌کرد.

روزی یکی از همراهان پرسید: حیف نیست برای خاطر دوستان و پذیرایی از آنان دعا و زیارت را مختصر می‌کنید؟! امام پاسخ داد: «ثواب این کار از زیارت و دعا کمتر نیست».^۲

۲. مردان علم در میدان عمل، ج ۷، ص ۱۷۰.

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۱۴.



کار خیر کوچک را کوچک نشمار!

مقام معظم رهبری هم در این باره می‌فرمایند:

دوربین‌های مخفی الهی ذره ذره اعمال ما را نگاه می‌کنند و می‌سنجند و سخت ترش این است که بر دل‌های ما هم تسلط دارند. دوربین مخفی فقط توی ساختمان و توی محیط کار و داخل خانه و این‌ها نیست؛ توی دل ما هم یک دوربین مخفی هست. آنچه بر دل ما می‌گذرد، آنچه بر ذهن ما می‌گذرد، آنچه در خلوات انجام می‌دهیم، همه بدون هیچ‌گونه کم و زیادی منعکس است و در روز قیامت این‌ها آشکار می‌شود.^۱

حرکت دست امام خمینی

آیت‌الله شبیری زنجانی می‌فرمودند: من از نزدیکان حاج احمد آقا فرزند امام شنیدم که ایشان حضرت امام خمینی علیه السلام را در خواب دیده‌اند و از ایشان می‌پرسند که بر شما چه گذشت؟ ایشان دست خود را بلند می‌کنند و پایین می‌آورند و می‌گویند: «بدان! حرکتی مانند این حرکت دست من هم در اینجا حساب دارد».^۲

تأثیر بزرگ اعمال کوچک

نکته دوم که در کلام مقام معظم رهبری علیه السلام هم اشاره شده:

به قدر سنگینی یک ذره - ذره که می‌دانید چیست؟ همین چیزهایی که در فضا و در نور آفتاب معلق‌اند و دیده می‌شوند، ذره هستند - اگر شما کار کنید، ضایع نمی‌شود.^۳

۱. بیانات در دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه ولی‌امر، ۱۳۸۹/۴/۲۳، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=9769>

۲. محمدیان و همکاران (تألیف گروهی)، حمیم، ج ۲، ص ۲۱۵ (به نقل از: خرازی، روزنه‌هایی از عالم غیب، ص ۴۰).

۳. بیانات در دیدار وزیر و مدیران وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳/۷/۱۳، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=9850>

رفتارسازی

بزرگواران! خواهش می‌کنم سوره زلزال را حفظ کنید و در نمازهایتان بخوانید. این دو آیه زیبا را تابلو کنید و به دیوار خانه‌هایتان نصب کنید. هر روز چند بار این دو آیه را بخوانید. اگر در معنای این آیات فکر کنید و به یقین برسید و در زندگیتان سرلوحه کارتان قرار دهید برای دنیا و آخرتتان کافی است. حتی در روایات ما فهم این آیه در حد فقاقت در دین آمده است.

در زمان پیامبر ﷺ شخصی به مسجد آمد و گفت: ای پیامبر خدا، به من قرآن بیاموز! حضرت او را به یکی از یارانش سپرد. آن صحابی نیز دست تازه‌وارد را گرفت و به گوشه‌ای از مسجد برد و برایش سوره «زلزال» را تلاوت نمود و آن را به او یاد داد تا به این آیه رسید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.﴾

هرکس ذره‌ای کار خیر یا شر انجام دهد، (جزا و کیفر) آن را خواهد دید. تازه‌وارد به فکر فرو رفت و از معلم خود پرسید: آیا این جمله از جانب خداست؟ معلم پاسخ داد: آری. مرد گفت: بس است! من درس خود را از این آیه فرا گرفتم. اکنون که خدا ریز و درشت کارهای ما را می‌داند و همه اعمال ما حساب دارد، تکلیفم روشن شد. این جمله برای زندگی من کافی است. سپس خدا حافظی کرد و از مسجد خارج شد.

پیامبر ﷺ فرمودند: «او به مقام فقاقت و شناخت عمیقی که باید برسد، رسید»^۱.

